

تاریکی ماہر و شنائی میکرانیک

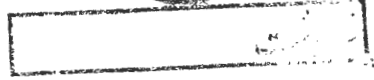
نویسنده :

رکن الدین - سما یونفرخ

مطبعه هنکی دسجد

۲۴۹۹۲

۱۱۱
۱۲۲۱



۵۹۸۳۰۳۴



کتابخانه تخصصی ادبیات

مدعی گو لغز و تکتک بحافظ مفروش
کلتک ما نیز زبانی و بیانی دارد .

نویسنده ارجمند و منقد دانشمند آقای ایرج افشار در شماره ششم سال دهم مجله وزین راهنمای کتاب که مدیریت آن را نیز برعهده دارند از راه لطف و عنایت نقدی بر اثر ناچیز این حقیر «تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران» مرقوم داشته و موکداً خواستار شده‌اند که به پرسش‌های ایشان در نقد مذکور پاسخ داده شود و مرقوم داشته‌اند که «طبعاً هر گونه توضیحی که درباره سئوالهای مطرحه مرقوم دارند با کمال میل دره‌جمله درج خواهد شد» با توجه به عنایتی که فرموده‌اند اینک بشرح آتی به‌طالبی که بعنوان نقد مرقوم داشته‌اند پاسخ داده میشود و امیداست با توجه به‌هدی که کرده‌اند آنرا ایفا کنند.

در آغاز سخن این نکته را نگفته نمی‌گذارم که از یکسال و نیم پیش از این از آنگاه که تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران نشر یافت (آبان ۱۳۴۵) بموازات تقدیر نامه‌ها و تشویق‌های متعددی که از خوانندگان این اثر در خارج از کشور و یا علاقمندان باینگونه آثار از نقاط مختلف کشور و محققان ارجمند دریافت میداشتم پیوسته مترصد آن بودم که آقای ایرج افشار و هم مسلکان ایشان هم بمقام نقد بر آیند.

دوبار بعنوان (تک‌مضرب) در راهنمای کتاب چند سطری مرقوم داشتند لیکن آن چند قطره بمصدان کجا کفاف دهد باده‌ها بمستی ما نمیتوانست عطش سوزان مرا تسکین بخشد اینک از اینکه سرانجام سکوت یکسال و نیمه خود را در این باره شکسته‌اند و بحث در باره مسائل و مطالب و نظرات و تحقیقات مطرحه در تاریخ کتاب و کتابخانه‌های ایران را بمیان کشیده‌اند صمیمانه سپاسگزارم.

نویسنده کاملاً باین واقعیت مستحضر است که هر فکر و پدیده و نظر و تحقیق تازه و نو در هر مسأله‌ای با مخالفت و عناد گروهی روبرو میگردد و تاکنون در جهان دیده نشده است که نظریه و پدیده و فکر تازه‌ای بدون مخالفت و عناد پذیرفته شده باشد . بنا بر این اصل نویسنده بهیچوجه انتظار نداشته است که نظرات تازه و نوی را

که در زمینه پیدایش خط و تاریخ باستان ایران بخصوص در باره کتاب و هنرهای آن اعلام داشته است مورد قبول و پسند کسانی واقع گردد که دانستنیهای آنها در این زمینه مبنی بر تحقیقات و اطلاعاتی است که درست خلاف آنست که این نویسنده اعلام داشته است و بدیهی است گروهی که دانششان پستی بر تحقیقاتی بوده است که اینک بی پایه و اساس بودن آن را اعلام داشته و در نتیجه بنیان دانش ایشان را درهم فروریخته ام چگونه از ایشان می توان توقع داشت که ناظر در هم ریختن و نابود شدن آنچه بعنوان مطالعات و اطلاعات اندوخته بوده اند باشند و دم بر نیاورند و به تلاش و کوشش بر نخیزند!! نویسنده بر این حقیقت مومن است که «اگر نظرات و تحقیقاتم درباره چگونگی پیدایش خط و سیر تحول و تکامل آن و دیگر مسائلی که در تاریخ کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران و «ایران و گاهواره فرهنگ جهان» مطرح شده اصالت داشته باشد مخالفت تنی چند معدود نمیتواند مانع نفوذ معنوی این نظرات و تحقیقات در مجامع و محافل بیطرف علمی گردد. و اگر آنچه را بعنوان تحقیق و نظر نوارائه داده ام بی پایه و بی اصل باشد مسلم است هر گونه تبلیغ موافق و مساعد هم نمیتواند مانع از مرگ و نابودی آن گردد.

از اینکه دوست فاضل و ارجمند آقای ایرج افشار آثارم را با دقت و علاقه مطالعه فرموده اند بی نهایت سپاسگزار و خرسندم و هر گونه بحث و جدلی را درباره آثارم باغوش باز استقبال میکنم و ایمان دارم که اینگونه تجزیه و تحلیلها سرانجام به نقطه روشنی منتهی میگردد و حقیقت جلوه گیری میکند.

اینک با عرض معذرت از این مقدمه به ترتیب مطالبی را که بعنوان نقد مرقوم داشته اند

پاسخ میدهم تا تاریکیها بروشنائی گراید

۱- از اینکه حقیر را مورد تفقد قرار داده و اقدامات نویسنده را درخور بزرگداشت شمرده اند سپاسگزارم لیکن نمیتوانم این حقیقت را ندیده بگیرم که این تعارفات! را بدان منظور مرقوم داشته اند که خوانندگان را توجه دهند نقد بر کتاب مورد بحث با نهایت بی طرفی و صمیمیت انجام گرفته و مسلم است با تمهید این مقدمه با آن نحوه بیان برای آنست که اثر نشر یافته و تحقیقات انجام گرفته را به تهمت (تاریخ تراشی!) متهم و متهمت سازند.

برای هوشیاران علت و سبب و جهت نشر این انتقاد روشن است و هر چند منقد محترم خواسته اند با زیرکی در زیر لاف کلمات و جملات تعارف آمیز قصد و نظر نهائی خود را پنهان سازند لیکن این جمله حقیقت را فاش میکند که «دائماً مترصد جمع آوری مدارک بمنظور تنظیم تاریخی در این موضوع بوده اند! و نشر این کتاب و جلد دوم آن قصد ایشان را سست کرد، و با رؤیت کتابی که در نهایت زیبایی چاپ شده ظاهراً از تألیف چنان اثری انصاف حاصل کرده بوده اند.

لکن به استناد این نقد که مرقوم فرموده‌اند (و این خود بمنزله مجوزی بایده تعلق گردد) چون مدارک و اسناد تحقیقات فراهم آمده در تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی چنانکه بایست جامع و کامل نبوده! و نواقصی! داشته و احیاناً در برخی موارد تاریخ سازی شده است علیهذا ایشان مجدداً بصرافت تألیف و تدوین این چنین کتاب و اثری افتاده‌اند خاصه اینکه قسمی از کار تألیف ایشان را می‌تواند بعضی از تحقیقات این دوائر تسهیل سازد... بدیهی است نویسنده این اثر که بر اساس مطالب و توضیحات آتی خود را مقدم می‌شمارد تا آنجا که قوانین اجازه می‌دهد مدافع حق خود خواهد بود. در اینجا لازم میدانم از نویسنده و محقق ارجمند آقای ایرج افشار پاسخ چند پرسش را بخواهد!

۱- چه شده است که پس از گذشت یکسال و نیم از تاریخ انتشار «تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران» برخلاف روش معمول در راهنمای کتاب که هر اثری را پس از انتشار بفاصله نهایت دو سه ماه نقد می‌کنند بمقام معرفی و نقد برآمده‌اند؟

۲- در نقد بر این اثر برخلاف اصول و قواعد نقد، منقده محترم با آثار دیگر نویسنده که بهیچوجه مطالب آن در این کتاب مطرح نیست نظر داشته و بجای مطالب کتاب مورد نقد مباحث اثر دیگر نویسنده را آنهم بصورتی خاص بمیان کشیده‌اند؟!

۳- آیا سابقه دارد کتابی که نشر نیافته باشد مطالب آنرا قبلاً مورد نقد و بررسی قرار دهند!! جلد دوم تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران، هنوز نشر نیافته و منتخباتی از آن در مجله هنر و مردم انتشار داده شده بنا بر این این اثر هنوز بصورت کتاب منتشر نشده است تا مطالب آنرا بعنوان کتاب بررسی و نقد کنند مگر اینکه راهنمای کتاب بررسی و نقد مقالات را نیز در برنامه خود گنجانیده باشد؟!

مرقوم داشته‌اند. «قبل از اینکه به بحث انتقادی در باب نحوه استدلال و چگونگی مدارک این سلسله تحقیقات پردازیم باید بصراحت عرض کنم که در این آثار مطلب مفید و مبتنی بر مدارک صحیح و اطلاعات تازه هم وجود دارد و کار ایشان در زبان فارسی پس از رساله عبدالعزیز جواهر کلام که در سال ۱۳۱۳ نشر شده و ایشان ظاهراً نامی از آن نبرده‌اند و مقالات و یادداشت‌هایی از دکتر مهدی بیانی نشر شده و بعضی اطلاعات که در کتاب ایران شهر و آثار دیگر انتشار یافته است، قرار می‌گیرد البته در مقام قیاس آن با آنچه در زبانهای فرنگی نوشته‌اند بر نمی‌آید زیرا ایشان بدان منابع توجهی نداشته‌اند یا اساساً آن تحقیقات را معتبر نمی‌دانند.

پاسخ: در مورد رساله آقای عبدالعزیز جواهر کلام باید عرض کنم که این رساله بسال ۱۳۱۱ نشر یافته نه سال ۱۳۱۳ و اگر آقای ایرج افشار کمی تأمل میفرمودند تا جلد دوم کتاب نشر می‌یافت البته بنظرشان می‌رسید که این بنده نویسنده از حق تقدم ایشان یاد

کرده و زحمتهان را ستوده‌ام لیکن برای آنکه خوانندگان ارجمند ملاحظه فرمایند رساله‌ای که ایشان یاد کرده‌اند چگونه است فهرست مطالب آنرا در اینجا می‌آورم. در رساله آقای عبدالعزیز جواهر کلام ۷۷ کتابخانه معرفی شده است باین شرح:

- ۱- کتابخانه های قبل از اسلام . سه کتابخانه
- ۲- کتابخانه های ایران بعد از اسلام يك کتابخانه
- ۳- کتابخانه های ایران از بدو استقلال تا آمدن مغول - شانزده کتابخانه
- ۴- کتابخانه های ایران از زمان مغول تا استیلای صفویه - سه کتابخانه
- ۵- کتابخانه های ایران از صفویه تا قاجاریه - ده کتابخانه
- ۶- کتابخانه های ایران از بدو سلطنت قاجاریه تا عصر حاضر (۱۳۱۱) - چهل و چهار کتابخانه .

خوانندگان ارجمند را باین نکته توجه می‌دهد که در دو جلد اثر این جانب جمعاً (۸۳۰) باب کتابخانه معرفی شده است و بدیهی است مقایسه این دو جلد با رساله آقای عبدالعزیز جواهر کلام می‌تواند خود گویای بسیاری مطالب باشد. در رساله آقای عبدالعزیز جواهر کلام مطلقاً سخن از خط و هنرهای کتاب بمیان نیامده است. بنا بر این تاریخ کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی بانحوه تصنیف خود - در زبان فارسی نخستین اثر است. اما در مورد مقالات آقای دکتر مهدی بیانی باید بصراحت عرض کنم در باره تاریخ کتابخانه های ایران و هنر کتاب سازی از آقای دکتر مهدی بیانی مقالات مستقلی و یا اثری سراغ ندارم زیرا آن شادروان در کتاب ایران شهر جلد اول آثارشان را چنین فهرست داده‌اند - نمونه خطوط خوش کتابخانه سلطنتی ایران - احوال و آثار میر عماد - چهار رساله فارسی از شیخ شهاب الدین سهروردی و باید بر این آثار دو جلد تذکره خوش نویسان نستعلیق را فراهم افزود .

بطوریکه خوانندگان ارجمند ملاحظه می‌فرمایند در آثار آقای دکتر مهدی بیانی اثری راجع بتاریخ کتابخانه های ایران و یا تحقیقی درباره نقاشی و خط و هنرهای دیگر کتاب دیده نمیشود - اگر آقای ایرج افشار اطلاع دارند لطفاً معرفی فرمایند. اما اینکه نوشته اند (بعضی اطلاعات که در کتاب ایران شهر آمده) نویسنده لازم میدانند عنوانهایی که در مقاله «کتاب» ضمن کتاب ایران شهر جلد اول بقلم آقای ایرج افشار آمده است در اینجا بیاورد تا خوانندگان بی نظر و بیطرف خود قضاوت فرمایند که آیا مطالب مندرج در مقاله «کتاب» ادنی مشابیهتی با دو جلد اثر مستقل این نویسنده دارد !! در کتاب ایران شهر جلد اول از صحیفه ۷۴۵ - ۷۵۶ - یعنی ۱۲ صحیفه مطلب درباره کتاب بدین شرح آمده است:

کلاغذ و کتاب و چاپ - فن کتابت و تصویر صحافی - چاپ کتاب - نوع کتابها - فعالیت مربوط بکتاب - کتابخانه - فهرست کتابخانه های مهم ایران در سال ۱۳۴۰ - کتابداری - تعلیم

کتابداری انجمن و کمیته کتابخانه‌ها - فهرست نویسی

بطوریکه خوانندگان ارجمند ملاحظه میفرمایند توضیح درباره شازده عنوان را (در ۱۲) صحیفه که یک صحیفه آن را عکس جلد و دو صحیفه راهم فهرست کتابخانه‌های سال ۱۳۴۰ در بر گرفته و در حقیقت ۹ صحیفه مطالب باقی می‌ماند) چگونه ممکن است با اطلاعات و معلومات کافی و لازم در باره تاریخ کتاب آنهم طی ۲۵۰۰ سال در اختیار خوانندگان و خواستاران اینگونه اطلاعات قرارداد!

صاحب نظران خود باید باین قسمت از کتاب ایران شهر عطف توجهی بفرمایند تا به معاینه و مشاهده دریا بند که آیا ادنی معلوماتی میتوانسته است این مقاله در اختیار نویسنده تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران قرار بدهد ؟

مطالب مندرج در مقاله (کتاب ایران شهر) مقاله تحقیقی نیست بلکه از نوع مقالات (نسخواری) است یعنی عیناً به نقل مطالبی پرداخته شده است که در منابع مختلف آمده و در صحت آنها سخن بسیار است.

نوشته اند - آثار دیگر - شاید مقصودشان از آثار دیگر جزوه ایست در ۳۲ صحیفه که بسال ۱۳۴۴ بقلم آقای ایرج افشار تحت عنوان سیر کتاب در ایران نشر یافته و در این رساله نیز مطالب آن بدین عنوانها آمده است. کاغذ - (۲۰ سطر) کتاب در دوران پیش از اسلام (۲ صفحه) کتاب در دوران اسلام (۱۴ سطر) خروج نسخه‌های خطی یک صفحه و نیم کتاب و تجلید ۴ صفحه قدیم ترین نسخه خطی فارسی - کتاب الابنیه ۹ سطر چاپ کتابهای فارسی در جهان سه صفحه - چاپ کتاب در ایران ده صفحه تصویر و تزئین ۲ صفحه دوران کنونی ۴ صفحه خوانندگان خود با مطالعه این عنوانها قضاوت فرمایند که نوع مطالب تحقیقی رساله چگونه است !؟

اینکه مرقوم داشته اند «البته در مقام قیاس آن با آنچه در زبانهای فرنگی نوشته اند بر نمی‌آید زیرا ایشان بدان منابع توجهی نداشته اند و یا اساساً آن تحقیقات را معتبر نمی‌دانند» باید بصراحت بگویم نوشتن این جمله فقط بمنظور انحراف ذهن خوانندگان بوده است و یا آنکه واقعا آقای ایرج افشار خودشان مطلع و مستحضر نیستند که در هیچیک از زبانهای فرنگی درباره «تاریخ کتاب در ایران» و یا «تاریخچه کتابخانه‌های ایران» مطلب و اثر و کتاب مستقلی نوشته نشده است و گرنه آقای ایرج افشار در تنظیم مقاله «کتاب» که در ایران شهر نشر داده اند. بآن منابع و ماخذ که بدان دسترسی داشته و آگاه بوده اند مراجعه و استناد می‌کردند نه آنکه در آغاز مطلب خود می‌نوشتند (ذیل صفحه ۲۴۵) که سرآغاز مقاله کتاب است) «تحقیق درباره کتابخانه‌های قدیم و چگونگی کتاب در ایران محتاج بمراجعه و تجسس در کتب متعدد است و متأسفانه کتب و مقالات جامع در این باب هنوز نوشته نشده

است برای مراجعه کنندگان این فصل ناچار بمنابع و اطلاعات دست اول اشاره می کنیم، و اما این اطلاعات و منابع دست اول کدامند؟!!

مقاله گورگیس عواد - مقدمه محمدتقی دانش پژوه بر جلد ۲ از فهرست کتابخانه مرکزی قابوسنامه - راهنمای کتاب! تاریخ ادبیات آقای همائی - احسن التقاسیم - معجم الادبا - جهانگشای جویینی - تاریخ طبرستان - تاریخ کتبی - بدایع الزمان - جامع مفیدی که آنرا جامع نصیری نوشته اند - معجم البلدان - سمط العلی - کتاب النقص و عجب است که در هیچ یک از این منابع دست اول اثری از آثار تحقیقی فرنگیان نیست!! و اگر این بنده نویسنده باین آثار دست اول استناد جسته است آنها مخدوشند!! ولی در مورد ایشان معتبر

بهر حال اگر ایشان چنین منابع و آثاری را می شناسند و از آن آگاهند معرفی کنند لیکن توجه داشته باشند آثاری که ذکر میکنند باید فقط درباره تاریخ کتاب در ایران و کتابخانه های ایران بحث و گفتگو کرده باشد نه اینکه راجع به کتابشناسی و کتابداری و مانند آن باشد و یا آنکه آثاری که درباره هنرهای ظریف از قبیل نقاشی و تذهیب و تجلید و غیره گفتگو کرده اند زیرا این بنده نیز مطلع است که فرنگیان و آمریکائیان درباره هنرهای ظریف ایران کتابهای بسیار نوشته اند و اکثر آنها را حقیر بنظر نقد نگریسته است لیکن از آنجا که آقای ایرج افشار از شناسائی هنرهای مینیاتور ایرانی - تذهیب - تجلید - تشعیر و... بی بهره اند اینست که آنچه را فرنگیان نوشته اند تحقیق دقیق پنداشته و وحی منزل دانسته اند درحالیکه باید خدمتشان با کمال معذرت عرض کنم متأسفانه نوشته های فرنگیان درباره این هنرها بیشتر دور از حقیقت و اشتباه است هم چنانکه هنر تذهیب را یک هنر عربی و اسلامی پنداشته و نوشته اند - نقاشی ایران را از دوران اسلامی قابل توجه شمرده؟ آنرا هدیه مغول! خوانده اند - کاشی کاری مساجد را از ابتکارات هلاکو خان شمرده و نوشته اند که بمدد کاشی کاران چین آنرا در ایران رایج ساخت!! بجز آن میتوان گفت نظرات محققان فرنگی درباره مینیاتور ایران بسیار نارسا و ناقص است آنها این هنر اصیل ایرانی را ما خود از نقاشی چین میدانند (وقطعاً جناب عالی هم بهمین عقیده اید) .

برگترین اثری که درباره هنرهای ظریف ایران بطور کلی بحثی کرده است و البته یک اثر ارزنده و بسیار نفیس است مجموعه آثار پوپ است لیکن نمیتوان تمام مطالب و مباحث مطرحه در آن را در بست پذیرفت بدلیل آنکه بسیاری از مطالب چاپ نخستین را در چاپ دوم تصحیح و تغییر داده اند و با اینهمه هنوز هم در بسیاری از مطالب آن جای بحث و گفتگو هست که عنوان کردن آن در این وجیزه جایز نیست .

بنابر توضیحاتی که داده شد باید پذیرفت که اثر حقیر بنام «تاریخ کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران» و جلد دوم آن - «تاریخچه کتابخانه های ایران پس از اسلام» - در نوع خود

در زبان فارسی نخستین اثر است.

آقای ایرج افشار نوشته‌اند «تاریخ کتاب باخط شروع میشود و ایشانهم طبعاً در سر آغاز بتاریخ خط نزد ایرانیان پرداخته و چون بنا بر افسانه مشهور دیوان به تهمورث هنر نویسندگی وسی گونه خط آموخته اند از این اشعار نکته جالبی هم توان دریافت و آن اینکه چینی‌ها - رومی‌ها - عربها - هندی‌ها خط خود را از ایرانیان فرا گرفته‌اند. زیرا پایه خطوط ملل دیگر همه از خطوطی است که تهمورث از دیوان آموخت (مجله بررسی های تاریخی ج ۲ ش ۳/۴ - ص ۲۲۸)»

در پاسخ باید عرض کنیم «آنچه را که ایشان بنام این نویسنده مرقوم فرموده‌اند - نوشته این جانب نیست و ایشان از خودشان این مطلب را نوشته‌اند! و بحساب این بنده نویسنده گذاشته‌اند - در کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران جملاًتی که ایشان نقل کرده‌اند وجود ندارد و برای اینکه مبدا مورد اعتراض و ایراد قرار بگیرند علیهذا در پایان جملات مقطع و بدون مبتدا و مثله شده مرجع آنرا مجله بررسی‌های تاریخی شماره ۳ و ۴ ص ۲۲۸ نشان داده‌اند - یاللعجب!! تاکنون باینگونه و باین نحوه نقد بر خورد نکرده بودم البته این گونه نقد و بررسی اثرهم از ابداعات و مبتکرات جناب ایشان است که در مجله راهنمای کتاب افتتاح کرده‌اند و البته دیگر منقدان هم باید این روش نورا تقلید و پیروی کنند!

دوست ارجمند و عزیزم آقای ایرج افشار، کتاب - «تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران» را نقد و بررسی میفرمایند ولی برای انتقاد بسراغ کتاب «ایران گاهواره فرهنگ جهان میروند»!! و باین هم اکتفا نمیفرمایند - مطلبی که در یک اثر دوست صحیفه‌ای طی بیش از صد دلیل و مدرک و سند تاریخی و باستانی و اسناد مخطوط و منقور مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته. ایشان با چند سطر ناقص و سرrote بریده و جملاًتی که هیچ بیکدیگر ربطی ندارند! خلاصه فرموده‌اند!! و بنام این جانب مرقوم داشته‌اند «... بنا بر افسانه مشهور دیوان به تهمورث هنر نویسندگی وسی گونه خط آموخته‌اند و از این اشعار نکته جالبی میتوان دریافت!!» قطعاً خواننده از خود خواهد پرسید کدام اشعار؟ در این سطور که سخن از شعر نبود و اشعاری ارائه نشده؟

آقای ایرج افشار منقد محترم از نظر رعایت حفظ امانت!! کوشیده‌اند جملاًتی را از صفحات مختلف کتاب (آنهم کتاب ایران گاهواره فرهنگ جهان نه کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران) سرrote آنها را بزنند و در کنارهم قرار بدهند. بشرطی که معنی و مفهومی از آن دستگیر خواننده نشود. و بدیهی است خواننده‌ای که این چنین جملات را بخواند چون باصل نوشته دسترسی ندارد. بسفاهت و حماقت نویسنده اثری که این جملات را بنام او جعل

کرده‌اند خواهد خندید و حق هم خواهد داشت! اما در لابلای همین جملات مقطع و مثله شده‌ای که ایشان انتخاب فرموده‌اند مطالبی هست که باید پاسخ بگویم و از ایشان پرسشهایی دارم که بعمل آورم بسیار متشکر میشوم که پاسخ بفرمایند.

مرقوم فرموده‌اند که «البته ایشان قناعت نکرده‌اند که با نقل اشعار داستانی فردوسی بموضوع خاتمه بخشند ناچار برای محکم کاری مضمون‌های این قصه را از کتاب‌های پازند دانای مینوی خرد - پازند ائوگمه ئیجا، قابوسنامه ابن بلخی و طبری نقل کرده‌اند تا منکری برای خشت اول استدلال ایشان نباشد و از این افسانه به نتیجه مهمی رسیده‌اند که متن نظر تحقیقی و ادعای ایشان انتخاب و در شماره قبل نقل شد!!»

پاسخ: نخست اینکه ایشان از کجا بطور قطع و یقین مطالب شاهنامه فردوسی را (قصه) خوانده‌اند؟ بجاست جناب ایشان در باره تاریخ ایران باستان با آثار تحقیقی جدیدی که نشر یافته و نظراتی که اکنون در ده‌ها اثر منعکس شده است مراجعه کنند و دریابند که برخلاف آنچه بتصورشان آمده است داستانهای باستانی ایران (قصه) نیست اصل و مبدأ و منشأ دارد نهایت در شاهنامه فردوسی بعضی از آنها با اندک اختلاف و تغییر و تبدیل نقل شده است و فردوسی خود صریحاً متذکر است که مطالب شاهنامه را از اثری نقل میکند که در زمان بنظم آوردن شاهنامه دوهزار سال از تاریخ تدوین و تألیف آن میگذشته و فردوسی مطالب آنرا دوازده دروغ و تباهی خوانده است. اینجا يك سؤال پیش می‌آید. آیا آقای ایرج افشار فردوسی را هم بجعل مطلب متهم میفرمایند!! یا منکر چنین تصریحی از جانب فردوسی در شاهنامه هستند؟ اما مطلب دیگر اینکه: در کتاب ایران گاهواره فرهنگ جهان برای اثبات این نظریه که نخستین خط علائمی و نقشی در ایران پدید آمده صدها دلیل و سند ارائه شده است نه آن چند مورد که ایشان با جملات ناقص انتخاب کرده‌اند، گفته شده است که خط ایرانیان باستان «دی پی» و دیویری - می‌گفته‌اند و اسنادی در این باره ارائه شده است از جمله - کتیبه داریوش در بستان - لوح‌های سیم و رزی که از تخت جمشید بدست آمده و کهن تر از این دو سند - لوح آریارامنه و سنگ نوشته خشایار شاه دروان - و کارنامه اردشیر بابکان و گفته‌ایم که این واژه ایرانی است و از ایران به دیگر نقاط جهان رفته است - گفته‌ایم در زبان اکدی دوپو و سپس توپو و در زبان آرامی دوپ و در زبان سانسکریت دی پی و یالی پی شده است - و این نشانه بارزی است - از اینکه آنها خط را از ایرانیها آموخته‌اند زیرا خطوط خودشان را بنامی نامیده‌اند که ایرانیها آن نام را برای خط برگزیده بوده‌اند و اما درباره داستان تهمورث نوشته‌ایم پیش از اینکه اتحادیه قبا امل ماد . بنام شاهنشاهی ماد تکوین یابد. دی‌پی‌رستان (دی‌پورستان - دپورستان - سرانجام تپرستان) مرکز تمدنی عالی و درخشان بوده و در شاهنامه با این موضوع اشاراتی دارد که فردوسی طوسی شاعر حماسه سرای ایران نیز از آن

یادکرده است و توجه ما برای آغاز پیدایش خط ایرانی باین نکته و این نقطه لازم است.. در کاوشهای تپه سیلک که خاک اصلی ماد بوده است هفت سند خطی بدست آمده که با خطوط علائمی و نقشی (عکس شماره یک) نوشته شده و مستشرق و محقق ارجمند . م . دیاکونف آنرا خط مقدس یا نگارش مقدس می نامد و معتقد است که متعلق به اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد است لیکن دانشمند شهر هر تسفلد قدمت آنها را بیش از آن زمان دانسته و عقیده دارد که بنا بدلائلی متعلق به پنجهزار سال پیش از میلاد مسیح است و از طرفی سیر تکاملی خط علائمی و نقشی ایرانی و تبدیل آن بخط پیگانی (میخی) ایرانی قدمت آنرا ثابت میکند و باید گفت ظهور خط هیر و گلیفی (نگارش مقدس) ایرانی را نباید کمتر از پنجهزار سال قبل از میلاد دانست بر طبق نظر دانشمندان خط شناس پیدایش خط نخست از علائم و نقوش آغاز گردیده و مهره های استوانه ای و غیر استوانه ای را بانقرو حکاکی نقوش و علائم برای مهر کردن سرکوزه ها و خمیرها و سپد های اجناس و یا لوازم و دارائی خود بمنظور معرفی مالکیت بکار می برده اند و بمرور زمان و گذشت دوران این علائم و نقوش مختصر شده و علائم بجای حروف بکار رفته است... با بدست آمدن این مهرها باید گفت چون پیدایش خط نقشی و علائمی با تعبیه این مهرها آغاز گردیده میتوان دریافت که یافته شدن این آثار در سرزمین ایران سند دیگری است بر اینکه آغاز پیدایش خط نقشی و علائمی (به قدمت آثار بدست آمده) از سرزمین ایران بوده است - در فصل بیست و هفتم مینوی خرد و جلد اول شاهنامه فردوسی ضمن داستانه های اساطیری و افسانه ای شاهان ایران آمده است که تهمورث پس از تسلط بر دیوان به دیوبند (اسیر کننده دیوها) نام آور شد، تهمورث دیوهای را که اسیر کرده بود خواست بکشد دیوها بجان زینهار خواستند و گفتند:

کی نامور دادشان زینهار	بدان تا نهانی کنند آشکار
که مارا مکش تایکی نوهنر	بیاموزی از ماکت آید بیر
چو آزادشان شد سر از بندوی	به جستند ناچار پیوند وی
نبشتن بخسرو بیاموختند	دلش را بدانش بر افروختند
نبشتن یکی نه که نزدیک سی	چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه هندی و چینی و چه پهلوی	نگاریدن آن کجا بشنوی

فردوسی آورده است که سی گونه خط به تهمورث شاه بیاموختند و سپس از شش خط بنامهای رومی و تازی و هندی و چینی و پهلوی نام می برد - با توجه باصل و بنیاد این داستان که خواهیم آورد باید گفته شود که چون فردوسی قصد تحقیق نداشته و رعایت وزن و قافیه شعر را هم میکرده است آنچه را در دست داشته شعر سروده است لیکن از این اشعار نکته جالبی هم میتوان دریافت و آن اینکه چینی ها - رومی ها - عربها - هندی ها خط را از ایرانیان فرا

گرفته‌اند زیرا بنا بر این روایت پایه خطوط ملل دیگر همه از خطوطی است که تهمورث از دیوان آموخت.

اما اصل داستان که در کتاب پازند دانای مینوی خرد فصل ۲۷ - بندهای از ۲۳-۲۱ آمده است این چنین است « از تهمورث نیک آئین‌ها، سود این بود. کوش گجسته اهریمن دروند (دروغزن ناپاک) سی سال به بار داشت (متوجه می‌شویم که در اصل داستان بزبان پهلوی سی سال است که کوش گجسته در بند تهمورث بوده است نه سی گونه خط) و هفت گونۀ دیویبری که آن دروند نگاهداشت باو پیدا آورد!!»

و در کتاب دیگری بنام پازندائوگمذ ئیجا بند ۹۱ (آقای افشار پرسیده اند (کدام چاپ و کجا ؟) چاپ لندن بسال ۱۸۷۱ حال خواهند پرسید که با چه حروفی - و هر صحیفه چند سطر و نوع کاغذ و متصدی چاپ - نام حروف چین‌های چاپخانه و متصدی چاپ و غیره را هم ذکر کنم تا ایشان بصحت آن صحه بگذارند ! ! منقد محترم اگر در وجود چنین کتابی شك دارند بهتر است نظرشان را صریحاً می نوشتند و گر نه این گونه پرسشها به آن میماند که ایشان قصد محاکمه نویسنده را دارند و بنا بر این این بنده نویسنده نمیداند ایشان صلاحیت این محاکمه را دارند ؟ !) بهر حال بقیه مطلب چنین است: در کتاب دیگری بنام پازندائوگمذ ئیجا بند (۹) آمده است که « و آن تهمورث زیناوند پسر دیو نگیان بود که دیوان دیو اهریمن را به بار داشت و هفت گونه دیویبری از او بیاورد» .

در تاریخهای کهن ایران که ماخذی از پهلوی در دست داشته اند نیز بر این داستان اشاراتی هست از جمله در فارسنامه ابن بلخی ... تاریخ طبری .. محققان بیگانه برای آنکه اختراع خط را بدیگران نسبت دهند نظر داده اند که مقصود از دیوها در داستان تهمورث آرامی‌ها هستند و مستندشان اینست که ایرانیها بیگانگان را دیومیخوانده اند ، بی پایه و بی اصل بودن این نظریه را روشن می کنیم و آن اینکه مردم تبرستان به سران و سروران خود دیومی گفته اند و دیو در زبان فارسی معنی بزرگ و سرور میدهد و این واژه در زبان فارسی سابقه کهن دارد مانند - دیوسالار - دیوچاه و مانند آن»

ایشان بطوریکه در سطور قبل اشاره کردیم ضمن آوردن جملات سرو ته شکسته‌ای در میان دو ابرو نوشته اند (پس چرا رستم با دیوها می جنگیده است ؟) و این پرسش بمنظور آنست که دیوها اگر بیگانه نبودند چرا رستم با آنها جنگیده است ؟ نویسنده تصور نمی کرد آقای ایرج افشار نویسنده محقق و ارجمند در باره مسائل و مطالب تاریخی تا این اندازه خود را بدور داشته اند ؟ مگر اسفندیار ایرانی و آریائی نبود پس چرا رستم با او جنگید مگر زمان رستم در ایران زمین (بمعنی اعم کلمه . یعنی ایرانشهر - سرزمینی که آریائیا

زندگی میکردند) يك حکومت و يك شاهنشاهی بوده است؟! پادشاهان پيشدادی و کیانی پادشاهان محلی هستند. این قسمت از تاریخ باستانی ایران متعلق بدوره قبل از ماد و پیش از اتحاد قبائل ماد است. ضمناً - آرامی‌ها که فرنگیان ابداع کرده‌اند - چه کسانی بوده‌اند گویا آقای ایرج افشار تصور کرده‌اند آرامی‌ها ملتی سامی بوده‌اند؟! آنهم به تبعیت از محققان دانای **فرنگی**! آرامی یعنی چه؟ ایشان این موضوع را برای دانشجویانی مانند این بنده نگارنده روشن بفرمایند! اگر آرامی‌ها ملت دیگری جز آریائی‌ها هستند پس چه معنی دارد که در زمان شاهنشاهی هخامنشی و پس از آن زبان عامه مردم ایران را زبان آرامی خوانده‌اند؟! می‌پرسم (همچنانکه در کتاب ایران گاهواره فرنگ جهان به تفصیل در این باره سخن گفته‌ام) زبانی که ایرانیان همگی بآن آشنا بودند و بآن سخن میگفته‌اند چه زبانی و چه لهجه‌ای بوده است چرا باین زبان خاص؛ يك سطر نوشته در دست نداریم؟ خط آرامی چه خطی است؟ این نام و عنوان هم نامی است مجعول همانند - عیلام و سومر - اگر اطلاع ندارید در این زمینه به تحقیق بپردازید و نظرات و تحقیقات پروفیسور وادل استاد سابق دانشگاه لندن را در کتاب فرهنگ سومر آریائی بخوانید و پس از اینکه آرای مختلف و نظرات محققان را مطالعه فرمودید در رد و قبول تحقیقات دیگران اظهار نظر فرمائید - رستم بهمان دلیل با دیوها جنگید که تهمورث جنگید بهمان دلیل که زرتشت پیغمبر ایرانی آنها را گمراه و خارج از دین خوانده است بهمان دلیل که کورش علیه ایختویگ و قیام کرد و اردشیر بابکان علیه اشکانیان بپاخواست و با آنها جنگید - مگر اشکانیان ایرانی نبودند - مگر سلسله ماد ایرانی نبود؟! آیا چون رستم بادیوان جنگید آنها را باید بیگانه خوانده؟! واقعاً که این استدلال آقای ایرج افشار در نقد تازگی دارد!

آقای ایرج افشار سپس مرقوم داشته‌اند - «با تکیه بدلایلی که برای ایشان متقن است، در پاسخ ایشان باید گفت آیا مطالبی که ابن ندیم و آثار باستانی ایران که موجود است متذکر شده‌اند - اینها برای اثبات نظریه‌ای کافی نیست!»

ایشان از قول اینجانب نوشته‌اند - «ابن ندیم کتاب‌های قدیمی را که در اصفهان بدست آمده و به تهمورث منسوب ساخته است!» در حالی که اینجانب نوشته است «بنا به تصریحی که ابن ندیم کرده و گفته است خود این کتابها را دیده‌ام و کسانی که بآن خطوط آشنا بودند و آنرا خواندند نوشته‌ای یافتند که از گفته تهمورث بوده» و چون این گفته ابن ندیم را چند تن دیگر هم عصر او هم بطوریکه در بخش مربوط کتاب «ایران گاهواره فرهنگ جهان» آورده‌ام - تأیید و تاکید کرده‌اند بنا بر این بجهت دلیل وجهتی گفته و نوشته چند تن از مشاهیر محققان و مورخان را که بهیچوجه قصد حماسه‌سرایی برای ایرانیان نداشته‌اند و عرب بوده‌اند مخدوش بینداریم و آنها را متقن بشماریم؟؟ مگر باستناد همین گفته ابن ندیم آقای ایرج افشار در کتاب ایران شهر مقاله کتاب نظر نداده‌اند که در زمان تهمورث ایران کتابخانه داشته؟؟

هم‌چنین ایشان نوشته‌اند که «مهره‌های استوانه‌ای منقوش بخطوط ابتدائی در مارلیک (تپورستان) بدست آمد (والبته نباید گفت که مارلیک در خاک دیلم است نه تپورستان) و مهره مخطوط هم آنجا بدست نیامده» در پاسخ این پرسش ایشان با استحضارشان میرسانم که :

آقای ایرج افشار اگر بمطالب مطروحه در کتاب (ایران گاهواره فرهنگ جهان) توجه کرده بودند با کمال بی‌پروائی مرقوم نمیفرمودند که دیلم در خاک تپورستان نیست، آنچه مسلم است در اینگونه تحقیقات که متعلق به پنجه‌از سال قبل از میلاد است حدود و ثغور مرزهای امروزی یا دوران بعد از اسلام بهیچوجه مطمح نظر نیست. هم چنانکه خراسان امروز با خراسانی که در تاریخ پیش از اسلام مورد بحث و گفتگو قرار میگیرد حدودشان یکسان نیست حدود ماد آذربایتن با آذربایجان امروز قابل انطباق نیست - سرزمین تپورستان شامل جبال و اشروسته می‌شده است.

و اما اینکه نوشته‌اند (مهره مخطوط هم در آنجا بدست نیامده است) و با این جمله نویسنده رامتهم بجعل مطلب فرموده‌اند؛ آیا بر ازنده مقام علمی! ایشان نبود پیش از اینکه در مورد اینگونه مطالب و مسائل که در حدود کار و مطالعات ایشان نیست اظهار نظر فرمایند قبلاً با داشتن یکسال و نیم فرصت برای مطالعه و کسب نظر از این و آن بمنظور نوشتن نقدی بر اثر ناچیز اینجانب از اهل فن هم استمزاج میفرمودند و سپس قلم بدست می‌گرفتند و بنوشتن مقدمه پرداختند اینک برای آنکه خودشان توجه فرمایند تا چه اندازه در تحریر این نقد رعایت جانب حق و انصاف نشده است و مسائل و مطالبی که مطرح ساخته‌اند تا چه حد بی‌پایه و پا درهواست توجه ایشان را بنکات زیر جلب می‌کنم. در کتاب مارلیک صحیفه ۲۷ اثر آقای دکتر عزت‌الله نغمه‌بان که حاوی گزارش حفاریات مارلیک است نوشته شده است (مهره های بدست آمده در حفاری مارلیک یعنی چراغعلی تپه در حدود یازده عدد هستند. که بر روی آن خطوط میخی مشاهده می‌شود، ... این مهره استوانه‌ای شکسته با خطوط میخی برای مطالعه به آقای پرفسور کامرون استاد خطوط باستانی خاورمیانه دانشگاه میشیگان نشان داده شد...!!)»

عجب اینست که در تاریخچه کتاب و کتابخانه‌های ایران ص ۶ و ۷ دو عکس از مهره‌های استوانه‌ای مخطوط که از تپه مارلیک بدست آمده و در کتاب مارلیک هم این عکسها نشر یافته بچاپ رسیده است و با اینهمه از آنجا که آقای ایرج افشار بانظر و دید خاصی بنوشته‌های تحقیقی کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی نگریده‌اند با

لحنی خاص مرقوم داشته‌اند (ومهره مخطوطهم آنجا بدست نیامده) با چنین بیانی قاطع که ایشان اعلام داشته‌اند گوئی خودشان در عملیات حفاری مارلیک مشارکت داشته‌اند و این حفاری زیر نظر ایشان انجام گرفته و بنا بر این چون از کلیه عملیات و اقدامات و کشفیات مارلیک مطلع بوده‌اند با ایمان و اطمینان میدانسته‌اند که از آنجا مهره استوانه‌ای که آنهم مخطوط باشد بدست نیامده است !!

نویسنده متحیر است چه بگوید و چه بنویسد؟! اگر در کتاب مورد بحث به گزارشهای رسمی هیات‌های علمی و عکس آنها استناد گردیده آن را ندیده گرفته‌اند و اگر نظرات محققان و مورخان گذشته مورد استناد قرار گرفته آنها را مخدوش خوانده‌اند!! و اگر به نوشته فرنگیان مراجعه داده شده است. این محققان فرنگی که نویسنده بآنها نظر داشته است نویسندگان و محققان بازاری اند!! هر چند آثارشان را پرفسوریوپ در مجموعه نفیس خود چاپ کرده و بآن استناد جسته است!! محققان و نویسندگان ایرانی و عرب و فرنگی وقتی قابل اعتماد و ارزنده هستند که آقای ایرج افشار به نظرات و نوشته‌های آنها استناد جسته باشند !!

اگر این جانب بنوشته‌های ابن ندیم . جهشیاری و الماثر والاثر - معجم الادبا واحسن التقاسیم... استناد جوید گفته و نوشته آنها اباطیل است و لی ایشان اگر در مقاله تحقیقی ۹ صفحه‌ای (کتاب) در ایرانشهر نظراتشان را نقل کنند، مراجع دست اول است!! درباره خطوط پیش از اسلام اینجانب در کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی چنین نوشته است «آنچه مسلم است پیدایش خط در ایران فعلا تا دوهزار سال قبل از میلاد مسیح محرز است، بدیهی است میتوان تصور کرد از آن‌گاه که ایرانیها توانسته‌اند بنویسند، توان پذیرفت که به ثبت افکار و تجربه‌های خود نیز پرداخته باشند، درباره خطوط رایج در ایران بیش از حمله عرب آنچنانکه شایسته و بایسته است هنوز تحقیقات و تتبعات کامل و جامع بعمل نیامده و فعلا تنها مأخذ اطلاعات ما محدود است بآنچه را که مورخان و محققان عرب در صدر اسلام و یا مورخان قدیم یونان از خود بجای گذاشته‌اند!! و سپس نظرات دانشمندان خط شناسی نقل گردیده و اظهار نظر قاطع و صریحی نشده است لیکن نظرات اینجانب در باره خط در کتاب (ایران فرهنگ گاهواره جهان) آمده است و چون در اینجا نقد از کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی مطرح است نه کتاب (ایران گاهواره فرهنگ جهان) بنا بر این هر هنگام مستقلا درباره آن اثر نقدی مرقوم فرمودند پاسخ میدهم .

آقای ایرج افشار در نقد بر «کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران» شاهکار تازه‌ای بکار برده‌اند و آن اینکه نه تنها جملات را سروه شکسته و بدون اینکه ارتباطی بایکدیگر داشته باشند از صفحات مختلف کتاب انتخاب و بصورت ردیف در پی هم آورده‌اند. کلمات را هم **با اجازه خودشان** تغییر داده و عوض کرده‌اند تا بتوانند در ذهن خوانندگان تصورات عجیب

علیه نویسنده برانگیزانند - ایشان جمله‌ای نقل کرده‌اند بدین صورت «با... قدمت اوستای بدست آمده از تپه مارلیک میتوان نظرداد که معقول نیست ایرانیها با در دست داشتن خط علائمی و نقشی از نوع خط میخی خط خود را از متن‌های دیگر اخذ و اقتباس کرده باشند. ص ۵)

که قدمت اشیاء را قدمت اوستا و ملت‌ها را - متن‌ها - کرده‌اند!!

اما در مورد اینکه اینجانب خط میخی و پیدایش آن را از ایران و ابتکار آریائی‌ها میدانم. استناد این جانب آن جمله‌ای نیست که ایشان مرقوم داشته‌اند! و از آنجا که آقای ایرج افشار در نقد بر کتاب و کتا بخانه‌های شاهنشاهی بخودشان حق داده‌اند که از (کتاب ایران گاهواره فرهنگ جهان نشر شده در مجله بررسی‌های تاریخی ش ۳ و ۴ مطلب نقل و استناد بجویند!! - در پاسخ نیز این جانب بخود حق میدهد که برای روشن شدن حقیقت و اینکه مستندات و مطالب مطرحه در آن مجله چگونه بوده است در اینجا به نقل آن می‌پردازم!!

«دلیل و سندی که خط پیگانی آشوری و بابلی ما خود از خط پیگانی (میخی) ایرانی است اینکه: آشوریها و بابلی‌ها سامی نژادند و زبانشان هر دو از یک ریشه و بنیاد است و با زبان آریائیها اختلاف دارد و در لهجه نیز بهیچوجه یکسان نیستند و این حقیقت راهیچکس نمیتواند کتمان و پرده پوشی کند. در الفبای خط پیگانی (میخی) آشوری و بابلی حروف - ظاء - ضاد - عین - غین - شین - و وجود ندارد در صورتیکه این حروف مخصوص و مختص زبانهای سامی است و در زبانهای سامی این حروف تلفظ میشود و بکار میرود - زبانهای آریائی این حروف را ندارند و بهترین و گویاترین سندی که مغرضان نمیتوانند منکر آن بشوند همین نکته است و نشان میدهد که ایرانیها سازنده حروف الفبائی پیگانی برای خود بوده‌اند و چون در زبانشان آن حروف را نداشته‌اند بنا بر این بر اساس عدم نیاز حروفی را که بدان نیازمند نبوده‌اند و چون در زبانشان آن حروف را نداشته‌اند بنا بر این بر اساس عدم نیاز حروفی را که بدان نیازمند نبوده‌اند ساخته‌اند و چون بابلی‌ها و آشوری‌ها این الفباء را از ایرانیها اخذ و اقتباس کردند و خود مبدع و مبتکر آن نبودند نتوانستند حتی برای این چند حرف هم علامتی بسازند و بدان اضافه کنند!! تاریخ اللغات السامیه تألیف دکتر اسرائیل چاپ قاهره در ص ۴۶ هنگامیکه باین موضوع رسیده است خود را به تجاهل زده و مینویسد «از این روح سدس میزند که این خط را سومریان از مردمی غیر سامی آموخته‌اند یا خود سومریان غیر سامی بوده‌اند».

آقای ایرج افشار مرقوم داشته‌اند: «اما در باب خط فارسی دری (کدام خط منظورشان است معلوم نیست) بدلیل اینکه این ندیم گفته است که صاحب را در عهد او بخطوط مکی و مدین و بصری و سلواتی و مصنوع و فیر آموز که ایرانیان استخراج کردند و خطوط دیگر

می نوشتند پس (هنگامیکه اسلام اعلام شد عرب خط نداشت و خطی که قرآن بدان ثبت میگردید خط مکی بود (پس خط مکی چه بود!)

عجباست که آقای ایرج افشار در اینکه خط عربی خطی ابتکاری و مستقل نبوده و خطی است ما خود از ملل همجوار اینهمه تعصب میورزند و نمیخواهند آنرا باور بدارند و بپذیرند!! نوشته ابن ندیم عرب و ابن خلدون والقلقشندی - و محمد بن عبوس جهشیاری و قاضی ساعد آندلسی را قبول ندارند چه اگر در این مورد نیاز به سند داشتند که در تاریخ کتاب و کتابخانه های ایران ص ۵۳ و ۵۴ و کتاب ایران گاهواره فرهنگ جهان بخش سوم بگفته محققانی که امروز جهان اقوالشان را معتبر میدانند استناد و مراجع بدست داده شده است ، ایشان اگر در تأیید صحت این اقوال و اسناد شك دارند و از نویسنده تاریخ کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران انتظار دارند که چون عیسی بن مریم حی رمیم کند و با این معجزه کسانی را که خود ناقل خط بقوم عرب بوده اند از گور برانگیزاند تا بر پا خیزند و بنام آقای ایرج افشار در محضر اسناد رسمی بخط خودسند بنویسند!!

باید با کمال خشوع و خضوع خدمتشان عرض کنم که حقیر از اقدام بدینگونه معجزات عاجز و ناتوان است و عذر تقصیر میخواهد .

اما اینکه پرسیده اند پس **خط مکی چه بود؟!** و مقصود از خط فارسی دری چیست؟ توضیح میدهم که : آقای ایرج افشار برای آنکه بدانند نظرات این جانب مبنی بر چه اصول و اساس و حقایق است و برای ایشان **این تاریکی ها بر و شنائی گمراید** به دو اثر ارزشمند و اصل آریائی الفباء - اثر پروفیسور وادل چاپ لندن ۱۹۲۷ و کتاب فرهنگ سومر آریائی اثر دیگر او و خط و فرهنگ و دین دبیره استاد ذبیح اله بهروز مراجعه فرمایند .

اهل فن و آشنا به اصطلاحات علمی خط . خطی را که با آن در دوره اسلامی لهجه ادبی ایران نوشته شده است - خط دری اصطلاح کرده اند ، هم چنانکه شاعران و نویسندگان ایران پارسی دری رادر برابر پهلوی و تازی عنوان کردند ، خط دری هم در برابر خط پهلوی و تازی عنوان شده و بکار رفته است .

از آنجا که با کمال تاسف آقای ایرج افشار با اصطلاحات خط و فن خط شناسی آشنائی ندارند بر ایشان شکفتی و تعجب دست داده است که (کدام خط منظور نویسنده بوده است معلوم نیست) در حالیکه برای آنها که بمصطلحات واردند منظور نویسنده بسیار صریح و روشن و معلوم و آشکار است . خط فارسی از آغاز پیدایش آن یعنی - خط پیرآموز - تا آخرین مراحل تکامل آن که خط نستعلیق باشد همه يك خط هستند که با قلم های مختلف تزئینی و تفننی نوشته شده اند . برای آنکه جناب ایشان فرق میان قلم و خط را دریابند به بخش سوم کتاب «ایران گاهواره فرهنگ جهان» مراجعه فرمایند - بنا بر این خط دری خطی



است که زبان فارسی دری با آن نوشته شده است خواه پیرآموز - نسخ - تعلیق - چپ نویسی تعلیق تزئینی شکسته - شکسته تعلیق وده هاقلم دیگر و برای مزید اطلاع از این اصطلاح و چگونگی مفهوم آن بمقاله محققانه دانشمندان زمیند استاد دکتر ذبیح الله صفا بکتاب ایران شهر (که بسیار مورد علاقه ایشانست) ص ۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۰ - مراجعه فرمایند .

اما خط مکی چه بود؟! با اینکه مجال برای بسط این مقال در این مختصر بسیار محدود است مع هذا چون خواسته اند (که تاریکی هابروشنائی گراید) ناچارم هر چند فشرده و نارسا هم باشد (زیرا برای بیان این مبحث ۶۴ صحیفه در کتاب ایران گاهواره فرهنگ جهان بیان مطلب شده است) بمقام توضیح بر می آیم و خاطرشان را تصدیع میدهم که : در عرف خطی را که متعلق بمرب اسلامی میدانند خط کوفی است و عربها و مستعربها پایه و اساس خط عربی (و بقلط خط اوستایی و خط پهلوی و خط رایج در زبان فارسی که خط دری باشد را هم) ما خود از خط کوفی می شمارند . در حالیکه خط کوفی خطی مستقل و ابداعی نیست این خط در اوائل اسلام باشیوه ای خاص در شهر کوفه از خط مکی اخذ شده است و بتصریح ابن ندیم و قلقشندی و قاضی ساعداندلسی نخستین خطی که بمرستان آمده خط مکی بوده پس از آن این خط بمدینه رفته و مدنی نام گرفته و سپس به بصره رفته و بصری نامیده شده و سرانجام بکوفه رفته و کوفی خوانده شده است . بگفته ابن ندیم عربها پیش از اسلام با خطوط نبطی و سریانی می نوشته اند (حال اگر آقای ایرج افشار گفته ابن ندیم را قبول ندارند خودشان می دانند و ابن ندیم) و از روی خط سریانی خط مسند استخراج شده و سند این مدعا سنگ گور امری القیس شاعر شهیر عرب است که در ۳۲۸ میلادی تحریر و نقر گردیده یعنی ۲۵۲ سال قبل از اسلام این سنگ در المناره واقع در (حیره) است و عکس آنهم در دسترس است اگر بخواهند میتوانند ملاحظه کنند . خط نبطی و سریانی چنانکه در کتاب (ایران گاهواره فرهنگ جهان) آورده ایم و به تفصیل بحث شده است مشتق از خطوط ایرانی هستند - و چنانکه در اینجا خواهیم گفت ریشه و اصل خط مسند که از آن خط مکی و کوفی مشتق است خط اوستائی است .. برای اثبات این مدعا دوسند معتبر در دست داریم که خوشبختانه از دسترس معاندان و مغرضان و مخالفان و مستعربان و متعصبان بدور و از تخریب مصون مانده است . و این دوسند ارزنده را که امروز نظرات پوچ واهی عرب مآبان و مستعربان و متعصبان را نقش بر آب می سازند نتوانسته اند از میان بردارند و حک و محوسازند خطوط دو برج لاجیم و رسکت است باید گفت شعوبه در دوران خلفای عباسی به محو آثار مخطوطی که نشان میداد خط کوفی ما خود از خطوط ایرانی است مجاهدت و کوشش میکردند و بهمین لحاظ در خط کوفی نخستین تغییراتی دادند تا نشانه های این اقتباس را از میان بردارند و حتی به تغیر ردیف حروف معجم هم پرداختند که شرح تفصیلی آن از حدود این وجیزه خارج است . اینست که امروز از خط اولیه کوفی آثار بسیار

معدود و محدود بدست است. در ایران دوسند معتبر از این خط بدست داریم که خوشبختانه از دستبرد حوادث و خرابکاری خرابکاران در امان مانده و آن کتیبه‌های سه برج **لاجیم - رسکت** (سواد کوه مازندران) و رادکان (بندرگز) است تاریخ آنها از ۴۰۱ تا ۴۱۳ هجری است و در این برجهای کتیبه‌هایی به خط کوفی و پهلوی وجود دارد. و این خطوط کوفی از خطوطی است که در آغاز اسلام معمول و متداول بوده و چون سرزمین مازندران و گیلان از نفوذ کامل عرب بدور مانده بود اینست که این خطوط همچنان با اصالت خود در این منطقه معمول و متداول بوده است. خط کوفی این کتیبه‌ها بخصوص برج لاجیم نشان میدهد که چگونه این خط از خط اوستاما خود گردیده و برای اینکه آقای ایرج افشار این مقایسه را بمعاینه ملاحظه فرمایند فتوکپی مقایسه حروف کوفی با اوستارا از روی کتیبه برج لاجیم که مأخوذ از کتاب دبیره چاپ دوم خرداد ۱۳۴۱ - است به ضمیمه ایفاد میدارم امید است تردیدشان مرتفع گردد و **تاریکی‌ها بر و شنائی‌گر آید** اما موضوع خط مکی. گفتیم که عرب در آغاز اسلام یعنی هنگامیکه آئین اسلام اعلام گردید خط مستقل بنام خط عربی نداشت بلکه قبل از اسلام در شبه جزیره عربستان خط مسند رواج داشته است و در آغاز اسلام بشرحی که در کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی آورده ایم و آقای ایرج افشار آنرا ندیده گرفته‌اند نخستین بار خط مسند از النماره و سیله بشر بن عبدالملک به مکه آورده شده (البته اگر آقای ایرج افشار اقرار و سند کتبی خود بشر بن عبدالملک را نخواهند و بگفته ابن ندیم و قلشندی اعتماد فرمایند) و این خط در میان اعراب بنام خط مکی خوانده شد و سفیان بن بنی‌امیه و ابو القیس بن عبدمناف و عمر بن الخطاب از او خط آموختند این خط از مکه بمدینه و سپس به بصره و سرانجام بکوفه رفت و کوفی نام گرفت و خطی که بنام خط عربی در آغاز اسلام نامیده شد خط کوفی بوده است. پس با این توضیح دریافتند که در آغاز اسلام خطی که بود خط مکی بود به کوفه رفت و کوفی نام گرفت و این خط بعدها بنام خط عربی شهرت یافت پس خط کوفی بعد از خط مکی آمده است و بهر حال نظر نویسنده این است که خطوط مکی، مدنی - بصری و کوفی همه مأخوذ از خط مسند است و این خط نیز از خط اوستائی اخذ و اقتباس شده است

اما درباره **فیر آموز** که ایشان مرقوم فرموده‌اند. «آقای همایون فرخ مردی است.. و لذا نباید تعجب کرد که از لفظ فیر آموز ابن ندیم بدون اینکه تاکنون کسی آن خط را توصیف کرده و نمونه‌ای از آن بدست داده باشد يك نسخه عجیب و ظاهراً ساختگی این اواخر را که بقول آقای دانش پژوه در اسمش هم جای حرف است نمونه خط پیر آموز دانسته و صف‌های دلچسب بر آن نوشته است!!»

درباره مطلبی که در این قسمت مرقوم فرموده‌اند لازم است قبلاً نکته‌ای را یادآوری

کنم تا خوانندگان توجه قبلی و ذهنی داشته باشند و دریابند چرا آقای ایرج افشار نسبت بنام (فیرآموز) اینهمه حساسیت دارند.

آقای دکتر مهدی بیانی در ایرانشهر ضمن مقاله خط بنقل از تحقیق فرنگیان (فلوگل) مرقوم داشته‌اند «... ابن ندیم در الفهرست گوید: ایرانیان خط خود را از یک نوع خط عربی موسوم به قیرآموز (باقی گرفته‌اند که معنی این لفظ و کیفیت شکل آن تا کنون معلوم نشده است). (ص ۷۶۴ ایرانشهر ج اول)

این بنده نویسنده در کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ضمن تحقیق درباره پیرآموز ذیل صحیفه ۵۶ رعایت ادب را کرد و از نام بردن و سند نشان دادن این اشتباه پرهیز کرد و نوشت «در نقل از الفهرست در بعضی از مآخذ دیده شده که متأسفانه قیرآموز را قیرآموز نوشته و نقل کرده و خود در معنی آن حیران مانده‌اند! این تذکر و یادآوری با آنکه نه نامی از کتاب ایرانشهر و نه ذکر از نویسنده ارجمند آن رفته بود آقای افشار و نویسنده محترم مقاله را برآشت و از اینکه تصورشان را اشتباه خوانده بودم بکوشش و کشش علیه نویسنده واداشت تا آنجا که آقای ایرج افشار در یک محفل رسمی با حضور آقای دانش پژوه مدعی شدند که ثبت قیرآموز صحیح بوده است و این واژه عربی است و سند اعتبار آن اینکه آنرا فلوگل چنین خوانده است.

اینک با توجه بآن سابقه برای این نویسنده جای خوشوقتی است که فعلا ایشان از نظرشان تا این حد عدول کرده و پذیرفته‌اند (قیرآموز) اشتباه و (فیرآموز) صحیح است. و بنا بر این لازم می‌آید که بپذیرند واژه‌ای عربی نیست و فارسی است. ولی متأسفانه معلوم است که هنوز در قسمت اخیر نظریه‌ای که آن فرنگی! داده بوده است که «معنی این لفظ و کیفیت شکل آن تا کنون معلوم نشده است» باقی هستند و نمیتوانند آنرا از اعتبار بدور بدانند زیرا گفته و فرموده یک نفر فرنگی! است آخر چطور ممکن است یک نفر فرنگی! نظری بدهند و آنوقت یکنفر ایرانی! روی نظر فرنگی! حرفی بزنند! و فضولی کند. و آنرا مردود و مخدوش و اشتباه بخواند و به نامد! آیا چنین گناهی بخشودنی است؟! اگر جز این بود آقای ایرج افشار را بر آن نمیداشت که قلم بدست گیرند و اینهمه از سر لطف و عنایت وقت عزیزشان را مصروف طرح مطالبی بفرمایند که بگوای این پاسخ‌ها چون بیشتر آنهایی اصل و بی‌مآخذ است نتیجه علمی از آن عاید نگردد. و صرفاً نظر آن باشد که چنین نویسنده‌ای را که خواسته است در برابر نظرات فرنگیان! اظهار نمود و وجود کند محکوم سازند؟

اینک برای اینکه جناب ایشان در قسمت اخیر اظهار نظر آن فرنگی! محقق! هم تجدید

نظر بفرمایند توضیح میدهم که:

۱ - در زبان عربی (آموز) نداریم و این ترکیب نمیتواند عربی باشد .

۲ - قیر عربی نیست و لغت شناسان را عقیده اینست که از (Kêros) (شمع) یونانی گرفته شده است و در زبان فارسی بجای قطران مصطلح و مستعمل است (دزی ص ۴۲۰) بنا بر این جزء اول نام (قیر آموز) نیز عربی نیست! و تعجب است که چگونگی آن فرنگی محقق آن را عربی خوانده و به تبع او آقای ایرج افشار هم مصرند که این نام عربی است. چه عرض کنم؟! (بفرض قبول اینکه ثبت قیر آموز صحیح باشد) .

و اما آن فرنگی محقق و عالیمقام در نوشته ابن ندیم در الفهرست (گذشته از اینکه غلط و اشتباه خوانده) دستبرده و مطلبی جعل کرده که بهیچوجه در نوشته ابن ندیم نیست و این جعل برای انحراف و مخدوش کردن مطلب ابن ندیم بوده است تا نظرات دانش پژوهان را از حقیقت منحرف سازد! ابن ندیم ننوشته است که «از يك نوع خط عربي...» بلکه نوشته ابن ندیم چنین است «خطوطی که مصاحف را بدان مینوشتند . مکی . مدین و ... اصفهانی فیر آموز که ایرانیان آن را استخراج کرده و بدان خوانند الفهرست ص (۱۱) بنا بر این موضوع استخراج خط فیر آموز از خط عربی منتفی است زیرا : اگر میخواستند خط منتسب و متداول در میان عرب را بپذیرند به خط معمول و متداول آن زمان خط کوفی و یا خطوط تفننی مشتق از آن خط مینوشتند نه آنکه خود خطی استخراج کنند . و اگر باین کار دست یازیده اند چرا از خط کوفی استخراج کنند؟! وانگهی اگر این خط از خطوط عربی مشتق شده بود لازم نیامد که ابن ندیم تصریح کند که ایرانیان با خطی مینویسند که آن را خود استخراج کرده اند؟! همچنانکه در مورد خطوط التئیم و سلواطی و مشتق و مصنوع و حائل که خطوط مشتق است سکوت کرده و تذکر آن را ضروری ندانسته است. اما معنی فیر آموز که آن محقق فرنگی نوشته است «معنی این لفظ معلوم نشده است» بدیهی است هر کلمه و نامی را اشتباه بخوانیم در معنی آن درمی مانیم اینک که آقای ایرج افشار هم پذیرفته اند که فیر آموز صحیح است نه قیر آموز! پس معنی آنهم همانست که در ص ۵۷ کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران آورده و نوشته ایم «فیر آموز معرب پیر آموز است و فرهنگها فیر آموز را سهل و آسان معنی کرده اند لیکن آندراج آن را پیر آموز ثبت و معنی کرده است : علمیکه کسی در زمان پیری بیاموزد و شمس قیس رازی نیز در المعجم فی معاییر الاشعار العجم آن را به همین معنی بکار برده است . بنا بر این معنی آنهم نشانی است از اینکه استخراج کننده این خط از برگزیدن این نام برای آن قصد داشته است که بگوید : این خط برخلاف پهلوی و کوفی که فرا گرفتن آن بسیار مشکل است آنچنان سهل و آسان است که پیران هم میتوانند آن را در دوران کهولت فراگیرند! و اما اینکه چه خطی است؟! در کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران برخلاف نوشته آقای ایرج افشار نمونه های متعددی از خط پیر آموز ارائه داده شده است . نه یک نمونه از جمله ۱- سر آغاز کتاب ترجمان البلاغه .

۲- سرآغاز کتاب‌الابینه اسدی توسی .

۳- قبالة مالکیتی که مارگولیوت خاورشناس معرفی کرده است .

۴- صفات الشیعه واینک نیز نویسنده میتواند دهها نمونه دیگر هم از خط پیرآموز ارائه دهد . در اینجا برای شناسانیدن خط پیرآموز و حقایقی که این بنده نویسنده درباره آن در کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران و ایران گاهواره فرهنگ جهان آورده و رفع اشکال آقای ایرج افشار و بروشنائی گراییدن تاریکی‌ها توضیح بیشتری را لازم میداند . نخست باید فهمید خطی را که نمونه های آن در کتاب ارائه داده شده است چه خطی است ؟ ! مثلاً خط کتاب‌الابینه اسدی توسی ؟ !

آقای دکتر بیانی در مقاله خط مندرج در ایرانشهر مینویسد « آنچه مسلم است اینکه از صدر اسلام تا مدت پنج قرن خط کوفی در ایران برای سایر حوایج نوعی نسخ بوده که با قلم نسخ قدیم و نسخ جدید عربی اختلاف داشته و چنانکه گفته خواهد شد این قلم اساس خط رسمی معروف ایران یعنی نستعلیق شده . . . و گاهی بعضی کتابها را نیز بطور تغفن بخط کوفی مینوشتند ولی یکتوع کوفی تحریری که تصرفاتی در آن کرده‌اند و این همان خط است که بخط کوفی ایرانی معروف گردیده و نمونه بهترین و کاملترین آن کتاب‌الابینه عن حقایق الادویه می‌باشد که بخط اسدی توسی شاعر بسال ۴۴۷ نوشته شده است - البته این امر عمومیت نداشته و خط متداول برای کتابهای فارسی و مکاتیب همان نسخ تحریر تعلیق مانند بوده است . نکته‌ای در خط قدیم اسلامی ایرانی جالب دقت است که بشهادت اهل فن باایکه ایرانیان خط تحریر معمول خود را از خط عربی اقتباس کرده‌اند در وضع آن از شکل خط پهلوی و اوستائی یعنی خط ملی و دینی باستانی خود نیز تبعیت کرده و تحت تأثیر شکل آنها بوده‌اند » بطوریکه ملاحظه میفرمایند آقای دکتر بیانی مرقوم داشته‌اند که تا قرن ششم خط کوفی ! (یعنی پنج قرن) در ایران معمول بوده که با آن قرآن‌ها را می‌نوشته‌اند ! در صورتیکه ابن ندیم در اوایل قرن چهارم به صراحت مینویسد که ایرانیان قرآن‌ها را با خط پیرآموز می‌نوشته‌اند آیا نظر آقای دکتر بیانی صیح است و یا نوشته ابن ندیم که خود ناظر بر آن کتابها و قرآن‌ها بوده است ؟ ! آیا ابن ندیم میان خط پیرآموز و کوفی فرق نمیگذاشته است ؟ !

آقای دکتر بیانی هم چنین نظر داده‌اند که ایرانیها برای سایر حوایج خودشان با نوعی نسخ ! مینوشتند که با قلم نسخ قدیم ؟ و نسخ جدید ! عربی ! اختلاف داشته ؛ نوعی نسخ جدید یعنی چه ؟ ! اساساً خط نسخ از مخترعات ایرانیهاست . خط نسخ را ابن مقفله از روی خط پیرآموز ساخت . خط نسخ قدیم و جدید آخر چه معنی دارد ؟ ؟ ! آقای ایرج افشار توضیح بفرمایند ؟ ! بعد از همه این پرسشها باید گفت . این خطی که اسم مشخص نداشته ؟ ! چه خطی بوده که بعدها بنوشته آقای دکتر بیانی اساس خط رسمی معروف

ایران گردید؟! آقای دکتر بیانی نوشته‌اند: گاهی بعضی کتابها را بطور تفنن بخط کوفی مینوشته‌اند ولی یکنوع کوفی تحریری !! باید پرسید کوفی تحریری چه نوع خطی است؟! . . . و بعد مرقوم فرموده‌اند «این همان خطی است که بخط کوفی ایرانی!! معروف گردیده؟ (نباید گفت که ایرانیها خط کوفی نداشته‌اند؟) و ایشان بهترین نمونه این خط کوفی ایرانی را خط کتاب‌الابنیه معرفی کرده‌اند!! بجاست گفته شود این همه سردرگمی و از این شاخ به آن شاخ پریدن‌ها از آنجا سرچشمه گرفته که بنوشته ابن ندیم توجه نکرده‌اند و آن را عوضی و اشتباه خوانده‌اند و گرنه باتصریحی که ابن ندیم کرده و نوشته که ایرانیها مصاحف را با خط پیرآموز مینوشته‌اند دیگر جای شك و بحث نیست که ایرانیها خط کوفی بکار نمی‌برده‌اند ابن ندیم الفهرست را بسال ۳۷۷ ق. نوشته بنا بر این تازمان او ایرانیها قرآن را بخط پیرآموز مینوشته‌اند نه خط کوفی و گرنه ابن ندیم خط کوفی را بهتر از آقایان دکتر بیانی و ایرج افشار می‌شناخت هم چنانکه خط اصفهانی را شناخته و یاد کرده است. از آقای ایرج افشار می‌پرسم که خط کتاب‌الابنیه و ترجمان البلاغه خط کوفی است ۱۹۹! اگر خط کوفی است دیگر عنوان (خط کوفی ایرانی) چه معنی دارد. اگر ایرانی است پس چرا کوفی است؟! قلم خط پیرآموز و گردش حروف و حرکات آن زمین تا آسمان با خط کوفی اختلاف دارد. آقای دکتر بیانی در مقاله خط متوجه این نکته شده و تصریح کرده‌اند که (عموم خط شناسان و اهل فن معتقدند که در وضع خط ایرانی از شکل خط پهلوی و اوستائی یعنی خط ملی و دینی باستانی ایرانی تبعیت شده است)

خط پیرآموز خطی است که بر اساس تحقیقات مندرج در کتاب «ایران گاهواره فرهنگ جهان» بخش سوم (شماره ۶ مجله بررسی‌های تاریخی از ص ۲۳-۱۷) از خط دیگر ایرانی همانند خط مانی استخراج شده بوده است و برای اطلاع از این حقایق به مقاله مذکور مراجعه فرمایند.

بنا بر آنچه آوردم. نویسنده بهیچوجه نخواست است از گاهی کوهی بتراشد زیرا: کوه موجود بوده و هست این مخالفان و معاندانند که کوه را گاه می‌بینند. شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد و آنچه را که آقای ایرج افشار وصف‌های دلپذیر خوانده‌اند. حقایق است و چون حقیقت است بردل می‌نشیند و دلپذیر میگردد.

نکته‌ای که در پایان این مقال آورده‌اند نمیتوان نادیده گرفت و آن اینکه: باستناد گفته و نظر آقای دانش پژوه نسخه منحصر بفرد صفات الشیعه را ساختگی و معمول خوانده‌اند که این قسمت از مطالب ایشان بسیار موجب تأثر و تأسف این بنده نویسنده است. زیرا: تشخیص يك اثر کهن سال برای اهل فن در اینکه ساختگی و یا اصیل است کاری است بسیار دشوار و اهل فن با صرف روزها وقت و رسیدگی و دقت با معیارهایی که در دست دارند باز هم

نمی‌توانند بطور قطع و یقین نظر بدهند. که يك اثر خطی (که کاغذ و مرکب آن گواهی از سر^۱ ضمیر میدهد) آیا ساختگی یا اصیل است و ناچار متوسل به آزمایش کاربن ۱۲ می‌شوند. آقای دانش پژوه چگونه و با چه وسائلی توانسته‌اند با دیدن عکس سه سطر از صفحه‌ای از کتاب صفات الشیعه که ۲۵ برابر کوچک شده است تشخیص بدهند که این کتاب ساختگی و نو است!^{۱۹}

تصور میکنم ایشان موفق به کشف طرق و وسائل جدیدی شده‌اند که دیگران هنوز از این وسیله عجیب و شگفت انگیز که میتواند از روی عکس اثری حکم کند که آن درچه تاریخی نوشته شده‌ویا درچه زمانی آنرا بوجود آورده‌اند بی‌اطلاع هستند!! یکشاش آقای ایرج افشار این وسیله و دستگاه شگفت انگیز را که بی‌نهایت مورد نیاز علاقمندان بکتابهای مخطوط و آثار هنری است معرفی می‌کردند تا دیگران نیز از آن بهره‌مند گردند و با این راهنمایی در راهنمای کتاب منتهی عظیم بر اهل فن و دوستان آثار کهن می‌گذاشتند!

اما تا آنجا که اطلاع ناقص این بنده نویسنده اجازه میدهد نسخه صفات الشیعه اصیل و منحصر بفرد است و یکبار نیز چند برگ از آن در نمایشگاه نیویورک بمعرض تماشای محققان و اهل فن گذاشته شده و اصالت آن مورد تأیید ارباب فن قرار گرفته و خط و مرکب و نحوه تحریر و کاغذ و معیارهای دیگر همه حکم میکنند که این اثر متعلق است به اواخر قرن چهارم هجری از ذکر این نکته مقصود این بود که آقای ابرج افشار در نقد خود مرقوم فرموده‌اند (ولی میدانم که دوستان صاحب مجموعه و عتیقه دوست ما از معرفی نسخ خود وحشت بی‌جا دارند) خواستم خدمتشان عرض کنم باشریحی که باستاند نظر آقای دانش پژوه مرقوم فرموده‌اند؟! آیا صاحبان مجموعه حق ندارند از معرفی و نشان دادن و نشر عکس آثار نفیسان وحشت داشته باشند؟!^{۱۹}

از آقای ایرج افشار می‌پرسم آیا سزاوار است صاحبان مجموعه را که با خون دل آثاری به بهائی گراف خریداری کرده‌اند و با این گذشت از خروج آثار نفیس هنری و ادبی بکشورهای بی‌یکانه خدمتی انجام داده‌اند و سرمایه‌شان را را کد گذاشته‌اند بجای تقدیر و سپاسگزاری در مقام آزارشان برآمد و آنان را ندانسته و بی‌ماخذ و بی‌پایه به تهمت جعل متهم ساخت و آثار گرانبقدر و نفیسان را کوشید که از ارزش و اعتبار انداخت؟!^{۱۹}

آیا آقای محمدتقی دانش‌پژوه همان صاحب نظری نیستند که نظرات ایشان درباره کتابهای خطی مجلس شورای ملی و خطوط و تاریخ کتابت آنها در فهرست شماره ۱۲۹۱۱ کتابهای خطی مجلس شورای ملی آمده است و آیا نظرات ایشان در مورد کتب خطی که فهرست کرده‌اند صائب است؟!^{۱۹} آیا میل دارید نظرات ایشان را درباره خط - کاغذ تذهیب و تشعیر و تصویر و تاریخ قدمت کتابها که فهرست فرموده‌اند مورد نقد و بررسی قرار دهیم تا معلوم شود

ایشان نظراتشان تا چه اندازه صائب است؟

آیا این شما و آقای دانش‌پژوه نبوده‌اید که کتاب *لمعة النور والضاء* راجلی و ساختگی خواندید و استاد مشکوة و آية الله نجفی مرعشی در مقدمه چاپ آن کتاب با دلائل متقن اصالت آنرا تأیید کردند؟

بنا بر این نباید از صاحبان مجموعه شکایت و گله کرد و بفرموده حکیم ناصر خسرو:

چون نیک نگه کرد پر خویش در او دید گفتاز که نالیم که از ماست که بر ماست

آیا این جناب عالی و آقای محمد تقی دانش‌پژوه نبوده‌اید که مصحح کتاب انوار الملکوت فی شرح الیاقوت (شادروان نجمی استاد دانشگاه) برای قرائت نام نویسنده کتاب مذکور بعنوان اینکه آقایان خود را متخصص در شناسائی کتب خطی میدانند بشما مراجعه کرده و جمله (کتب حسن بن محمد بن الحسام - مولف خاوران نامه و آثار دیگر را) (و کتب حسن محمد بن **خشنام!**) خوانده‌اید و مالک نسخه که پس از چاپ کتاب و مشاهده یک چنین اشتباه عجیب در مقام استفسار از شما بر آمده فرموده‌اید (ما این چنین خوانده‌ایم؟) آیا آقای دانش‌پژوه با این فراست و تبصره در شناسائی خط و بصیرت در کتابهای خطی نظرشان را باید برای شناسائی کتب خطی مورد استناد قرارداد. در اینجا نمیخواهم از مقدمه‌ای که بر فهرست کتابهای خطی خریداری شده از آقایان فخرالدین نصیری و حسینعلی باستانی راد برای دانشگاه مرقوم داشته‌اند سخنی بمیان آورم. این بیان بگذار تا وقتی دگر.

۱ - س. دکتر فرانکفورت کیست و در چه کتابی درباره مهرها بحث

کرده است.

ج - دکتر هانری فرانکفورت یکی از باستان شناسان نامی است که سالیانی است

در گذشته و کتاب او درباره مهرهای استوانه‌ای تنها مرجع است و بنام (Cylindrical

Beads) معروف است.

برای اطلاع بیشتر به کتاب مارلیک گزارش باستان شناسی مراجعه فرمائید.

۲ - حاشیه - «آیا مهردهائی که در موزه هست کم اهمیت تر از آنهاست

که در اختیار مولف کتاب است».

ج - آنچه در متن کتاب راجع به مهرهای استوانه‌ای آمده در باره معرفی و شناسائی

مهرهای استوانه‌ای و اهمیتی است که از نظر تحقیق درباره تمدن و هنر و فرهنگ ایران باستان

دارند و موضوعی که در کتاب اساساً مطرح نیست بر تری مهرهای استوانه‌ای اینجا نب از مهرهای

استوانه‌ای موزه ایران باستان است اگر نویسنده در (زیر نویس) متذکر شده است که «از مهرهای

استوانه‌ای تعدادی در اختیار دارد» برای اطلاع علاقه‌مندان و اهل تحقیق بوده است آیا این یادآوری

نقصی برای کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران بشمار است؟ آیا با نوشتن این جمله گناهی

غفران ناپذیر تکب گردیده است ۱۹۹ اصولاً اینجانب نتوانست دریابد که این پرسش آقای ایرج افشار به چه منظور و مقصود و مفهومی بوده است ۱۹۹ لیکن اینک که این مطلب را مطرح فرموده اند باستحضار ایشان می‌رساند که «متأسفانه مهره‌های استوانه‌ای موجود در موزه ایران باستان تعداد قابل توجهی نیستند و ضمناً درباره آنها هم مطالعات مستقیم و مستقل بعمل نیامده و گزارشی در این باره نشر نیافته است تا بتوان به مطالعات انجام یافته استناد جست مجموعه های قابل توجه و اهمیت از مهره های استوانه‌ای در جهان بسیار است از جمله مجموعه موزه بوستون و مجموعه برتیش موزیوم و مجموعه موزه لوور - ودها مجموعه خصوصی دیگر که نویسنده مجاز نیست نام صاحبان مجموعه را ذکر کند (ب هزار دلیل) درباره مجموعه‌هایی که یاد کردم مطالعات علمی شده و نتیجی این مطالعات در کتاب شادروان دکترهایری فرانکفورت که قبلاً ذکر کردم آمده است . مهره‌های استوانه‌ای متعلق به مجموعه این بنده نویسنده نیز از نظر ارزش علمی کمال اهمیت را دارند و تحقیقاتی در باره مهره های استوانه‌ای مجموعه خود بعمل آورده‌ام که آنرا ضمن رساله جداگانه‌ای در آینده برای استفاده علاقمندان آن نشر خواهم داد و البته جناب عالی مجاز خواهید بود با اطلاعاتی که درباره مهره‌های استوانه‌ای دارید !! درباره این اثر هم نقدی مرقوم بفرمائید قطعاً مورد استفاده این حقیر خواهد بود !

س - ص ۵ : نوشته‌اند که «نویسنده انگشتی هائی از عقیق و سیلان در

اختیار دارد که متعلق بدوران هخامنشی و اشکانی و ساسانی است که تصور می‌رود خطوط بعضی از آن‌ها گشتک دبیره باشد (که اگر آن را به یک متخصص نشان میدادند از تصور خلاص می‌شدند).

ج - نخست باید توجه داشت که آنچه را نوشته‌ام زیر نویس صحیفه است نه متن کتاب و ضمناً معلوم نیست شك و تردید این بنده نویسنده چه ضرر و زیانی برای مطالعه کننده بیار می‌آورده است ؟ آیا موجب گمراهی خواننده شده است ؟؟ این چگونه پرسشی است که طرح فرموده‌اند ؟؟ این بدیهی و مسلم بود که اگر تحقیق درباره نگین های یاد شده که «آیا حقیقا بخط گشتک دبیره است یا خیر». برای مطالب مطروحه در کتاب ضروری بود نویسنده پس از تحقیق دقیق آنرا اعلام میداشت و چون نفی و اثبات آن برای مطالب کتاب یکسان بود بنا بر این در تعیین شناسائی و نتیجه دقیق نوشته نگین‌ها اهتمام و کوششی نشد و انکهی هنگام تحریر کتاب نویسنده به زبان شناسی که بخواندن خط گشتک دبیره بصیر و آگاه باشد دسترسی نداشت و گرنه قطعی بود که از انجام آن قصور نمی‌کرد هم چنانکه بعد برای تحقیق درباره مهره های استوانه‌ای و نشانهای خود از نظرات متخصصان و خط شناسان استفاده کرده است.

س . ص ۷ . «... و باید گفت ملت ایران نخستین ملتی است که برای ثبت و ضبط اصوات

و آهنگهای موسیقی و حتی ضبط نوای آبشار و نغمه پرندگان و آوای درندگان، را برای چه ضبط میکردند آیا همان لذتی را از آن می بردند که از نغمه پرندگان!

ج - هر خواننده بی غرضی با مطالعه جمله‌ای که ایشان بصورت ناقص نقل فرموده‌اند در می‌یابد که بهیچوجه سخن از (درک لذت) در میان نیست و آنچه در متن کتاب مطرح است موضوع اقسام و انواع خطوطی است که ایرانیان در دوران باستان داشته‌اند و در توضیح خط ویش دبیره یا ویسپ دبیره باستناد نوشته مورخان و محققان گذشته، توضیح داده است که این خط تاچه اندازه جامع و کامل بوده که میتوانسته‌اند با آن همه گونه اصوات و آهنگها را ثبت کنند - در حالکه بلنوت امروزی نمیتوان همه اصوات و آهنگها را ثبت کرد. این مطلبی نبوده است که نویسنده از خود آنرا جعل و بزعم آقای ایرج افشار تاریخ تراشی کرده باشد تا برای تخطئه مستمسکی بدست‌مقدم محترم بدهد! این ندیم به نقل از نوشته عبدالله بن مقفع آنرا آورده و متذکر است که این خط سیصد و شصت و پنج حرف داشته و با آن «علم فراست و آثار قیافه و تفأل و حتی ایماء و اشاره و صوت طنین گوش و همه گونه آوای زیروبم و نعمات مختلف چون چهچهه پرندگان و حرای درندگان را میتوانسته‌اند ثبت کنند».

مگر، بنا بر این است که ثبت و ضبط اصواب فقط بمنظور لذت بردن باشد؟! در اینصورت بنظر آقای ایرج افشار دستگاه و نوار ضبط صوت را نباید جز برای موسیقی و آواز لذت بخش بکار برد؟!.

آقای ایرج افشار ناچارند این حقیقت را هر چند که به مذاق ایشان تلخ آید بپذیرند زیرا این واقعیتی است و اجتناب ناپذیر که ایرانیها خط خودشان را از ملت عرب نگرفته‌اند و در هنر و ادب و فرهنگ سی و پنج قرن یعنی (۳۵۰۰) سال قبل از اسلام دارای تمدن و فرهنگ بوده‌اند و در موضوع خط و اصالت اینکه خط از مخترعات ایرانیهاست به نوشته ابن خلدون و تصدیق او و مطالب جهشیاری و ابن ندیم مراجعه کنند. خود عربها باین حقایق معترفند ولی جای شکفتی است که آقای ایرج افشار نمیخواهند اعتراف و اقرار آنها را بپذیرند!!

و برای فرار از قبول این حقیقت مقوسل به تهمت «جعل و تاریخ تراشی» میشوند!!

س - ص ۹۰ ... چون گاو در آئین مهرپرستی مقدس بود نوشته های آئین مهری را بر پوست گاو می نوشتند، و اعتقادشان ناچار بر این قرار گرفته است که نوشتن اوستا بر پوست گاو بر اثر رسوخ عقاید مهری در آئین زرتشت بوده است.

ج - چون آقای ایرج افشار درباره آئین مهری تحقیقات و اطلاعاتی ندارند بنا بر این حق دارند چنین شك کنند ولی در اینکه آئین مهری در آئین زرتشت رسوخ کرده و اثر بسیار گذاشته جای شك نیست! اگر این بنده نویسنده بخواهد در این باره به توضیح و تفصیل پردازد خود رساله‌ای جداگانه را در برمی گیرد. همین اندازه ایشان را راهنمایی میکنم که بر سالات و

کتابهای متعددی که درباره آئین مهر نوشته شده از جمله تحقیقات پرفسور هنینگ درباره زرتشت و کتاب مذاهب و ادیان ایران باستان تالیف پرفسور بوزانی مراجعه فرمایند تا دریابند که آئین مهری مقدم بر آئین زرتشت بوده و بسیاری از عقاید و سنن مهریان در آئین زرتشت رسوخ کرده است و گاو در آئین مهری و در آئین زرتشت و بطور کلی در میان ملل هندواروپائی به عللی مقدس و محترم بوده است که باید اساس این معتقدات را از مهاجرت اقوام آریائی و فرار از یخبندان تحقیق کرد و سیر آنرا تا زمان زرتشت دنبال کرد که متأسفانه در این مقال جای این بحث نیست.

س - ص ۱۲ (گروهی معتقدند که مانوی‌های ایرانی در وجود آوردن کارخانه های کاغذ سازی در سمرقند پیش‌گام بوده‌اند، کدام گروه مقصود است .

ج - آندسته از محققان که بر طبق مندرجات اسناد موثق و کتابهایی که تحقیقاتی درباره مانویان دارند همانند این بنده نویسنده از آن اسناد و مدارک چنین استنباط و استدراک میکنند و این اسناد و مدارک در سووال دیگری آمده و نشان داده‌ام که مانویان بچه‌وسند و دلیل در سغد سمرقند در ساختن کاغذ پیش آهنگ و پیش‌گام بوده‌اند آقای ایرج افشار باید توجه داشته باشند بطوریکه قبلاهم یادآور شده‌ام «تحقیق» جز (نشخوار) است این بنده نویسنده خوشبختانه از دسته و گروه نشخوارکنندگان نیست قطعاً توجه فرموده‌اند که «نشخوار ادبی» بچه‌منظور و مقصودی در اینجا بکار رفته است ؟ بدان معنی که :

گروهی از مردم آرزوی نویسندگی و اظهار وجود دارند و چون بدبختانه فاقد قوه ابتکار و استدراک و استنباط و درایت هستند و از این موهبت بی‌بهره‌اند راهی آسان و ساده یافته‌اند و آن جمع‌آوری اقوال و افکار و استنباط و استدراک دیگران است و هرچند هم این اقوال درباره يك موضوع ضد و نقیض باشد همه را یکجا گرد می‌آورند و تنها هنری که دارند و مورد پسند منعقد محترم است اینکه سند (مراجعه) بدست میدهند بدون اینکه در مطالب و مسائل و اقوالی که آورده‌اند اجتهادی بکنند و با این ترتیب خورده دیگران را برای صدمین بار می‌جویند و می‌خورند و میکوشند که بخورد دیگر آنهم بدهند . این عمل را محققان به (نشخوار ادبی) تعبیر می‌کنند و برای آنکه منقد محترم بتوانند از این گونه نشخوارها نمونه‌ای در دست داشته باشند میتوانم بهترین نمونه‌های آنرا مبحث «کتاب» و «خط» در کتاب **ایران شهر خدمتشان معرفی کنم** .

س - ص ۱۹ - «بنا بر اسنادی که بدست آمده است بطور قطع و یقین در زمان پادشاهی داریوش بزرگ در شوش دانشگاهی عظیم برپا بوده که بعدها این دانشگاه ویران شد و سپس در زمان پادشاهی انوشیروان باردیگر احیا گردیده است مستندما در این مورد توجه بنوشته‌ایست که در زیر پایه تندیس اوزاها ریس نبتی وجود دارد ، اما مطلبی که بر پایه این مجسمه منقور

است ادنی اشارتی به وجود دانشگاه ندارد. وانگهی شوش کجا و جندی شاپور کجا مدرسه‌ای که انوشیروان بنا کرد در جندی شاپور بوده شوش!

ج - در سطور آینده نیز بموقع خود درباره غلط‌های چاپی و چند جمله که مقدم و موخر گردیده و کلماتی که از میان سطور افتاده است توضیح میدهم و در اینجا میخواهم از آقای افشار استعلام کنم مگر آثار این جانب که بجای میرسد باید در مطبوعات فارسی مستثنی باشد؟ و مطلقا و اساسا در آن غلط چاپی و افتادگی رخ ندهد؟ اگر این امر اجتناب پذیر است پس چگونه در همین مقاله‌ای که ایشان مرقوم داشته‌اند ده غلط چاپی وجود دارد - اینجا تب تصور نمیکند ضمانت سپرده باشد آثار مطبوعه بدون اغلاط و افتادگی! بجای برسند لذا با اطلاع ایشان میرسانم که در کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران جمعا ۳۴ مورد غلط چاپی و افتادگی دارد و جملاتی پس و پیش شده است و به همین علت غلط‌نامه‌ای جداگانه چاپ گردید که ضمیمه کتاب بوده است و این اغلاط و افتادگیها در ترجمه‌های کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی همه تصحیح شده و بصورت مصحح بجای رسیده است و بنا بر این يك مورد از افتادگی‌ها در جمله‌ای است که شمانقل گردیده‌اید و جمله کامل اصل کتاب چنین است. «و سپس در زمان پادشاهی انوشیروان باردیگر (در گندی شاپور) احیا گردید». و خود جمله نشان میدهد که در آن افتادگی وجود داشته است. و اما اصل مطلب که مرقوم فرموده‌اند «مطلبی که بر پایه این مجسمه منقور است ادنی اشارتی بوجود دانشگاه شوش ندارد».

تعجب میکنم از نحوه استنباط آقای ایرج افشار!! اینجا تب بهیچوجه ننوشته است که بر پایه مجسمه اوزا هاریس نیتی نوشته بود که داریوش کبیر در شوش دانشگاه ساخته است؟! اساس تحقیق بر این پایه است که محقق از آناری که بدست می‌آورد و اسنادی که می‌یابد بتواند مسائل و مطالب تازه‌ای را استدرک و استنباط کند. این جانب بر اساس و استناد به نوشته مجسمه اوزا هاریس نیتی استدلال و استدرک کرده است و گمان میکنم هر عقل سلیمی هم این استدلال را بپذیرد!

عقیده نویسنده بر این است که با در دست داشتن این سند که داریوش بزرگ برای مستعمراتش دانشگاه برپا ساخته است آیا معقول نیست قبول کنیم که در پایتخت کشور خود نیز بطریق اولی دانشگاه ساخته بوده است؟! چگونه ممکن است تصور کرد که در پایتخت شاهنشاهی داریوش دانشگاه نباشد و در ایران هم دانشگاه وجود نداشته باشد ولی داریوش برای مستعمراتش دانشگاه ساخته باشد؟! در سند اوزا هاریس نیتی که نمیتوان شك و تردید در اصالت آن کرد و آنرا هم بنظر بصیر و خبیر آقای دانش پژوه ساختگی و مجعول خواند؟! اوزا هاریس نوشته است «بمن فرمان داد که بمصر بازگردم او که در این هنگام پادشاه بزرگ مصر و کشورهای دیگر است و در انزان بسر میبرد... باراده شاهنشاه رفتار کردم.

بکتا بخانه‌ها کتاب دادم و جوانان را بدانها داخل کردم ... این چنین بود فرمان شاهنشاه زیرا او سود و بهره دانش پزشکی را میدانست و میخواست جان بیماران را از مرگ و بیماری رهایی بخشد .

با این تصریح و اینکه داریوش سود و بهره دانش پزشکی را میدانسته و میخواست است که جان بیماران را از مرگ و بیماری برهاند و کتابخانه برای جوانان در مصر برپا میکرده است چگونگی می‌توان باور کرد که در شوش پایتخت کشورش که بینهایت با آن دلبسته و علاقمند بوده برای نجات بیماران از بیماری و مرگ دانشکده پزشکی و بیمارستان و کتابخانه ساخته باشد ؟؟ هر عقل سلیمی این منطق را میپذیرد ولی نسبت با استنباط و استدراک آقای ایرج افشار در این مورد چه عرض کنم! بدیهی و مسلم است که بر اساس این سند داریوش در پایتخت کشورش چنین مؤسساتی دائر کرده بوده است! از آقای ایرج افشار میپرسم کجای این استنباط و استدراک معقول نیست و چگونگی نوشته‌ها و زاهاریس نیتی با بحثی که این بنده نویسنده کرده است ارتباط ندارد ؟؟ و گرنه این بنده نویسنده میدانم که (وهان دیوشاره یوهپور) در مشرق و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر جای دهکده شاه آباد کنونی) قرار داشته لیکن باید دانست شوش امروز قابل قیاس با شوش زمان هخامنشیان نیست .

س - ص ۴۳ . مؤلف از نسایی نام میبرد که حفاران و باستان شناسان شوروی در آن آثار پارتی کشف کرده‌اند و در حاشیه برای شناساندن نسا آنرا در ۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق آباد معرفی کرده است ولی نسایی که در آن حفاری شده مربوط به خوارزم است نه نزدیک عشق آباد مرز خراسان!

ج - اگر منقد محترم واقعاً بطوری که در آغاز نقدی که مرقوم داشته‌اند و ادعا کرده‌اند که کتاب را بدقت مطالعه فرموده‌اند صادق بودند چهار این اشتباه و گمراهی نمی‌شدند. زیرا این بنده نویسنده ذیل صحیفه ۲۳ (یعنی همان صفحه که مطلب را از آن نقل کرده‌اند) متذکر است « که این قسمت را از کتاب اشکانیان تألیف م. م. دیاکونف بترجمه آقای کریم کشاورز نقل کرده‌است » محقق و مستشرق شهیر شوروی در کتاب مذکور (ترجمه) ص ۶۳ چنین نوشته‌اند « وضع شهر نسا که در زمان اشکانیان ترقی وافر کرده بود بهتر از شهرهای دیگر معلوم است . باستان شناسان شوروی مرتباً در آن شهر مشغول حفاری می‌باشند . این شهر که اکنون شهر کی است در کنار قریه باقر در ۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق آباد قرار دارد » .

بنابر این مؤلف ! معرفی نکرده است ! تصور می‌کنم حفظ امانت در نقل مطلب ایجاب میکند که طبق نوشته مستشرق شهیر شوروی که مسلماً و قطعاً از این بنده نویسنده بوضع و موقعیت و محل شهر نسا آشنا تر بوده است میبایست نشانی محل حفاریات را مشخص می‌کردم .

حال اگر اطلاعات آقای ایرج افشار در شناسائی محل و موقعیت و مکان شهر نسا و حفریات آن از دانشمند شوروی بیشتر است بر این بنده نویسنده بحثی وارد نیست . قطعاً معلومات ایشان درباره شهر نسا و حفریات آن همانند اطلاعاتی است که درباره حفریات مارلیک دارند !! و گرنه این گونه بی پروا اظهار نظر نمی فرمودند !!

س - ص ۲۴ - کدام چاپ جغرافیای استرابون است که پانزده جلدی است و این چاپ را در کدام یک از کتابخانه های تهران میتوان دید .

ج - اگر منقد ارجمند و محقق دانشمند آقای ایرج افشار از تاریخ جغرافیائی استرابون (استرابو) اطلاعی ندارند آیا کفاره این عدم اطلاع راهم حقیر باید بدهد؟ چه . اگر اطلاع داشتند و آنرا میشناختند نحوه پرسششان چنین نبود ! برای اطلاع ایشان مینویسیم : استرابون کتابش را بزبان لاتین در هفده جلد تنظیم کرده و نوشته است و تنها جلد هفتم آن بطور خلاصه است و ۱۶ جلد دیگر کامل است و بزبان انگلیسی بوسیله همیلتون ترجمه و بسال ۱۹۲۵-۲۶ در ۸ جلد وسیله بنگاه لوثی نشر یافته است و محققان در نقل مطلب و بدست دادن مرجع به کتاب او و یا تاریخ هر دوت و کتابها یکدیگر در نحوه تألیف و تقسیم بندی مطالب مانند این دو کتاب هستند . جلد هائی را که خود مؤلف تعیین کرده در نظرمی گیرند زیرا در ترجمه هم مطالب تحت همان عنوان و تقسیم بندی تألیف ترجمه شده جلد ۱۵ صحیح است شماره و صحیفه ای که مطلب از آن نقل گردیده نیز بدست داده شده است . آقای ایرج افشار به اصل مطلب مراجعه فرمایند و ملاحظه کنند مطلب نقل شده صحیح است یا خیر ! وانگهی اگر کتابی در کتابخانه های تهران وجود نداشته باشد دلیل بر عدم وجود آنست ؟؟ و یا اگر کتابی را آقای ایرج افشار تاکنون ندیده باشند دلیل دیگری است بر اینکه چنین کتابی وجود ندارد ؟؟ نسخه های متعددی از چاپ انگلیسی این کتاب در کتابخانه های جهان موجود است و محققان مطالب بسیاری از آن نقل کرده و بان استناد جسته اند و این بنده نویسنده نیز بنقل از مأخذ دیگری در کتاب خود استفاده کرده ام؟ آیا نقل مطلب (با واسطه) با اطمینان به صحت نقل، جرم و کفر است؟؟ ایشان بهتر بود در اصل موضوع وارد می شدند و نسبت به صحت و یا سقم گفته استرابون و یا تحریف مطلب نقل شده مطلبی مرقوم می فرمودند و اینهمه بحاشیه نمی پریدند ؟

س - ص ۲۵ - از هنر هلنی یونانی مراد چیست ؟ .. و با توجه با آنچه یاد شد میتوان نظرداد پادشاهانی که خود نمایشنامه مینوخته اند، ان شاء الله در چاپ آینده کتاب نام یکی از پادشاهان را یاد خواهند فرمود .

ج - هلنیسم (هلنی) را بدو معنی خاص و معنی کلی توجیه و تعریف کرده اند یکی (مجموعه تمدن یونانی) و دیگری تمدنی که در خارج از یونان پرورش و تحت نفوذ افکار یونانی در خارج نشر یافته است .

و ضمناً برای آنها دو مرحله مشخص کرده‌اند :

۱- دوره‌ای که آن را دوره خلاق افکار جدید فلسفی و سیاسی و هنری در یک محیط مستقل یونانی و مقدونی می‌شناسند .

۲- مرحله‌ای که با محو کانونهای الهام از غرب بر ضد شرق انجام یافت و رم پس از درهم کوفتن سیستم هلنی یونانی جای آن را گرفت و با زور و فشار کوشید که در تمام حوزه مدیریت آنرا نشر دهد .

وحدت هلنیسم ثانی در قسمتی از آسیا و آفریقا وسیله زبانی که بان (لاگوانه) می‌گفتند تأمین میگردد. همین هلنی جدید است که مبشر آزادی و آزادمنشی بود و سرانجام بصورت فلسفه نو افلاطونی درآمد . و نقش فرهنگی مهمی ایفا کرد مقصود از (هنر هلنی یونانی) مجموعه تمدن یونانی در مرحله نخستین است نه مرحله دوم که از طریق رم رواج یافت . هنر هلنی شامل : حجاری . معماری . موسیقی و .. میگردد . برای اطلاع بیشتر بکتاب هلنیسم رومانیک تألیف 4R. Conat - 1952 در سه جلد مراجعه فرمایند .

اگر آقای ایرج افشار کتاب را بدقت مطالعه فرموده بودند چنین پرسشی را مطرح نمیفرمودند ! تا نیاز بان داشته باشند در انتظار به نشینند که چاپ دیگر این کتاب درآید و در آنجا حقیر یکنفر از پادشاهان اشکانی را که نمایش نامه نوشته است معرفی کنم لطفاً با کمی دقت و توجه در صحیفه ۲۵ سطر ۸ به بعد کتاب ملاحظه و مطالعه فرمایند که حقیر نوشته است «... بطور مثال میتوان از نمایشنامه نویسی در این زمان (اشکانیان) یاد کرد. پلوتارک مینویسد : «ارد پادشاه پارت نمایشنامه‌های تراژدی می‌نوشته است» حال اگر آقای ایرج افشار بر این گفته پلوتارک معترضند و قبول ندارند که ارد نمایشنامه می‌نوشته است ایشان میدانند و پلوتارک، در این مورد از این بنده نویسنده کاری ساخته نیست! تصور میکنم پلوتارک هم بزعم آقای ایرج افشار همانند این حقیر درباره هنر و فرهنگ ایران باستان (تاریخ تراشی) کرده و دستخوش هیجان و احساسات شده و با جملاتی دلپذیر به حماسه سرائی پرداخته است! چه میشود کرد؟ باید او را بخشید زیرا او مرده است و نباید او را چوب زد .

س- ص- ۳۵ به بعد - بحثی است درباره آئین و آداب و ادبیات که اگر قلم در دست بنده بود از این مطالب بکلی صرف نظر میکردم و قطع دارم که مؤلف عزیز ما هم در چاپ آینده آن را تلخیص خواهند کرد .

ج - با همه ارادتی که به آقای ایرج افشار دارم از بیان حقیقتی ناگزیرم و امیدوارم ایشان مرا خواهند بخشود و آن اینکه جناب ایشان به چه دلیل و علت و جهت بخودشان این حق را میدهند که برای دیگران تکلیف معین کنند !؟

در نحوه تصنیف و تألیف هر کس را ذوق و سلیقتی است و این مورد از مواردی است که

نمی‌توان ادعا کرد که برای آن (استاندارد) معین کرده‌اند و فرنگیان! چنین گفته‌و چنان نوشته‌اند! این صحیح است که اصولی برای نحوه تألیف و تصنیف و تحقیق و تصحیح انتقادی تدوین کرده‌اند. لیکن بهیچوجه نمی‌توان برای کلیه تألیفات و تصنیفات و تحقیقاتیکه در آینده در جهان خواهد شد قاعده و قانون و مقررات خاص وضع کرد. زیرا هر مصنف و مؤلفی ناچار است مقتضیات زمان و مکان و مسائل مطروحه و موضوعه و محیطی را که در آن زیست میکند در نظر بگیرد و سطح فهم و درایت کسانی را که می‌خواهد برایشان تألیفی کند در نظر داشته باشد توجه کند چه پرسش‌ها و مسائلی اثر او ممکن است برای خواننده پیش آورد و او باید تألیف و تصنیفش را آن چنان تنظیم کند که باینگونه مسائل و پرسش‌ها قبلاً پاسخ داده باشد.

بنا بر این چگونه ممکن است. برای آینده تکلیف تعیین کرد و همه مقتضیات آینده در جهان را سنجید و در نظر گرفت و بالنتیجه قانون و قواعدی برای این مسائل تدوین ساخت؟؟ تحریر یک اثر تحقیقی با تألیف یک کتاب برای بیان روش کتابداری و کتاب‌شناسی زمین تا آسمان فرق دارد؟ اگر ایشان کتاب را با دقت مطالعه فرموده بودند یقین دارم مرقوم نمیداشتند که «اگر قلم در دست بنده بود از این مطالب بکلی صرف نظر می‌کردم».

زیرا توجه می‌فرمودند که: بحث درباره - آئین - آداب ادبیات با موضوع و مطالبی که در تاریخ کتاب و کتابخانه‌های ایران مطرح گردیده بستگی تمام دارد و بیان آن ضروری بوده است زیرا نویسنده خواسته است خلاف نظرات کسانی که مدعی هستند (در ایران قبل از اسلام هیچ اثر فکری قابل ملاحظه‌ای بخصوص در ادبیات و علوم وجود نداشته بلکه آنچه در این زمینه‌ها پدید آمده متعلق بدوران بعد از اسلام است) پاسخ دهد و ثابت کند که چنین نیست و برای اثبات نظر خود لازم دانست ثابت کند اعراب قبل از اسلام (پیش از اینکه با ادبیات ایران دوران ساسانی آشنا شوند) ادبیات بمفهوم کلی نداشته‌اند و بهترین و ارزنده‌ترین دلیل این مدعا آنست که ثابت شود در زبان عرب برای معنی و مفهوم - ادب و ادبیات - لغت نداشته‌اند (و هنوز هم ندارند) و این واژه یعنی - ادب که ادبیات از آن مأخوذ و مشتق است از آداب گرفته شده و این واژه را هم ابن مقفع در برابر واژه آئین - وضع کرده است و این واژه فارسی است نه عربی برای آنکه توجه داشته باشند بحثی که در کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی انجام گردیده (در موقع خود) چه اندازه واجد اهمیت و ارزش است نظر ایشان را بمقاله تحقیقی **پرفسور کارلو- آل فونوسو** صفحه ۱۷۲ که در مجله ایران‌شناسی شماره اول فرورین نشر یافته و آقای دکتر بختیار آنرا ترجمه کرده‌اند جلب می‌کنم. بطوریکه در آن مقاله تحقیقی خواهید خواند یکی از زبان‌شناسان فرنگی (که مورد اعتماد جناب عالی می‌تواند قرار بگیرد و از زمره کسانی است که می‌تواند نظراتش برای عشاق و مومنان بفرنگ و وحی منزل باشد) سالها وقت صرف تحقیق

در ریشه واژه آداب و ادب کرده تا بتواند ریشه آن را بدست بدهد. زیرا اگر ثابت شود این واژه عربی نیست بطور قطع میتوان گفت که قبل از اسلام عرب ادبیات نداشته و از آن مفهومی درک نمی کرده و این محقق دانشمند نتیجه تحقیقاتش جز بیان این حقیقت نمیتواند باشد که آداب و ادب واژه ای عربی نیست!! و در همان مقاله نظر تحقیقی آقای دکتر فره وشی هم آمده که نظر ما را تایید میکند

س - ص ۴۱ «تاریخی که برای ظهور زرتشت محققان اعلام کرده اند از یازده تا چهل قرن قبل از میلاد مسیح است» و عجب است که ایشان به تحقیقات بعد از وستر گاردو گلدنر که عقایدشان در این مورد کهنه شده است ننگریسته اند و حتی مقالات تقی زاده را که احمد آرام بفارسی برگردانده است ندیده اند تا خواننده این کتاب زرتشت را مرد شش هزار ساله تصور نکند!

ج - از بیان این حقیقت صمیمانه پوزش میطلبم و ناچارم بگویم. فاش میگویم و از گفته خود دلشادم که آقای ایرج افشار منتسب بگروهی هستند که حقیقت و چهره واقعی این گروه امروز بر ارباب نظر فاش شده و چنانکه شایع است (این گروه) از یک قرن پیش مأموریت داشته اند اجازه ندهند در آثار تحقیقی و نوشته ها قدمت تمدن ایران به پیش از تورات کشیده شود. و یا مواردی که با منافع کلیسا مغایر است مطرح و منتشر گردد. و متأسفانه آثاری که از طرف این دسته و گروه نشر یافته و بدست است این شایعه را تقویت میکند!! و گرنه چرا بایست فلان اوستاشناس ایرانی که بظاهر عمری برای تحقیق در اوستا و آئین زرتشت صرف وقت کرده است از واتیکان نشان بگیرد؟! برای آن چه محملی میتواند تراشید؟؟ در حال حاضر پرچم دار این گروه شناخته شده آقای تقی زاده هستند و مسلم است با توجه به هدفی که ایشان در تنظیم آثارشان دارند یک محقق بیطرف نمیتواند بنوشته های ایشان اعتماد کند. و اگر این شایعه بیمعنی و انشاء الله تهمت است برای چه آقای ایرج افشار برآشفته اند که چرا نحوه تحریر این جانب زرتشت را مرد شش هزار ساله نشان داده است؟؟ و نظرات وستر گاردو گلدنر را کهنه خوانده اند؟! نمیدانم از اینکه زرتشت مرد شش هزار ساله باشد چه زیان و ضرری به آقای ایرج افشار و تاریخ ایران باستان وارد میسازد!! این تنها متعصبان (صیهو نیست) هستند که از این رهگذر متألم و متأذی میشوند؟! زیرا آنان بوده اند که با صرف پولهای گزاف و علم کردن دانشمندان و محققان ساختگی (تاریخ تراشی) کرده و عیلام و سومر ساخته و هر واقعه ای را در هر نقطه از جهان به تورات کشانیده اند!! و دساتیر و زبان و مذهب معمول برای ایرانیان ساخته و در اشعار شاهنامه فردوسی بکمک نویسندگان و محققان مزدور دستبرد زده اند!! لیکن خوشبختانه امروز سیاست مستقل ملی ایران از یکطرف و کشف صدها آثار مخطوط از طرف دیگر حقایق را آشکار میسازد و اجازه

نمیدهد با تزویر و دسیسه مانع از نشر واقعیات تاریخی شوند!!

در باره آقایان تقی زاده و مجتبی مینوی این بنده نویسنده تهمت میزند مطالبی که آورده ام بر اساس اسنادی است که آقای راین مستند به اسناد رسمی نشر داده و یا مقالاتی که استاد دانشمند آقای مسعود فرزاد در مجله سپید و سیاه و آقای امیرانی در مجله خواندنیها نوشته اند.

اما اینکه مرقوم فرموده اند این بنده نویسنده بتحقیقات بعد از وسترگارد و گلدنر درباره زرتشت ننگریسته ام باید گفت بدون توجه باطلاعات اینجانب يك تنه به قاضی رفته و بی انصافی فرموده اند برای اینکه مستحضر باشند نظرشان خلاف واقع و حقیقت است و ندانسته متهم ساخته اند. توجه ایشان را به بخش «قدمت اوستا» از ص ۳۸ - ۴۳ - «ایران گاهواره فرهنگ جهان» مجله بررسی های تاریخی شماره ۵ جلب میکنم تا با مطالعه آن دریابند که حقیر در باره زرتشت آثار و نظرات - ساموئل نوبرگ - هرتسفلد - هرتل - و. و استرووه - هنینگ - وستفال - هرمان ترپل - دیاکونف را مطالعه دارد و گذشته از مطالعه. خود در این باره بدلائلی که ارائه شده است صاحب نظر است. محققان واقعی بنا به اسناد و مدارك جدیدی که بدست آمده عصر زرتشت را شش هزار سال قبل از میلاد مسیح تعیین کرده اند. اما تازه ترین تحقیقات درباره زرتشت - تحقیقاتی است که دکتر کارخانه والا بعمل آورده و در آمریکا نشر یافته و اخیراً آقای دکتر نامداریان آنرا ترجمه کرده اند و در این تحقیق باستناد يك سلسله مدارك و اسناد علمی ثابت کرده اند که زرتشت در شش هزار سال قبل از میلاد مسیح میزیسته است.

س - ص ۴۴ - نتیجه اولی که در باب اثرات وراثت گرفته و بحثی مستوفی که طرداً للباب کرده اند و آنچه در دنباله اش تا ص ۴۸ درباره «بزرگترین میراث ارزنده هر قوم وجود نسل پرورش یافته آنست» نوشته اند بکلی زاید و حماسی است.

ج - متاسفم از اینکه آقای ایرج افشار مطالب مطروحه در کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران را چنان پنداشته اند که (طرداللباب) نوشته شده و هیچگونه ارتباطی میان مسائل و مطالب مطروحه در آن نیست در حالیکه در تالیف این اثر مطالب از نظر علمی بهم پیوسته است و از طرح هر مسأله ای نتیجه گیری شده است.

فصل اثرات وراثت - بدنبال بحث پیدایش خط - آمده است و چون نویسنده با تحقیقاتی که انجام داد پی برده بود که ترقی و تکامل مدنیت بشر بستگی مستقیم با اختراع و پیدایش خط داشته است. لذا این بحث را از نظر زیست شناسی مطرح ساخت و مقتخرم که قبل از اینکه دانشمند زیست شناس عالیمقام کانادائی (مارشال مک لوهان) که از دانشمندان زیست شناس شهیر و عقاید او مورد احترام مجامع علمی جهان است نظریه اش را در (مجله علم) چاپ -

آمریکا نشر دهد) و این نظریه پس از یکماه در مجله خواندنیها شماره ۴۱ سال ۲۸ ترجمه و منتشر گردد) - یکسال پیش از اینکه مارشال مک لوهان - نظریه اش را در این باره اعلام کنند این حقیقت و نظر عامی را تحت عنوان - ایران امروز وارث گرانبها ترین گنجهاست - مطرح ساخته است اگر آقای ایرج افشار سطحی می اندیشند و توجه به حق مسائل و مطالب ندارند و نمیتوانند از مباحث علمی نتیجه گیری کنند این نقص مطلب و مبحث کتاب نیست! و اینگونه مطالب علمی را نباید طرد و اللباب تصور کرد.

این بنده نویسنده پس از اینکه درباره پیدایش خط و اختراع آن در ایران بحث و نظر داده است - درباره طرز تفکر و جهان بینی و دید فلسفی ایرانیان و شعر و فلسفه و موسیقی و هنر بحث کرده و سپس ربط این ترقی و عظمت فکری ایرانیان را بمناسبت پیدایش و اختراع خط تحت عنوان وراثت بمیان آورده است برای اینکه بهتر با اهمیت و ارزش علمی بحثی که در فصل «اثرات وراثت» - مطرح گردیده پی ببرید ناچارم نظریه **مارشال مک لوهان** را در اینجا بیاورم - این دانشمند زیست شناس میگوید «انسان قبل از اختراع خط نمیتوانست بین دیدن « و فکر کردن رابطه بوجود آورد - نوع بشر در طول صدها هزار سال هر چه می دید به طاق « نسیان می سپرد و مشاهداتش در او «اندیشه پی گیر» بوجود نمی آورد و فقط برای تسکین غرائز « جسمی خود فکر میکرد یعنی فرقی با جانوران نداشت وقتی گرسنه می شد درصدد تحصیل « آذوقه بر میآمد و هنگامیکه فصل پاییز فرامی رسید از جنگل به غار پناه می برد. آنچه سبب « شد که بین مشهودات و معقولات نوع بشر یعنی بین دیدن و فکر کردن آدمی رابطه بوجود آید. « اختراع الفباء و بوجود آمدن خط بود.

« ممکن است ایراد بگیرند و بگویند که اگر (رابطه بین دیدن و فکر کردن بطور پی گیر « ناشی از خط است پس چگونه در این عصر کسانی که سواد ندارند و نمیتوانند بخوانند و بنویسند « دارای فکری پی گیر هستند؟ و بعضی از آنها هم بمناسبت داشتن فکری پی گیر ترقی می کنند و صاحب « ثروت میشوند؟) باینگونه کسان جواب میدهم که: بی سوادان این دوره از مزایای تمدنی که « با سوادان بوجود آورده اند بهره مند میشوند و از فکر آماده ای که افراد با سواد ایجاد کرده اند « استفاده میکنند و اگر در آغاز خلقت که خط وجود نداشت زندگی میکردند از ناتوانی « میمردند.

« مارشال مک لوهان معتقد است که «خط سبب گردید فکر انسان بیک تعبیر (مجسم) شود « و طوری ثبت گردد که هرگز از بین نرود و انسان با این ترتیب توانست با فکر گذشته خود « رجوع کند و فکری پی گیر پیدا کند و با آن فکر پی گیر تمدن را بوجود آورد تا از مزایای آن « در این عصر بی سوادان هم بهره مند شوند.»

نمیدانم آقای ایرج افشار تا اینجا متوجه اهمیت مطلب و موضوع شده اند یا خیر؟ و هنوز **آن را طرد اللباب میدانند؟** بنا بر اساس این نظریه پایه و اساس تمدن بشر با وجود آمدن

خط بستگی مستقیم داشته است و خط بوده است که وسیله اندیشیدن پی گیر- برای اوشده است بدیهی است مملتی که خط را آفرید با این استدلال علمی آنهم از طرف يك دانشمند زیست شناس (که امیدوارم آقای ایرج افشار او را هم بازاری نخوانند!!) تمدن را برای بشریت پی ریزی کرد و آن مملت، نخستین مملت متمدن جهان بوده است! بدیهی است (اندیشه پی گیر) میتواند است که علوم و هنر را بوجود آورد و کسانی که وارت این اندیشه بی گیر بوده اند در ساختمان بنای تمدن بشری سهم عمده و اساسی داشته اند و ثابت شده است که (ژن) در وراثت اثر مستقیم دارد. و همه چیز را از نسلی به نسلی منتقل میکند پس نتیجه گرفته ایم که مغز ورزیده و پرورش یافته قومی که خود مبدع و مبتکر خط و در نتیجه تمدن بشری بوده است در همه حال آماده پذیرفتن هر گونه تحول و ترقی است.

چرا این بحث را بمیان آورده ایم؟ مگر آقای ایرج افشار از محیط اجتماع کشور ما بدورند و نمیدانند سالهاست که عمال خرابکار بیگانه چگونه بذر نومییدی و عصیان را در مغز جوانان معصوم و بیگناه ایران می پاشند؟ مگر تاکنون اینگونه مطالب زهر آگین را که در اوراق رنگا رنگ نشر یافته و می یابد و یا بوسیله تبلیغات شوم شفاهی به جوانان آموخته میشود که (گذشته چه دردی برای شما دوا میکند خرابه های تخت جمشید و آثار دانشمندان گذشته چه ارزشی برای امروز میتواند داشته باشد؟؟ هنرهای گذشته چه افتخاری برای امروز دارد؟؟ صحبت از امروز بکنید و بگوئید چه هستیم و چه داریم؟ و صدها از اینگونه تبلیغات سوء دیگر و چون در کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران بحث ها همه از گذشته و افتخار های دوران باستان بوده نویسنده بعمد برای طبقه جوان بحث علمی آثار وراثت را بمیان کشید تا بدانند نظر و مقصود از بیان تاریخ تمدن و هنر و فرهنگ گذشته چه نتیجه عالی و غائی برای نسل امروز دارد؟! منظور از تصنیف این اثر تنها بر شمردن فهرست کتابخانه ها نبود نظر مقدس تری نیز نویسنده داشت و آن راهنمایی و ارشاد و بر انکیزیختن غرور ملی و امید در نسل جوان کشور عزیزم ایران بوده است. واقعا متاثرم که این چنین مسائل و مباحثی که روشن کننده ذهن جوانان کشور است و (آنان را بافتخار های گذشته ای که اثر مستقیم در بهبود و ترقی کنونی کشورشان دارد) آشنا می کنند. منقدی آنرا (بکلی زائد و حماسی خوانده است!!!)

س-ص ۵۰ و واضعین خط امر و ز فارسی ایرا نیها بوده اند» که قطعا منظورشان خط نستعلیق است زیرا در عبارت خود «خط امروز» ذکر کرده اند - اما با تمهیدی که در مقدمه این مبحث کرده اند چه باید کرد؟ مینویسد - ایرا نیها برای نجات فرهنگ و ادب و آثار مدون زبان فارسی از نابودی و فنا راه چاره ای جستند و این راه اختراع و ابداع خط تازه ای بود که با خط کوفی شباهت و نزدیکی داشت «ولی اگر از خاطر م گرفته باشد در صفحات

قبل خط کوفی راهم خط ایرانی شمرده اند - البته دلیل دیگری هم برای ادعای خود دارند آن اینکه با توجه به نبوغی که ایرانیان در ساختن و اختراع هفت گونه خط از خودشان داده اند کاملاً منطقی به نظر می آید که خط فارسی کنونی راهم از يك خط ایرانی استخراج کرده باشند (باز اینجا خط فارسی کنونی عنوان شده است) آیا لااقل خطی منظورشان است که اسدی طوسی الابنیه را بدان نوشته یا خطوطی که اصلاً آثاری از آنها در دست نیست؟ - شاید از «کنونی» نستعلیق منظورشان باشد پس دیگر به عصور قدیم چه ارتباطی دارد؟

ج- راجع به خط پیرآموز و خط نخستین ایران و چگونگی پیدایش آن در پرشهای پیش پاسخ داده ام و در اینجا تکرار آن زائد است جز اینکه توضیح بدهم :
خط کوفی را گفته ایم ریشه و بنیادش از خط مسند است و خط مسند هم ریشه اش از خط سبأ (سبئی) و خط سبئی یا سبأ از خط نبطی مشتق است و خط نبطی از خط سونگیری (سومری) گرفته شده و ریشه خط سونگیری هم از خط مادی و انزانی است که (مادر) این دو خط را خط (دی پی) خوانده ایم.

اما خط فارسی دری - که آنرا برای شمارش کردنم. (خواه خط نستعلیق امروز و یا خط پیرآموز نخستین) مأخوذ از خط کوفی نیست . خط دری مأخوذ از خط (واسف دیره) است یعنی همان خطی که خط هانی هم مأخوذ از آن است و خط معروف به سریانی از خط مانی که بخط استرنجلو شهرت یافته مشتق گردیده است .

نمونه ای از خط مانی را ما خود از کتاب ابن ندیم نشان دادیم و آنانکه چشم داشته اند (به بخشید بصیرت) در کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی مشاهده و ملاحظه کرده اند که خط مانی تا چه حد به خط فارسی دری نزدیک است و این نزدیکی و شباهت از آن رهگذر است که ریشه این دو خط از يك خط اخذ گردیده است. خط فارسی دری در تحریر و ترکیب اختلافاتی با خط مانی یا استرنجلو و سریانی داشته است. اما اینکه مرقوم فرموده اند شاید از (کنونی) نستعلیق مرادشان باشد پس دیگر به عصور قدیم چه ارتباطی دارد؟! - بدیهی است توجه دارند که (شاید) معنی میدهد شایسته - ! و گمان میکنم مقصود و مرادشان در بکار بردن این واژه (باشد که) بوده است؟! و بهر تقدیر - سبب و جهت این ظن و گمانی که برده اند و شك و تردیدی که دارند از آن روست که در باره خط اطلاعات کافی ندارند زیرا خط نستعلیق خط مستقلى نیست و از نظر (خط شناسی) با خط پیرآموز یکی است. خط فارسی دری يك خط است که با قلم های گوناگون نوشته شده است - خط ثلث - ریحان - رقا - نسخ - غبار - تعلیق شکسته - شکسته نستعلیق - نستعلیق اینها همه قلمهای مختلف خط فارسی دری است. هم چنانکه خط لاتین يك خط است که با قلم های مختلف نوشته می شود ، بنابراین خط فارسی امروز (نستعلیق) از نظر خط شناسی با خط (نستعلیق ابتدائی) یکی است همه اینها خط فارسی دری

هستند . و غرض نویسنده از بکار بردن کلمه (کنونی) این بوده است که خوانندگان را توجه دهد خطی که امروز معمول است مشمول همان نظری است که درباره خط (پیرآموز) و (تعلیق ابتدائی) اعلام داشته‌ام . برای اطلاع کافی از سیر تکامل خط شایسته است آقای ایرج افشار کتاب (ایران گاهواره فرهنگ جهان) را مطالعه فرمایند در آنجا به تفصیل این مسائل و مباحث شرح داده شده است .

س- ض ۵۶ اینهم تاریخ دقیق دوران حیات مانی «میدانیم که مانی در آغاز سلسله ساسانیان ظهور کرد و چند سال قبل از اسلام می‌زیسته» در حالی که با عبارتی راست در صفحه ۱۴۰ نوشته‌اند «چون ظهور مانی در سال دوم سلطنت اردشیر بابکان بوده است یعنی ۲۴۰ مسیحی»

ج- قبل از بحث باید یادآور شوم که (سال دوم) اشتباه چاپی و سال (هفدهم) صحیح است و اشتباه در غلط نامه - منظم بکتاب آمده است اما نکته‌ای که تذکر آن لازم است اینکه موضوع کتاب مورد نقد (تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران) بوده است نه کتاب «مانی» و دوران حیات او «نویسنده درباره تاریخ حیات و زندگی مانی و وظیفه‌های بهمه نگرفته بود تا آنرا بدقت تحقیق کند . اگر از مانی بحثی بمیان آمده تنها بمناسبت خط اختراعی و هنر تزئینی کتاب و بدست دادن تاریخ تقریبی پیدایش و رواج خط او و این هنر بوده است . با اینهمه آنچه را در باره مانی و زمان او نوشته‌ام صحیح است (و دقیق!) و برای اینکه آقای ایرج افشار توجه فرمایند که تاریخ‌های یاد شده تا چه اندازه دقیق و صحیح است ناچارم به نوشته‌های آقای تقی‌زاده درباره مانی استناد کنم (زیرا نظرات آقای تقی‌زاده بهمان مناسب و جهتی که قبلا یاد کرده‌ام برای آقای ایرج افشار و هم‌مسئکانشان وحی منزل است) آقای تقی‌زاده در ص ۶۷ و ۶۶ کتاب مانی و دین او تاریخ تولد و ظهور و مرگ مانی را چنین بدست داده‌اند.

۱- تولد - ۱۴ آوریل سنه ۲۱۶ مسیحی (که تقریباً ۳۶۸ سال قبل از اسلام میشود)

۲- ظهور (بعثت) سال ۲۴۰ مسیحی (که تقریباً ۳۴۰ « «

۳- مرگ (شهادت) ۲۶ فوریه ۲۷۷ مسیحی « ۳۰۳ « «

در صفحه ۸- همان کتاب مینویسند «... مسافرت مانی قریب بدو سال طول کشید و چون بعثت وی بظن غالب در سنه ۲۴۰ مسیحی بوده گمان میرود در اواخر آن سال یا اوایل سال ۲۴۱ سفر کرده و پس از شنیدن خبر مرگ اردشیر و اطلاع از سلطنت شاپور که شاید در اواخر سال ۲۴۲ مسیحی باورسیده باشد بایران بازگشته»

و بعد به نقل از کتاب مانوی کفالا یا مینویسند «در آخر سال سلطنت شاه ارد شیر مانی بزم تبلیغ حرکت کرد و با کشتی بهند رفت ..»

۱- نوشته‌ایم «مانی در آغاز سلسله ساسانیان ظهور کرد» اردشیر بابکان در سال ۲۲۷

مسیحی جلوس کرده (ص ۷ مانی ودین او) و او بنیان گذار سلسله ساسانی است و بنا بر این ظهورمانی در آغاز این سلسله بوده و کجای این مطلب دقیق نیست؟

۲- نوشته ایم «... و چند صدسال قبل از اسلام میزیسته» مگر ۳۸۸ و ۳۰۳ و ۳۴۰ شامل سه صدواند نمیشود؟ و نوشتن و گفتن چندصد سال در مورد این ارقام در زبان فارسی اشتباه و غلط است؟! مگر قبل از اسلام نبوده است؟! آیا بنظر آقای ایرج افشار مانی بعد از اسلام میزیسته است؟!؟

۳- نوشته ایم «... چون ظهور مانی در سال هفدهم سلطنت اردشیر بابکان بوده است یعنی ۲۴۰ مسیحی بنا بر این سیصد و چهل (۳۴۰) سال قبل از ظهور اسلام این هنر (هنر تزئینی اطراف و حواشی صفحات کتاب) وسیله یک هنرمند ایرانی در ایران ابداع و در جهان نشر یافت» مگر بعثت (ظهور) مانی را جز سال ۲۴۰ مسیحی ثبت کرده اند؟! کجای این تاریخها دقیق نیست؟!؟

س- ص ۶۰ در خطوط تعلیق قرون اول اسلامی کاملاً حرکات و گردشهای حروف شباهت به خط پهلوی داشته است و این شباهت را در خطوط کتابهای قابوس نامه و ذخیره خوارزمشاهی کاملاً می بینیم» اینجا چند سوال هست:

یکی آنکه مقصود از قرون اول اسلامی تا چه زمان است؟ دیگر آنکه خط تعلیق از کی به وجود آمده؟ و آیا خط کتاب الانبیه خط تعلیق است؟ سدیگر آنکه منظور از قابوس نامه همان قابوسنامه است که جعلی است و وطشش از بام افتاده و یا نسخه دیگری که نمونهی آن را نشان نداده اند؟ چهارم کدام ذخیره خوارزمشاهی است که بخط تعلیق است و گردش حروفش شبیه خط پهلوی؟

ج- به پرسشهای شما به ترتیب پاسخ میدهم:

۱- مقصود از قرون اول اسلامی پنج قرن اول هجری است!

۲- خط تعلیق از خط پیرآموز ساخته شده و تاریخ قطعی این (قلم) را که از خط پیرآموز مشتق است نمیدانم لیکن بادر دست داشتن آثار مخطوط مورخ میتوان نظر داد که در آغاز قرن سوم هجری خط تعلیق ابتدائی بوجود آمده بوده است. نکته ای که تذکر آن را در اینجا لازم میدانم اینست که در آغاز کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی درباره خط و پیدایش آن بصورتی بسیار فشرده و مختصر صحبت شده است زیرا در آن اثر مقصود بیان پیدایش خط و چگونگی تحول و سیر تکامل آن نبوده است. از آنجا که کتاب با خط آغاز می شود مصنف لازم دانست کتاب خود را از خط و پیدایش آن آغاز کند. بنا بر این نباید انتظار داشت که درباره خط در طی یک صحیفه و چند جمله بحث شافی و کافی بعمل آمده باشد. در آنجا نظرات تازه ای اعلام گردیده که مستند است و ناظر است بر تحقیقات این بنده نویسنده در کتاب ایران گاهواره جهان. بنا بر این یادآور میشوم از نظر اینکه آقای ایرج افشار نخست نمونه های متعددی از خط پیرآموز

را به بینند به بخش سوم «ایران گاهواره فرهنگ جهان» که در شماره ۶ مجله بررسی‌های تاریخی بچاپ رسیده است مراجعه فرمایند دیگر اینکه در صفحه ۳۳ بخش سوم یکورق از اوراق بردی مکشوفه در مصر را گراور کرده‌ام که مورخ است بتاریخ رمضان ۳۹۳ و امید است از روی این عکس نیز متخصص از جنمند! آقای دانش پژوه حکیم برمجعول و ساختگی بودن آن نفرمایند! این ورق ضمن اوراق دیگر در مصر بدست آمده و در کتابی بنام اوراق بردی بچاپ رسیده است. خط این سند تعلیق ابتدائی است.

آنها که خط شناسند گردش و حرکات حروف آن نوشته را با نوشته‌ای که در صفحه ۴۴ همان بخش از کتاب شرح تصوف که مورخ ۴۷۳ هجری تحریر یافته و نسخه در هندوستان است (وقطعا جعلی نیست) مقایسه و مقابله کنند و با خطوط متن کتاب الابنیه (نه سر آغاز و عنوان که نوشته است بنام ایزد بخشاینده بخشایگر که خط پیر آموز است) بسنجند در می‌یابند که خط کتاب الابنیه تعلیق ابتدائی است - بنا بر این عنوانهای کتاب - کتاب الابنیه و ترجمان البلاغه خط پیر آموز تزئینی است و خطوط متن آنها تعلیق ابتدائی است در بخش سوم ایران گاهواره فرهنگ جهان ص ۳۹ و ۴۰ نمونه‌های کاملی از خط پیر آموز گراور شده است به آن کتاب مراجعه و ملاحظه فرمایند تا خط پیر آموز تزئینی را بشناسند!

۳- منظور از قا بوس نامه همان قا بوس نامه است که بنام «قا بوس نامه فرای» معروفست و با هو و جنجال بنا به نظرات خاصی خواسته اند آنرا مجعول جلوه دهند هم اکنون یکی از دانشمندان و متخصصان شهیر آمریکا درباره اصالت این کتاب رساله‌ای تدوین کرده که در موقع خود از نام و نشان و رساله مورد نظر مستحضر خواهید شد - توجه جناب عالی را در مورد تهمت جعل به قا بوس نامه به مقالات آقای امیرانی در معرفی آقای مجتبی مینوی که مدعی ساختگی بودن قا بوس نامه بودند جلب می‌کنم و صلاح در آن میدانم که پیش از این در این مطالب وارد نشویم - زیرا صحبت و سخن ما درباره خط است و خط مورد نظر هم فقط منحصر بقا بوس نامه نیست خطوطی که همانند کتاب قا بوس نامه است خوشبختانه نمونه‌های متعددی از آن در دست است و در سطور بالا نمونه‌ها را معرفی کرده‌ام مراجعه و ملاحظه فرمایند. اما درباره ذخیره خوارزمشاهی! عکس این نسخه نفیس در ص ۱۲ - کتاب و کتابخانه‌ها گراور در کنار آن نوشته شده است (صفحه‌ای از ذخیره خوارزمشاهی که برای کتابخانه محمد بن پهلوان بن طاهر تحریر یافته است) و مقصود از «خط» عنوان آن صفحه بوده است نه خط متن. خط عنوان تعلیق ابتدائی است که از پیر آموز استخراج شده و در این کتاب بصورت نوشته تزئینی بکار رفته است.

س - ص ۶۱ خطی که ابن ندیم به نام (فیر آموز) نام برده منشاء يك سلسله استنتاجات برای مؤلف این کتاب شده است چه از روی نسخه‌ای از صفات الشیعه که «رخساره خبر میدمد از سر ضمیر» فقط به يك اصل رسیده‌اند که حروف را در آن خط مجزا مینوشته و سپس با يك خط نازک آن حروف را به هم متصل می‌کرده‌اند! در دنبال آن می‌گویند که نسخه

خط اسدی پیرآموز «تغییر یافته و تعلیق ابتدائی» است .

ج - گمان میکنم درباره پیرآموز و اینکه چرا آقای ایرج افشار در مورد این نام «حساسیت» دارند توضیح کافی در پاسخ های سطور پیش داده ام و خوانندگان توجه فرموده اند که طرح برشهای آقای ایرج افشار درباره خط و خط پیرآموز همه حاکی از عدم اطلاع ایشان در خط شناسی است . اما در باره پیرآموز این جانب اطلاعات و تحقیقات مفصل دارد که قسمت مهم آن را در کتاب ایران گاهواره فرهنگ جهان در بخش سوم بیش از شصت صحیفه آورده ام و در اینجا برای آنکه ایشان بهتر به اختلاف خط کوفی با پیرآموز آشنا شوند توضیح میدهم که :

نوشتن خط کوفی تسلط فوق العاده میخواهد تا نویسنده بتواند بایک قلم مدهای طولانی را بنویسد - بخصوص هنگامیکه نویسنده ضمن عبارت به کلماتی مانند - خلقنتی یا مشابه آن برخورد میکرد که مد فوقانی و تحتانی (یای معکوس) را باید در یک کلمه نوشت و فواصل میان آنها را رعایت کرد که اغلب این فواصل از قطر یک موی کمتر است - چون نوشتن این خط بسیار مشکل بود - در میان اعراب هم رواج نگرست و تا قرن دوم هجری که آغاز استخراج خط پیرآموز است نویسندگان بخط کوفی بسیار محدود و معدود بوده اند و بهمین لحاظ از خط کوفی حتی از مصحفها و کتابهای مذهبی نسخ انگشت شمار در دست است .

خط پیرآموز بر خلاف خط کوفی از حروف مجزی ترکیب یافته است. و همین اختلاف آن با خط کوفی است که سهولت نوشتن آن را فراهم ساخته و وجه امتیاز آن بر خط کوفی است. تحریر خط پیرآموز از خط کوفی بمراتب آسان تر بوده و نام آن نیز بمناسبت همین امر پیرآموز گذاشته شده بوده است - اینکه گفته ایم در کتاب صفات الشیعه حروف مجزا نوشته شده برای آقای ایرج افشار اشتباهی رخ داده نوشته ایم حروف وسط و آخر و اول در آغاز استخراج خط پیرآموز بصورتی که بعد در خط تکامل یافته آن و خط تعلیق ابتدائی ایجاد شده نبوده حروف این خط در آغاز همه حروف (تنها) بوده است پس از تحریر یک کلمه حروفی که جمع آن کلمه را تشکیل میداده است با خطی نازک بهم وصل میکردند تا کلمات از یکدیگر مشخص شود و همین امر سبب گردید که بعد حروف اول وسط و آخر - را بسازند خط نسخه صفات الشیعه خط پیرآموز نخستین و خط کتاب - الابنیه خط تعلیق ابتدائی است که در حقیقت تکامل یافته پیرآموز است . خط تعلیق ابتدائی قلمی است از خط پیرآموز - در کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی هم نوشته ایم خط کتاب - الابنیه اسدی پیرآموز تغییر یافته و تعلیق ابتدائی است ! و این کاملاً صحیح است مطلب ضد و نقیضی گفته و نوشته نشده است .

س - ص ۶۸ «این هنر ظریف (میناتور) در ایران سابقه هفت هزار ساله دارد دارد» و نمونه هایی که برشمرده اند نقوش مهره های استوانه ای است ! چرا که بر آن مهره ها «پرنده و چرنده نقش شده است !»

ج - آقای ایرج افشار در نقل مطلب مرتکب جعل شده اند نوشته اینجانب چنین است «ایرانیان از دیرباز با هنر نقاشی آشنائی داشته اند متأسفانه تاکنون آنچه درباره هنر نقاشی و هنر تزئینی نوشته و تحقیق کرده اند «در آثار نشر یافته» آغاز نقاشی در ایران را از زمان هخامنشیان دانسته و بشمار آورده اند درحالیکه حقیقت جز این است و هنر نگارگری و هنر آرایشی و تزئینی در ایران از چهار هزار سال قبل از تشکیل دولت هخامنشی سابقه و دیرینگی دارد. خوشبختانه مدارک و اسناد ارزنده ای برای اثبات این مدعا در دست است که نشان میدهد نگارگران ایرانی هنر خود را هفت هزار سال پیش با وجود آوردن بدایع هنری بسیار ارزنده بمنصه ظهور رسانیده اند هنر (مینیاتور) ایران که امروز اینهمه در جهان دانش و پیش مورد توجه و اطمینان نظر هنردوستان و هنرشناسان قرار گرفته است هنری نیست که زائیده شش هفت قرن باشد! این هنر ظریف در ایران سابقه هفت هزار ساله دارد و از تجریبات و دانش هنری هفت هزار سال هنرمندان برخوردار است. از هفت هزار سال قبل یا هفتاد قرن پیش از این مهره های استوانه ای و نشان های عقیق و یشم و حیدرآثار هنری در دست داریم که نگارگران هنرمند ایران با نهایت ظرافت و چیره دستی و هنرمندی بصورت معجزه آسائی نقوشی از انسان و حیوان و پرنده و چرنده با حالات گوناگون بر آنها پدید آورده اند که این نقوش گذشته از هنر نقاشی هنر حکاکی را هم شامل است.

این نقش و نگارهای دلپذیر و اعجاب انگیز در سطوحی بوجود آمده که از سه میلیمتر تا دو سانتیمتر عرض و طول آنها بیشتر نیست بعقیده نویسنده نکته ای که تاکنون بدان توجه نشده اینست که «مینیاتور واقعی و حقیقی بمعنی اتم کلامه» در واقع نقاشی و حکاکی همین مهره های استوانه ای و نشان های عقیق است، مایه و پایه مینیاتور ایران از حکاکی و نقاشی بر روی نشان ها و مهره های استوانه ای آغاز گردیده چه بجا و شایسته است اهل فن و نظر این بدایع هنری را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند و صفحاتی زرین بر صحایف تاریخ پر افتخار هنر هفت هزار ساله ایران بیفزایند»

این بود نظر و عقیده این بنده نویسنده درباره قدمت هنر نقاشی و حکاکی در ایران - نفهمیدم منظور از نقل چند سطر سرورته بریده از مطالبی که عیناً آوردم چه بوده است؟ آقای ایرج افشار چون هیچ اطلاعی از نقاشی ندارند تعجب می کنند از اینکه گفته شده است که نقشهای ظریف بر روی نشانها و مهره های استوانه ای که (طبیعت را بحد اعلا در ظرافت و کوچکی) نشان داده است مینیاتور است! مگر هنرمند حکاکی که در روی عقیق این نقوش بسیار زیبا از انسانها و پرندگان و حیوانات را در حال جدال و حالات مختلف گوناگون دیگری کشیده است - نقاشی نکرده است؟ از آقای ایرج افشار می پرسم آیا نقاشی که قادر بوده است این نقوش اعجاب انگیز را نقاشی و بعد حکاکی کند ناتوان و عاجز بوده

است که بجای نقاشی سه سانتیمتری همان نقش راسی سانتیمتر بکشد؟؟ مگر نقاشی چیز دیگری هم هست - و بنظر ایشان مینیاتور و نقاشی به نقشی اطلاق میشود که حتماً در صفحات کتابی نقاشی شده باشد؟؟ خاطر ایشان رامستخضر میدارم که این نظر حقیر مورد توجه اهل فن و نظر و متخصصان و محققان قرار گرفته و ایشان میتوانند برای اطمینان خاطر از جناب آقای مهندس فروغی استفسار و استعلام کنند که آیا نقوش حکاکی شده در روی مهره های استوانه های نقاشی و مینیاتور نیست؟؟ و ارزش هنری این مهره های استوانه برای چیست و از چه رهگذر است؟؟!

س - ص ۷۰ نقاشی دیواری از دوران هخامنشی و اشکانی و سامانی بسیار در دست داریم» امیدوارم مرادشان حجاری باشد و راستی اگر نقاشی دیواری به معنی مصطلح کلمه از عصر هخامنشی باقی مانده است کشف بسیار تازه ای کرده اند!

ج - با کمال تأسف باید به آقای ایرج افشار عرض کنم که امیدوار نباشند. زیرا نظر این جانب حجاری نبوده است حق بود پس از خواندن کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی این اندازه انصاف پیدامیکردند کسی که درباره نقاشی و مسائل مربوط بآن مطالبی را تحقیق کرده است که خودایشان نوشته اند «به هر تقدیر کتاب حاوی اطلاعات مفیدی است» لااقل میتواند فرق و امتیاز میان حجاری و نقاشی را بدهد. از آنجا که آقای ایرج افشار با نقاشی آشنائی ندارند باز هم عدم اطلاع خودشان را بحساب نویسنده کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی گذاشته اند باید خدمتشان عرض کنم که از دوران هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان نقاشی های دیواری بسیاری در دست است و این بنده هم کشف تازه ای نکرده ام. این کشف را آنها کرده اند که این آثار نفیس هنری را در اثر حفاریات و کاوشها بدست آوردند - قبلاً از آقای ایرج افشار می پرسم؟ شما - میدانید کاشیهای رنگین و منقوش را چگونه می سازند؟؟ قطعاً نمیدانید - چه اگر میدانستید چنین پرسشی نمی کردید و در سؤال دیگری هم (که راجع به کاشی توضیح داده ام) دچار اشتباه نمی شدید - از دوران هخامنشیان مقدار قابل توجهی کاشی دیواری که مقداری از آن در موزه لوور و مقداری در موزه ایران باستان است در دست داریم این نقاشیها رنگین است. یعنی باریک آنها را نقاشی کرده و سپس لعاب داده و پخته اند - آیا اینها نقاشی دیواری نیست؟؟ قطعاً بنظر آقای ایرج افشار این نقاشیها حجاری است؟! پرسور هر تسفند در کتاب «ایران در شرق قدیم» نقاشیهای رنگین دوره اشکانی در کوه خواجه را وصف و عکسهای از آن نیز گراور کرده است - و آقای دکتر حبیب اله صمدی نیز در گزارش باستان شناسی جلد سوم ۱۳۳۴ ص ۱۶۳ به نقل از کتاب ایران در شرق قدیم درباره این نقوش مینویسد «دیگر از نقاشیهای کوه خواجه دو نقش است که یکی تصویر پهلوانی رامی نمایاند که بر اسب کهری سوار شده و نیزه قهوه ای رنگ بدست گرفته است و لباس سوار بر رنگ فیروزه ای می باشد دیگری نقش سواری را در بردارد که بر پشت پلنگی خشمگین با همان حال و همان رنگها

سوار گردیده است در اطراف این صحنه‌ها تصویرهایی از اشخاص است که برخی در حال نواختن ساز بادی شبیه به نی یا فلوت و یا در حال رقص دیده میشوند. نقش شخص دیگری در حال کارهای ورزشی وجود دارد که از نظر نقاشی کمال هنرمندی و استادی را در آن بکار برده‌اند هم‌چنین پادشاه و ملکه در حالیکه زیر چتر شاهانه ایستاده‌اند وجود داشته. پادشاه در راست ملکه قرار گرفته صورت نیم رخ و رنگهایی که در لباس بکار رفته بیشتر ارعوانی و سیاه و بنفش و قرمز است. جبه شاهانه بخصوص برنگ نارنجی است این مطلب را نیز باید دانست که لباسها عموماً منقوش بجواهرات نفیس می‌باشد این نقش از هر جهت با بعضی از نقوش سکه های دوره هخامنشی قابل مقایسه است، هم‌چنین توجه ایشان را بکتاب هیگل تراشی و نقاشی در پنج کت قدیم تالیف پرفسور بلنیسکی و پیا تپروفیسکی مستشرقان شهر شوروی که درباره نقاشیهای رنگین در پنج کت سفداز دوران اشکانی و ساسانی بحث میکند و گراورهای رنگین این نقاشیهای دیواری را در کتاب خود نشر داده‌اند جلب میکنم.

و اما از نقاشی دیواری در دروان باستان خوشبختانه تذکرات و یادآوریهائی در آثار کهن ادبی زبان فارسی موجود است. بطوریکه از منابع مختلف نظمی و نثری برمیآید و شواهد نشان میدهد ایرانیان حماسه های ملی خود را در کتابها نقاشی میکردند (البته در دوران پیش از اسلام) و اینگونه مجلس‌ها را در دیوار بناهای کاخها هم با نقاشیهای زیبای جسم می‌ساخته‌اند. ابوالحسن منجنیک ترمذی در قصیده‌ای اشاره کرده است که شاهنامه مسعودی مروزی که در حدود سیصد هجری سروده شده بوده است با نقاشی صحنه‌های رزم آن مزین بوده است میگوید:

بشاهنامه بر . ارمیات تو نقش کنند
ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه شود
مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف چاپ قاهره ص ۹۲ از کتابی بنام صور الملوك الفرس یاد میکند و مینویسد که آنرا در سال ۳۰۳ ق در نزد یکی از خاندانهای دهقان نژاد فارس دیده بوده و آن کتابی قطور بود. حاوی دانشها و اخبار شاهان - آن کتاب مصور و صورت بیست و هفت از پادشاهان ساسانی را با نقاشی رنگین در برداشته است.

مجمل التواریخ والقصص هم اشارتی باین واقعیت دارد درباره بهرام گور مینویسد «وحدیث شکار گاه و کنیزک و تیر انداختن بر آهو آنک بر صورتها نگارند چنان گویند که در آن تاریخ بوده است که بزمین عرب بوده پیش منذر (ص ۷۰) فردوسی نیز اشاره میکند که اینگونه داستانها را پیش از او بر ایوانها نقش میکردند میفرماید:

بر ایوانها نقش بیژن هنوز
برمقدمه ابو منصور بر شاهنامه نیز از این روش ایرانیان یاد شده و درباره کلیه و دمنه منظوم رودکی مینویسد که «و این نامه از او یادگاری بماند پس چنینان تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن (بیست مقاله قزوینی جزء ۲۶ ص ۲۳)

گمان میکنم آقای ایرج افشار قانع شده باشند و یا باز هم سند و دفتر
و دستک میخواهند؟!

س - ص ۷۰ - ۷۱ : ایرانیها اوستا... را بر پوست گاو یا توز می نوشتند و...
حروف را با آب طلا مینگاشتند و با گوهر های گران بها تزئین می کردند» در کدام ماخذ به
این نکته مهم برخوردند؟ و آیا از گوهر، مراد یاقوت و زمرد و الماس است که حل کرده
بر اوستای مست گاو رنگ میزدند!

به بخشید چند سطر بعد یاد آور شده اند که فردوسی به کرات در شاهنامه گفته است که
سخنان شاهان را به آب زر مینوشتند ، پس در این صورت نامه مینوی را هم بالماس و
زمرد تزئین میکرده اند. مولف استدلال دیگری هم دارد و آن اینکه چون لوح ارشام از
زر است «با توجه باین سابقه که نوشته های ارزمند را بر لوح های زر و سیم می نوشتند...
توان گفت که نیک های اوستا بدستور آنان بر روی لوح های زر نوشته شده بوده است» و یکی
از آنها هم از قضای روزگار باقی نمانده است .

ج - بگذریم از اینکه منقذ دانشمند! واژه تزئین را که بمعنی آرایش و زینت
است بمفهوم نوشته گرفته اند و بجای خود در این باره سخن خواهم گفت ، از آنجا که -
کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی در دسترس همگان نیست تا با مطالعه و یامقایسه ! مطالبی
که آقای ایرج افشار بعنوان نقل از کتاب آورده اند دریابند ، منقذ ارجمند ناچار اندازه
در نقل عبارات به تحریف پرداخته ! و صداقت و امانت نشان داده اند ! لذا
بناچار آن قسمت از مطالب کتاب را که ایشان چند سطر ناقص را بمیل و سلیقه خود گلچین
فرموده اند - برای ملاحظه و مطالعه خوانندگان عیناً در اینجا می آورم تا درباره پرسشی که
مطرح فرموده اند پاسخ بدهم - در کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی صفحه ۷۰ - ۷۱ چنین
آمده است .

« تاریخ زر نگاری و نقاشی کتاب در ایران

د توجه و علاقه ایرانیها به یکتا پرستی و کتاب آسمانی و مقدسشان «اوستا» از دیر باز
د آنان را بزبانی و تزئین کتاب اوستا واداشت - چنانکه گفتیم . ایرانیها اوستا را بیش از
د اینکه باصنعت کاغذسازی آشنا شوند بر پوست گاو و یا توز مینوشتند و برای آنکه اوراق آن را
د آرایش دهند حروف را با آب طلا می نگاشتند و سپس با گوهر های گران بها تزئین
د میکردند و برای نگاهداری این اوراق محفظه هایی از زرباسیم می ساختند که بعدها
د همین پوششها بصورت جلد درآمد و جلد سازی نیز در قرون بعدی یکی از هنرهای تزئینی و
د ظریفه گردید .

د ایرانیان آثار گرانبهادر خود را چه بسا که بر لوح های سیمین و زرین مینوشتند
د (بر آن نقر میکردند) زیرا سیم و زر در برابر عوامل جوی و رطوبت و آفات ارضی چون

« کرم و موریا نه مقاومت میکرد و از میان نمیرفت و دستخوش فساد و تباهی نمیگردید .
 « لوح های زرین و سیمین که از زیر بنای کاخ داریوش (تخت جمشید) بدست آمده است
 « و لوح زرینی که بنام آریارامنه معروف است و هم چنین لوح های زر بنام داریوش دوم
 « و لوح زر دیگر بنام آرشام . برای نویسنده موجب پدید آمدن نظر تازه ای شده است
 آن اینک :

« بایپاداشدن این لوح های زر « که قطعاً صدیک لوح های دوران هخامنشی است » میتوان
 « تصور کرد که هخامنشیان با توجه باین سابقه که نوشته های ارزمند را بر لوح های زر-
 « و سیم می نوشته اند و یاد ر نظر گرفتن این نکته که هخامنشی ها نخستین بار اوستارا
 « گردآوری و مدون ساختند توان گفت که نسک های اوستا بدستور آنها بر روی لوح
 « های زر نوشته شده بوده است . و این اوراق گران بها را در محفظه های گوهر نشان در گنجینه
 « شاهی و نسخه های دیگری از آن راهم در آتشکده های نام آور آن دوران نگاهداری
 « می کرده اند و علت و سبب نابودی اوستا را بدست اسکندر و کسانش از این
 « رهگذر باید جستجو کردند نه مخالفت با متن و نوشته های آن . با توجه بغارت و تاراجی
 « که اسکندر و کسانش از گنجینه های ایران و کاخ داریوش کردند و حتی از زیر و رو کردن
 « اجساد پادشاهان هخامنشی در گور بطمع بدست آوردن زر و گوهر خود داری نکردند مسلم
 « است پس از آگاهی از وجود گنجینه های گرانبهای اوستا بدان دستبرد زده اند و این امر
 « موجب محو متن اوستا در آن دوران گردیده بوده است .

« در شاهنامه فردوسی بکرات آمده است که شاهنشاهان ایران سخنان برگزیدگان
 « و دانشمندان را با آب زر مینوشته اند و در گنجینه های شاهنشاهی نگاهداری می کرده اند
 « بخصوص درباره بزرگهر و سخنانش این نکته یاد آور شده است . نباید تصور کرد که این
 « سخنان يك تخیل شاعرانه است . بلکه حقیقتی است زیرا فردوسی بر اساس خدای نامه
 « شاهنامه راسروده و بنوشته های پهلوی دوران ساسانی نظر داشته است . »

بطوریکه خوانندگان گرامی ملاحظه میفرمایند در نوشته این بنده در کتاب و کتابخانه
 شاهنشاهی ایران بهیچوجه سخن از این نیست که یا قوت و زمرد و لعل را حل کرده و بآن بر
 اوستای پوست گاوی مینوشته اند!

آنچه این بنده نوشته است بر این مبناست که . خطوط را با آب زر (حل طلا) مینوشتند
 و اطراف صفحات را با گوهرها آرایش میدادند - بجای تذهیب که بعدها معمول شد - چنانکه
 زینت و آرایش با گوهرها در شادروانها و فرش طاقدیس هم بکار برده بودند . در کاخ تیسفون
 همه شاد روانها را با سنگ های قیمتی (گوهر) بصورت نقش هایی از گل و بوته و مرغ های زیبا
 (مانند مروارید دوزی که بعدها معمول شد) تزئین میکردند مگر فرش بهارستان را با گوهرها
 نیاراسته بوده اند ؟! این چه تعجیبی دارد ؟! هنگامیکه ایرانیان باستان پرده و فرش را با گوهر

زینت میدادند چه اشکالی دارد که تصور کرد اطراف صفحاتی که متن آن با آب زر نوشته شده بوده با گوهرها بیارایند؟! همین آرایش‌ها بود که بعدها ایرانیان در حوالی کتابهای ارزشمند و مقدسشان با نقاشی آنرا می‌آراستند و زمینه تذهیب و تشعیر اطراف نوشته‌های کتاب در ایران فراهم آمد - مگر دو صحیفه از کتاب ما نویها مکشوفه از تورفان را که دارای گل و بوته و نقاشی است در کتاب چاپ نکرده‌ایم؟! و این امر قدمت نقاشی و تذهیب را در ایران نمیتواند سند باشد؟؟

اگر آقای ایرج افشار میان (تزیین) و (نوشتن) فرق نگذاشته‌اند بنوشته کتاب چه بحثی وارد است؟! اما اینکه مرقوم داشته‌اند «در کدام مأخذ باین نکته مهم برخورد کرده‌اند؟» اینک مأخذ را بطور نمونه نشان میدهم.

۱- در تاریخ ایران باستان تألیف پیر نیاج ص ۲ ص ۱۵۱۶ مینویسد «اوستارا گشتاسب یادارا پسر دارا در دو نسخه بر ۱۲ هزار پوست گاو با مر کبی از طلا نویسانیده یکی را در گنج شایگان و دیگری را در خزانه استخر گذارد و چون اسکندر قصر شاهان را آتش زد نسخه آخری بسوخت و نسخه اولی را هم از گنج شایگان بیرون آورد امر کرد آنچه راجع به طب و نجوم بود بیونانی ترجمه شود و پس از آن آنرا هم بسوخت»

در نامه تنسر . هیربدان هیرب دارد شیر با بکان چنین آمده است که «هزار و هفتصد سال پیش از این پیدادشاه تبرستان گشتاسب شاه نوشته و در آن گوید «میدانی که اسکندر از این کتاب دین دوازده هزار پوست گاو بسوخت باستخر .»

پس در این دو مأخذ آمده است که بر پوست گاو باحل طلا - اوستارا نوشته بودند و اسکندر هم آن را سوخته و نابود کرده است و اما درباره گوهر نشان بودن کتابها در دوران باستان (در آثار بجامانده از قرن چهارم و پنجم تاریخ و رجال عربی) بکرات در باره کتاب خدای نامه افشین که بر پوست نوشته شده و با گوهرهای گرانها آن را مزین کرده بوده‌اند اشاره شده و بنا باین سابقه تاریخی در ادبیات فارسی هم بآن اشاره‌های متعدد شده نمونه را چند بیت از مختاری غزنوی که از شعرای قرن پنجم است برای اطلاع آقای ایرج افشار می‌آورم تا بدانند نویسنده بی‌مأخذ! سخنی نمیگوید.

۱- گوهر دفتر ببرد از گوهر افشین خطر قیمت گوهر فزود - از گوهر دفتر ترا

۲- گر بدیدی هنر بذله هر گوهر تو گوهر دفتر خود بر توفشاندی افشین

۳- از گوهر مدح کف راد گهر افشانت دیوان ثنا گوی تو . چون - دفتر افشین

اما اینکه نوشته‌اند و یکی از آنها هم از قضاوی روزگار باقی مانده است» بطوریکه در سطور قبل آورده‌ام و مأخذ نیز مویده است معروف است که اسکندر اوستارا نابود کرد و از این رهگذر پروان مزدیسنی او را گجسته (ملعون) نامیدند. گفتیم گمان اینست که

اوستارا هم روی الواح زر نوشته بوده اند و اسکندر بطمع بهای آن اوراق زرین آنها را ذوب کرده و زر خالص را تبدیل به مسکوک و یا زیورآلات ساخته باشد - این گمان و نظری بود و بدیهی است با ذوب شدن اوراق خطوط منقور آن از میان رفته و نابود شده - اگر این نظر بحقیقت مقرون باشد که اسکندر آن الواح را که گفته ایم ذوب کرده با این ترتیب چگونه ممکن بود یکی از آنها از قضای روزگار برای ملاحظه و بازدید و بررسی آقای ایرج افشار باقی بماند؟! بنازم باین درایت و درک و تفهیم از مطالبی که مطالعه میفرمایند . واقماً که دست مریزاد !

س - ص ۷۴ - چون در یکی از اوراق مصور مانوی تصویر گلهائی هست که شباهت به گل بوته آفتاب گردان دارد نوشته اند « گلهای آفتاب گردان و خوشه های انگور به کار رفته است » توضیحاً گفته شود که اگر مرادشان آفتاب گردان خودمانی امروزی است ، این بوته سبب سال است که بمشرق آمده و نقاشان مانوی مسلک از آن خبر نداشته اند

ج - بحث گیاه شناسی در کتاب مطرح نبوده است! و اگر مقصود آقای ایرج افشار از طرح این مطالب فضل فروشی بوده است باید عرض کنم اینجاست که هم از پرده خارج خوانده اند و چون خواسته اند توضیحاً گفته شود اینست که خدمتشان عرض میکنم ، منظور نویسنده اتفاقاً « آفتاب گردان خودمانی » بوده است . نه آفتاب گردان بیگانه که سبب سال است بایران آمده ! زیرا : با توصیفی که خودشان از آفتاب گردان جعلی ! فرموده اند آن آفتاب گردان نمیتواند خودمانی باشد چون متعلق بخودمان ! نبوده و از دیار بیگانه آمده و متعلق به سرزمین های بیگانه است آفتاب گردان خودمانی نام گلی است که بومی ایران است و از گلهای زینتی بوده و شعرا آنرا بسیار وصف کرده اند نامهای دیگر آن - آذریون - آفتاب گردگ - آفتاب پرست هم هست . و آن گیاهی است از تره مرکبان برای اطلاع بیشتر به واژه آفتاب در فرهنگ فارسی دکتر معین ص ۳۸ - ۶۹ - ۷۰ مراجعه فرمایند - البته اگر آقای دانش پژوه فرهنگ دکتر معین را قبول داشته باشند ! بهر تقدیر این نام فارسی است و سابقه هزار ساله دارد و حال اگر آن را برای بوته تازه واردی هم (عوام !) برگزیده اند به اصالت آن لطمه ای نمیزند درست همانند نام بوقلمون در زبان و ادبیات فارسی بیش از هزار سال است که بکار رفته و پس از ورود مرغی از آمریکا به مشرق بمناسبت رنگ برنگ شدن چهره این پرنده نام بوقلمون را بر آن اطلاق کرده اند - بنا بر این اگر هر جا نام بوقلمون دیدیم باید نویسنده آنرا بریشخند بگیریم که این مرغ سبب سال پیش نیست که بایران آمده ؟ ! با اشعار فرخی و منوچهری - معزی - و . و . که هزار سال قبل از آمدن بوقلمون بایران نام این پرنده را بکار برده اند بنظر جناب عالی چه باید کرد ! آخر بوقلمون مگر نه اینکه سبب سال

است بمشرق آمده !! گلی را که بنام آفتاب گردان نامیده‌ام همان بوته آفتاب گردگ و آذریون است گیاه شناسان میتوانند حقیقت امر را دریابند.

س - ص ۹۰ - هنر تزئینی در ایران باستان را بهشش دوره تقسیم کرده‌اند : مکتب مارلیک : مکتب ماد ، هخامنشی ، اشکانی ، ساسانی - مانی !

ج - متوجه نشدم مقصودشان از نقل این مطلب چه بوده است ؟ و به چه چیز آن ایراد داشته‌اند ؟! اگر غرض اینست که فرنگیان ! چنین تقسیم بندی نکرده‌اند ! چه عرض کنم ! بهرحال آقای ایرج افشار اطمینان داشته باشند که نظر نویسنده در این تقسیم بندی متکی به ماخذ ! و اسناد ! و دلائل علمی بوده است .

س - ص ۹۰ برای تائید و تکمیل نظری که ابراز کرده‌اند « اعتراف و اذعان یکی از محققان و مورخان بنام را به عنوان سند ارائه داده‌اند و آن محقق بنام دولاندل نام دارد که کتاب باب دندان عموم مینویسد ولی در صفحه ۱۰۸ از همین شخص « نظارهای عجیب و غریبی » نقل کرده و تلویحاً و تصریحاً او را غیر معتبر شمرده‌اند .

ج : معلوم نیست برای تائید و تکمیل کدام نظر است ؟ خواننده خالی - الذهن چنان تصور خواهد کرد که مقصود تائید و تکمیل نظریه تقسیم هنر تزئینی ایران باستان بهشش دوره است ! در حالیکه چنین نیست و نظریه دیگری در کار است که خواهم آورد . لیکن این نکته ناگفته نماند که این گونه نقل مطالب و بدین طریق ! را منقد محترم بقصد و بعمد و سوء نیت انجام میدهد تا در ذهن خواننده نسبت بنویسنده نظری را که دارد ایجاد کند . مگر نه اینست که برای تهیه چنین نقادی یکسال و نیم فرصت و وقت داشته‌اند !

در کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران آمده است که :

« بعضی از منقدان هنر کوشیده‌اند ثابت کنند هجوم اسکندر بایران موجب رواج هنرهای هلینیستی شد و بخصوص پارتها را باین نظریه بی اصل متهم میسازند ، لیکن تحقیق دور از تعصب بما ثابت میکند که حقیقت خلاف اینست و پارتها با همه مظاهر بیگانه سرسختانه جنگیده‌اند و آنرا شکست داده‌اند و هنر « دوره پارتی یک هنر اصیل ایرانی است که یر پایه و اساس هنر دوران هخامنشی پایه گذاشته شده بود برای آن دسته از کسانی که نظر ما را در این باره از (خود « خواهی) مأخوذ ندانند . اعتراف و اذعان یکی از محققان و مورخان بنام را بعنوان سند ارائه میدهم که نظر ما را تائید میکند . ش . دولاندلن مؤلف تاریخ جهانی تا قرن شانزدهم که ترجمه آن وسیله آقای دکتر احمد بهمنش انجام یافته است مینویسد « با مطالعه این مبانی و اصول علمی و فرهنگی و تاریخ سیاسی و اجتماعی این زمان باواخر قرن

سوم قرن اساسی و عمده تمدن هلینیستی که از پاره‌ای جهات رؤیای اسکندر یعنی اتحاد مشرق و یونان را به حقیقت پیوسته بود میرسیم - باین ترتیب فرهنگ تازه و درخشانی در محیط‌هایی بمراتب وسیع‌تر از سابق بوجود می‌آید . این فرهنگ با آنکه فرهنگ تنزل و انحطاط بود مختصاتی عالی و والا داشت ، لیکن کوشش‌هاییکه برای رواج هلینسم در آسیا بعمل آمد باعکس العمل‌های ملی و میهنی مواجه شد و در ایران بکلی شکست خورد ... نفوذ یونان فقط در آسیای صغیر . شام . مصر باقی ماند .

بطوریکه خوانندگان ارجمند مطالعه فرموده‌اند منظور از نظریه‌ای که ابراز داشته‌ام . شکست نفوذ مکتب هلینیستی در ایران بود و اینکه پارت‌ها (ارشکانیان) عامل نفوذ و رواج هنر و فرهنگ یونان نبوده و با بسط آن جنگیده و آنرا در ایران مواجه با شکست ساخته‌اند ...

آقای ایرج افشار که عاشقانه به نظرات فرنگیان و محققان فرنگستان می‌نگرند چه شده است که یکباره عنان اختیار از کفشان بدر رفته و (ش . دولاندلن) را نویسنده بازاری یعنی کسی که کتب باب دندان عموم مینویسد خوانده‌اند ؟؟

آیا این همان محقق نیست که کتابش را معاون محترم دانشکده ادبیات تهران ترجمه کرده و ترجمه را جزو نشرات دانشگاه (که جنابعالی رئیس روابط آن هستید و در نشر این آثار مؤثرید قرار داده‌اند)

از آقای ایرج افشار که رئیس روابط دانشگاهی هستند می‌پرسم اگر این نویسنده به تشخیص جنابعالی کتابهایش بازاری است و ارزش علمی ندارد چرا شورای دانشگاه با ترجمه و چاپ آن موافقت کرده و هزینه ترجمه و چاپ آنرا پرداخته و از همه ناپسندتر اینکه موجب نشر و رواج افکار یک نویسنده بازاری در میان دانشجویان شده است ؟؟

اگر این بنده نویسنده در اثر خود نامی از نویسنده و یا محقق بیگانه به برد آن فرد از افراد عامی است ! و نظرش یک پول سیاه ارزش ندارد و یا اساساً چنان اثر و کتابی وجود ندارد ؟! و اگر از نویسندگان و مورخان عرب و ایران نظر و مطلبی نقل کند . دست دوم است ! لیکن (هم‌چنانکه در صفحات قبل نشان داده‌ام) اگر آقای ایرج افشار از همان افراد مطالب و نظری را نقل بفرمایند دست اول و از برگزیدگان ! و محققان جهانند !! یا اللعجب ! چه میشود کرد ایشان هم مأمورند و معذور و چون استادشان (آلت فعل !)

در اینجا خاطر آقای ایرج افشار را مصدعم که : چون از خواندن این نظریه که خلاف عقیده و نظرشان بوده دچار هیجان شده‌اند (بدین علت . در آن حالت خاص !)

توانستند درست بمطلبی که نوشته شده توجه فرمایند. و برای اینکه نیک بدانند که چه نوشته‌ام و معنی را دریابند مجدداً توجهشان را بهمان نوشته جلب میکنم که :

این بنده خود نظری مستقل داشته و نظرم را اعلام کرده‌ام. خود صاحب نظر بوده‌ام و نیازی در آن نظریه به نظرات دیگران نداشته‌ام. در آنجا نوشته‌ام « برای آن دسته از کسانی که نظر ما را در این باره از (خودخواهی) مأخوذ ندانند اعتراف و اذعان یکی از محققان... » و البته جنابعالی هم از جمله کسانی هستید که جزو آن دسته قرار دارید و همین علت وجهت چون در برابر اعتراف و اذعان یک محقق فرنگی!! قرار گرفته‌اید چاره‌ای جز این ندیده‌اید که او را نویسنده بازاری بخوانید تا اقرار و اعترافش را (باصطلاح) از ارزش ببندازید !

آقای ایرج افشار بهتر است باین حقیقت بهتر واقف شوند که این بنده نویسنده هم چنانکه نظرم را درباره محققان بیگانه در صفحات قبل اعلام داشتم بنظرات آنها بصورت وحی منزل نمی‌نگرم ! آنها را با معیار عقل و علم و اسناد و مدارک تجزیه و تحلیل میکنم و سره را از ناسره جدا می‌کنم. آنچه را صحیح بدانم می‌پذیرم و آنچه را خلاف بدانم باشجاعت و شهامت ادبی اعلام میکنم .

در صحیفه ۱۰۸ نوشته‌ام « در اینجا نویسنده نمیتواند از تذکر نکته‌ای غافل بماند و آن اینکه : متأسفانه در باره هنرهای تزئینی ایران کسانی اظهار نظر کرده‌اند که از تحقیق دقیق نظراتشان برکنار بوده است . و به همین مناسبت نظرهای عجیب و غریب داده‌اند . برای نمونه از اینگونه مطالب در اینجا بذکر یک مورد اکتفا میشود . ش . دولاندلن در تاریخ جهانی خود تحت عنوان (تمدن مغول !) مینویسد :

« از لحاظ هنری باید گفت که نفوذ متقابل چین در ایران در یکدیگر بخوبی مشهود بوده هلاکو معدودی هنرمند چینی را که همراه او بودند به پوشش مساجد ایرانی با کاشی های زیبا واداشت ! و در همین موقع تزئینات عربی (!) و بیزانسی ! درچین راه یافت ! » .

در کتاب باین مطالب ضد و نقیض و دور از حقیقت پاسخ داده‌ام و در اینجا از نقل آن بعلت پرهیز از طول کلام خودداری می‌کنم و همین اندازه بسنده میکنم : بطوریکه نوشته های این بنده حاکی است نه در ص ۹۰ نظرات دولاندلن را بعنوان تکلمه و تأیید نظر خود آورده بودم و نه بآن استناد جسته‌ام . بلکه نظر او را برای کسانی که تصور نکنند نظراتی که آورده‌ام از تعصب ملی سرچشمه میگیرد نقل کرده‌ام و ضمناً مگر. اگر در اثری موردی را صحیح ندیدیم باید سراسر آن را مخدوش و باطل و بی‌حاصل بخوانیم !!! البته این طرز تفکر منقدانی امثال آقای ایرج افشار است و گرنه منقد بی طرف

بر اساس و اصول نقد . در هر اثری زشت و زیبا را با هم جستجو میکند . و بمصداق عیب می‌جمله بگفتی عنرش نیز بگو . هم زشتی‌ها را نشان میدهد و هم زیبایی‌ها را در اثر عیان می‌سازد و سپس با هم می‌نجد . اگر آن اثر زیبایی‌هایش بزشتی‌ها و دقایق آموزنده و محققانه‌اش بر نقاط ضعیف و احياناً لغزش‌هایش چربیه . آنرا اثری قابل تمجید و تحسین می‌خوانند . این بنده نویسنده چون در نقد و تحقیق جوانب بی‌طرفی و بی‌نظری را رعایت میکند اثری را که احياناً نظراتی ناموزون و نسنجیده داشته باشد یکسره محکوم نمی‌کنم و بر سراسر آن خط بطلان نمی‌کشم .

س - ص ۹۴ - نوشته‌اند « هم‌چنین کتاب نفیس دیگری از دوران دیلمیان در دست است بنام رساله الصوفی - الکواکب (کذا) که منظوم است » ولی يك صفحه از متن یا تصاویر آن را چاپ نکرده اند که خواننده مشتاق چشمش بینا شود در حالیکه صدها عکس از پرده‌های نقاشی که ارتباطی با تاریخ کتاب ندارد چاپ کرده اند .

ج - در غلطنامه منضم بکتاب این نام تصحیح شده و نام صحیح کتاب « رساله الصوفی فی الکواکب است » مصحح کتاب چون دو (فی) پی در پی دیده بوده یکی را زائد پنداشته و حذف کرده است . غلط مطبعی که در غلطنامه هم متذکر آن شده است صحیح نیست که آنرا بصورت غلط نقل کنند و در برابرش (کذا) بگذارند ! اینها همه نشانی است از عدم رعایت اصول بیطرفی و بی‌نظری ! در صحیفه ۹۴ سطر ۱۵ نوشته‌ام « چون عکس نقاشی‌های دو کتاب یاد شده (یکی رساله الصوفی . فی الکواکب و دیگری نجوم مطرف بن هبته‌الله اسطرلابی) را در اینجا نیآورده‌ایم برای سنجش کافی است که عکسهای شماره‌های ذیل را (۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶) را با نقاشی‌های تورفان بسنجیم و این تکامل و نفوذ را مشاهده کنیم » .

بنابراین خود نویسنده متذکر بوده است که از نقاشی‌های رساله الصوفی و نجوم اسطرلابی . در کتاب نمونه‌ای گراور نکرده است - اما چرا؟! ! بهمان دلیل که از نسخه نادرالوجود صفات الشیعه عکسی سه سطر را (نه يك صحیفه) گراور کردیم و متخصص کتاب شناس شما با وسیله جدیدی که کشف کرده‌اند آنرا مجعول خواندند . قطعاً با نهایت بی‌صبری و اشتیاق دیدگان متخصص جنابعالی مترصد بود تا عکس‌هایی از این دو اثر را هم به بینند و آنها را هم ساختگی و مجعول بخواند !! تصدیق بفرمائید اینگونه چشمان مشتاق اگر نابینا بماند بیشتر بمصلحت فرهنگ کشور است !

مگر نمیدانید همین اعمال و رفتار بی‌پایه و منطقی شما و دوست محترم کارشناسان

سبب گردیده که صاحبان مجموعه از ارائه آثارشان امتناع ورزند! و هیچیک از آنها به هیچ قیمتی حاضر نیستند نسخه‌های نفیس‌شای را حتی برای يك لحظه! بمعرض دید شما و آقای دانش‌پژوه قرار بدهند؟ شما از اینکه به اینگونه آثار نفیس دسترسی ندارید در اثر بخل و حسد و انتقام‌جوئی بنوشتن مطالبی خالی از حقیقت و اتهام جعل بآثار نفیس مخطوط عقده خود را می‌نگشائید و به تسکین خاطر می‌پردازید؟ و اما از این حقیقت غافلید که «چاه‌کن همیشه در ته چاه است» اما باید گفت شما و دوست کتاب‌شناستان از این رهگذر زیانهای جبران ناپذیری بفرهنگ و هنرایران وارد ساخته‌اید که انشاءالله در موقع مقتضی طی رساله‌ای موارد متعدد آنرا عیان خواهم ساخت. رساله‌الصوفی فی الکواکب - متأسفانه در اثر همین رویه ناپسندی که منقد محترم و دوست کارشناستان! (که باوسيله جدیدالکشف از روی عکس حکم بماهیت اثر میفرمایند) سبب گردید که اینک از دسترس این بنده نویسنده و علاقه‌مندان باینگونه آثار بدور باشد اما مطلب جالب دیگری که بمنوان اعتراض مرقوم فرموده‌اند و آن اینکه «صدها عکس از پرده‌های نقاشی که ارتباطی با تاریخ کتاب و کتابخانه ندارند چاپ کرده‌اند».

همین اعتراض بیجا سند و گواهی است بر اینکه منقد دانشمند. ادنی اطلاع و آگاهی از هنرهای تزئینی کتاب ندارند و کتاب خطی نمیشناسند و نمیتوانند آنرا از نظر هنر و اصالت و خط ارزیابی کنند!

چه، اگر جز این بود، نمی‌نوشتند که نقاشی‌ها ارتباطی با تاریخ کتاب ندارند؟! نخست باید از ایشان پرسید که **۱۲۸ گزاوره** میشود (چند صد!) اغراق و مغالطه هم تا این حد؟!

منقد محترم اساساً توجه فرموده‌اند که در «تاریخ کتاب» شرح چگونگی بوجود آمدن کتاب از آغاز و سیر تحول و تکامل آن بدست داده‌شده و سپس درباره خط که اساس و بنیان بوجود آمدن کتاب است صحبت‌شده و درباره خطوط بعد از اسلام در ایران و اقلام مختلف آن و خوشنویسان آن اقلام اطلاعاتی بسیار فشرده و موجز آمده و برای خواننده دیدن هر نوع خط و اقلام مختلف آن جالب و لازم بوده. آقای ایرج افشار یکجا اعتراض دارند که چرا از خط پیرآموزیک نمونه‌آنها از کتاب صفات الشیعه عکس نشان داده‌ایم و در اینجا بنحومخالف و مغایر معترضند که صدها عکس که ارتباطی با تاریخ کتاب ندارد چاپ کرده‌ایم؟! در مورد خط پیرآموز ما سه نمونه آورده‌ایم و ایشان آن را یکی دیده‌اند و اینجا یکصدرا صدها شمرده‌اند! در تاریخ کتاب که در واقع تاریخ کتابهای مخطوط فارسی است صحبت از هنرهای تزئینی کتاب بمیان آمده و چون نقاشی بعللی که در متن کتاب آورده‌ایم از هنرهای ارزنده‌ایست که در کتاب بکار رفته. هم‌چنین هنر تشعیر و تذهیب. بنا بر این ناچار بوده‌ایم سیر تاریخ نقاشی را هم

بدست بدهیم و برای شناخت آثار هنرمندان و نقاشی‌های کتابهای خطی (بمنظور استفاده کسانیکه باین امور علاقه‌مندند) بحث کنیم و از لحاظ اینکه نظرات یادشده مستند باشد از هر مکتبی نمونه‌ای آورده‌ایم و برای علاقه‌مندان به هنرهای تزئینی کتاب آن مقدار نمونه‌ای که ارائه داده‌ایم هنوز کافی نیست (و حق هم همین است!) برای نشان دادن تشعیر و تذهیب و انواع جلدها آیا لازم نبوده‌است که نمونه‌ای نشان داده باشیم؟! در این صورت چگونه عکسهائی که گراور شده‌است ارتباطی با تاریخ کتاب ندارد؟! اگر این عکسها ارتباطی ندارد پس چگونگی جناب عالی معترضید که چرا از نقاشی‌های کتاب رساله‌الاصوفی فی الکواکب و نجوم اسطرلابی عکس نیاورده‌ایم خوانندگان ارجمند از این ایرادهای ضد و نقیض وی پایه و اصل خود حدیث مفصل از مجمل بخوانند!

اگر عکسها ارتباطی با تاریخ کتاب ندارد پس چگونه در جزوه ۳۳ صفحه‌ای «سیر کتاب در ایران» که جناب عالی مرقوم داشته‌اید ۳۲ صفحه ضمیمه آن ۳۲ قطعه عکس از نقاشی‌های سخیف دوران قاجار را که در کتابهای چاپ سنگی و سرب‌ی چاپ شده و عکس چند صفحه از کتابهای چاپ سرب‌ی و چاپ سنگی آورده‌اید و معتقدید که همه ضروری و لازم بوده‌است؟؟ آیا باید گفت و پذیرفت؟! که نقاشی از یک «خر» بی‌قواره در حال نیشخند! از کتاب یخچالیه و یک «گاو» که شباهت به بزجه دارد از کتاب منافع الحیوان چاپ سنگی! آنها هم با آن خط و با آن انشاء جزو هنرهای ظریفه بوده‌است! و یا چاپ صفحات کتابهای سرب‌ی از بدایع هنری قرن اخیر محسوب میگردیده؟ اما در کتابی که راجع به هنرهای ظریفه نقاشی و تشعیر و تذهیب و تجلید در زمان هخامنشیان تا دوره قاجار بحث کرده‌چاپ ۱۲۸ عکس از نفیس‌ترین آثار هنری زائد وی حاصل بوده‌است؟؟

س- ص ۹۶. مکتب نقاشی عصر سلجوقی به عقیده ایشان تا سال ۷۱۳ دوام یافته است. زیرا در باره نسخه مورخ ۷۱۳ دو اوین‌سته نوشته‌اند که «در آغاز هر دیوان صورت و چهره شاعر نقاشی رنگین شده‌است و مکتب آن نیز مکتب سلجوقی است»

ج- بحث در این است که منقده محترم ادنی اطلاعاتی نه از خط و نه نقاشی و نه دیگر هنرهای تزئینی کتاب دارند و با این وصف و با این فقد معلومات و اطلاعات میخواهند بر اثری که در سراسر آن سخن از اینگونه هنرها رفته نقد بنویسند!! و اینست که اینگونه پرسش‌های بی‌معنی وی سروپا را طرح میفرمایند!

منقده محترم هنوز نمیدانند که قصد و نظر از اطلاق نام سلسله‌ای به مکتبی از مکاتب نقاشی چیست؟ اگر اطلاع داشتند برای ایشان شگفت‌انگیز نبود که نقاشیهای دیوانهای ششگانه مورخ ۷۱۳ میتواند در مکتب سلجوقی باشد. ایشان در اثر عدم اطلاع چنان می‌پندارند که مفهوم مکتب سلجوقی و مکتب ساسانی و مکتب مانی بدان معنی است که نقاش اثرش را در

زمان همان سلسله نقاشی کرده است!! تعجب میکنم که با اینگونه تصور و طرز فکر چرا در همان صفحه ایراد دیگری هم نگرفته اند زیرا نوشته ام «عکس شماره ۳۲ نیز مجلس نقاشی شده از همین پادشاه است این مجلس یکی از بهترین نمونه های هنرچهره نگاری مکتب سلجوقی است و مقایسه آن با عکسهای شماره ۷۵ و ۷۶ و توجه بطرز حرکات خطوط و طرح و نمایش صحنه و صورت میتواند این حقیقت را آشکار کند که مکتب سلجوقی پیرو سبک ساسانی (مکتب مانی) بوده است»

وایشان میفرمودند که «زمان سلجوقیان کجا و مانی و ساسانیان کجا؟!»

برای اینکه آقای ایرج افشار این نکته را دریابند و درک کنند چون نظرشان اینست که تاریکی ها بروشنائی گراید، (البته برای شخص ایشان) توضیح میدهد که مکتب در هنر اطلاق میشود به نحوه خاصی از طرز کار و شیوه مخصوصی که هنرمند مبدع و مبتکر بکار برده است و دیگران آن شیوه و طرز کار را چه در رنگ آمیزی و چه در طرح پیروی کرده اند و از آنجا که در دوران باستان نام با نیان مکتبها را نمی شناسیم ناچاریم برای امتیاز آن مکتبها از یکدیگر آنها را بنام زمان و دورانی بنامیم که پدید آورنده آن مکتب در آن عهد میزیسته است در باره مکتب سلجوقی و اینکه چرا آنرا مکتب سلجوقی نامیده ایم نه سامانی و غزنوی و خوارزمشاهی؟ درص ۹۳ توضیح داده ایم و ضمناً خود بصراحت درص ۹۵ نوشته ایم که مکتب سلجوقی که پس از مکتب سامانی است در حقیقت وارث هنر دوران ساسانی (مکتب مانی) بوده است و این مکتب تا دوران ایلخانان در ایران دوام داشته... بنا بر این برای اهل فن و اصطلاح این حقیقت روشن است و تاریک نیست که غرض از اطلاق سلجوقی بر مکتبی از نقاشی مفهوم آن نیست که پادشاهان سلجوقی نقاش بوده و مکتبی داشته اند و با انقضای آنها آن مکتب نیز از میان رفته است! هم چنانکه درص ۹۳ تاریخ کتاب هم آوردیم مکتب سلجوقی تا اوائل سلسله ایلخانان رایج بود و در زمان خواجه رشیدالدین فضل الله هنرمندانی بوجود آمدند که سبک دوران سلجوقی را تغییر و تحول بخشودند و از آن زمان به بعد نقاشی ها سبک دیگری بخود گرفت که چون نام مبدع و مبتکر آن سبک را نمی شناسیم ناچار بنام زمان حیات آن بانی که در دوران ایلخانان بوده است آنرا مکتب ایلخانی نامیده ایم.

در خط نیز همین روال و روش حکمفرماست! نویسندگانی بوده اند که بسبک ابن مقله تا دوست سال بعد از او می نوشته اند هم چنین بسبک یاقوت مستعصمی تا سیصد سال پس از مرگ او خطاطان خط نوشته اند حتی در دوره ناصرالدین شاه هم کلهبر بسبک و مکتب میرعماد مینوشته است. پس منقد محترم در این مورد هم میفرماید «دوران شاه عباس کجا و زمان ناصرالدین شاه کجا؟ امروز هم در سبک مینیاتور گروهی از مکتب رضا عباسی و عده ای از مکتب کمال الدین بهزاد پیروی می کنند. بنا بنظر آقای ایرج افشار نباید گفت و نوشت که فلان مجلس مینیاتور در مکتب بهزاد و آن دیگری در مکتب رضا عباسی است؟!»

چه بجا بود مجله‌ای که کار نقد را بر عهده گرفته لااقل به انبای نقادی آشنا بود و رعایت اصول این فن را نصب‌العین و برنامه کار خود قرار میداد و نقادی هراتری را بر عهده کسی میگذاشت که در آن رشته صاحب نظر و مجتهد و بصیر و خبیر و بر نویسنده آن افضل می‌بود.

از آقای ایرج افشار می‌پرسم آیا چاپ کردن ده دوازده جزوه بنام (کتاب شناسی سال !!) که در واقع فهرست کتابهای چاپی هر سال است آنهم ناقص! که در این جزوه‌ها نام کتاب - نام مؤلف و مترجم - تعداد صفحات کتاب - عنوان کتاب - قطع کتاب - محل چاپ کتاب آمده است - برای ایشان این حق را ایجاد کرده است که خود را مجتهد و متخصص و ذی‌فن در کتاب شناسی (آنهم کتابهای خطی و هنر های زینتی کتاب) بشناسند !!

س - ص ۱۰۹ «**و ضمن کاشی های سلیک و کاشان شهرت و معروفیت جهانی داشته**» آیا از سلیک کاشی بدست آمده است به همان معنی و مصداقی که برای کاشی کاشان در نظر داشته‌اند!

ج - آنچه از نوشته آقای ایرج افشار استنباط کردم اینکه ایشان کاشی را فقط به خشت های لعابداری اطلاق می‌کنند که در مساجد و گنبد ها و محراب ها بکار رفته !! گویا ایشان نمیدانند که مقصود از کاشی سفالهای لعابدار است و نسبت کاشی هم به قوم (کاشی) است که با همین نام و تلفظ داریوش در کتیبه خود از آنها نام برده و یاد کرده و اروپائیان آنها را (کاسی) نوشته و خوانده‌اند این قوم مبتکر ساختن و پختن ظروف سفالی بوده‌اند و اقوام و ملل دیگری این هنر را از آنها آموخته‌اند. در سلیک کوره های بزرگ کاشی پزی. متعلق بعهد کاشی ها کشف شده و از تپه سلیک ظروف سفالین نقش‌دار بسیار بدست آمده. اگر مردم عامی کاشی را تنها خشت های لعابدار و رنگین بشناسند دلیل بر این نیست که اهل فن هم تابع نظرات عامیانه! شوند. پیش از اینکه خشت‌های لعابدار و رنگین ساخته شود. ظروف سفالین لعابدار ساخته شده و سپس برای تزئین عمارات و معابد از خشت‌های لعابدار استفاده کرده‌اند در **چغازنبیل** که معبدی است متعلق بقوم ایرانی سونگری و قدمت آن به پیش از دوران شاهنشاهی مادها میرسد خشت های لعابدار که برای تزئین دیوار معبد ساخته بودند بزرگ آبی بدست آمده است. غرض نویسنده از بحثی که در صفحه ۱۰۹ بمیان آورده این بود که صنعت و هنر کاشی سازی در ایران قدمت دیرینه دارد. **نه آنکه در زمان هلاکو خان مغول ایرانیان با هنر کاشی سازی و کاشی کاری آشنا شده باشند!** دوره درخشان هنر - کاشی سازی چین بین سالهای ۶۱۸-۹۰۶ میلادی است در حالیکه قرن‌ها پیش از این تاریخ در ایران این هنر در حد اعلا درخشندگی و تکامل بوده است برای اطلاع بیشتر و دریافت این حقیقت بمقاله متمع آقای دکتر جواد کامبیز ص ۵۰ - ۵۷ مجله - باستان شناسی شماره ۴۰۳ سال ۱۳۳۸ مراجعه فرمایند بنا بر این ظروف کاشی یعنی ظروف سفالین لعابدار متعلق

بکاشان و کاشی‌سازی یعنی ساختن و پختن ظروف سفالین لعابدار - ضمناً ازدوران هخامنشی هم خشت‌های کاشی لعابدار و رنگین و نقاشی شده باقیمانده که بهترین نمونه آن کاشی‌های منقوش به نقش سربازان جاویدان است. و اینهم سندی بر قدمت کاشی‌کاری ایران بهمان معنی و مفهومی که آقای ایرج افشار از لفظ کاشی درک میکنند و این کاشی‌ها هم از هنر مردم و قوم کاشی است!

س - ص ۱۱۸ - در حاشیه از نسخه نامه مانی متعلق بکتابخانه ملی پاریس نام برده‌اند. آیا عکس آن را در تهران دیده‌اند یا از مقاله مرحوم قزوینی درباره بهزاد استفاده کرده و نام نبرده‌اند؟

ج - نخست باید توجه داشت که نامه مانی نیست و نامه نامی است - مأخذ نقل مطلب که (کتاب نامه نامی تألیف غیاث‌الدین میرخوند باشد) ذکر گردیده و مکان این نسخه نیز که کتابخانه ملی پاریس باشد نیز یادآوری شده است آقای ایرج افشار تصور بفرمایند که نقل متن فرمان کلانتری بهزاد به نقل از مقاله مرحوم قزوینی باشد. میخواهم از هم ایشان بپرسم در این صورت چه حقی از شادروان قزوینی تصنیع شده است؟ مرحوم قزوینی هم متن این فرمان را از کتاب نامه نامی تألیف غیاث‌الدین میرخوند استنساخ کرده است! نقل این فرمان از نسخه کتابخانه ملی پاریس برای شادروان قزوینی افتخاراتی فراهم می‌آورده و یا از کشفیات نادر دوران محسوب می‌گردد؟؟ این افتخارات! را با ایشان و حافظ حقوقشان آقای ایرج افشار که ناشر یادداشت‌های آن مرحومند! و این خود در ادب و فرهنگ ایران زمین میتواند برای اشخاص موجبات ترقی مقام و بدست آوردن مسند و سند علم و معرفت باشد. یکجا و درست می‌بخشیم و باستناد همین نوشته تأیید و تصدیق میکنیم که این افتخار منحصر است به شادروان قزوینی!

س - ص ۱۳۰ به بعد اطلاعاتی که درباره رضا عباسی و معین مصور و رضا مصور می‌نویسد همه را دیگران مکرراً گفته‌اند و عجب است که آن مأخذ متعدد را یادآوری نفرموده‌اند.

ج : حقیقت اینست که ایشان در اثر اعمال نظر و غرض چشم حقیقت بینشان بسته شده و به همین علت مأخذی که بدست داده شده ندیده‌اند! و یا نخواسته‌اند ببینند. اما در مطلبی که مطرح فرموده‌اند چند نکته هست.

- ۱ - آنچه را این بنده نویسنده نوشته و تحقیق کرده جز آنست که دیگران نوشته‌اند.
- ۲ - دیگران بطوریکه خواهیم گفت نوشته‌اند. رضا نقاش دونفر - یکی رضا عباسی و دیگری رضا مصور بوده‌اند.
- ۳ - تحقیق بنده نویسنده در اینست که رضا نقاش در زمان شاه عباس کبیر سه نفر بوده‌اند نه دونفر

۴ - نشان داده‌ام که همان محققان! رضا مصورکاشی را با رضاهر وی اشتباه گرفته‌اند.

از نظر اینکه آقای ایرج افشار توجه فرمایند نوشته ایشان تاچه حد دور از حقیقت است توضیح بیشتری میدهم.

درباره آثار رضا مصورکاشی در ذیل صفحه ۱۴۹ نوشته‌ام «آقای دکتر مهدی بیانی برای نخستین بار دیگران را از وجود آثار رضا مصور مطلع ساختند و آثارش را در مرقع گلشن یافته‌اند» بنا بر این نه تنها مأخذ تحقیقات دیگران را بدست داده‌ام از محققانی که نخستین بار از آثار رضا مصور یاد کرده و او را شناسانده‌اند نام برده‌ام اینکه آقای ایرج افشار نوشته‌اند (دیگران مکرراً گفته‌اند) منظورشان نوشته آقای نصراله فلسفی در کتاب زندگی شاه عباس کبیر است.

در این کتاب هم تحقیقات شادروان دکتر مهدی بیانی آمده و متذکر شده‌اند که رضای عباسی جز رضای مصور است و در این مورد هم مأخذ را بدست داده و ذیل صفحه ۱۴۱ نوشته‌ام «آقای نصراله فلسفی دانشمند و محقق ارجمند در کتاب زندگانی شاه عباس جلد اول ص ۷۱ - ۷۲ همین نظر را دارند که آقا رضا مصورکاشی جز رضای عباسی است لیکن ما با دلایل این واقعت را نشان میدهم».

این بنده نویسنده درباره رضا عباسی و مکتب او تحت عنوان (آقا رضا - آقا رضا مصور هروی - آقا رضا جهانگیری - رضا عباسی) بحث کرده و نشان داده‌ام که در زمان شاه عباس رضا نام نقاش سه نفر بوده‌اند و رضا مصورکاشی - جز رضا مصور هروی است و ضمناً شرح حال هر یک را بدست داده‌ام و سبک کار هر یک را مشخص ساخته‌ام.

منقد محترم بقصد و بعمد چنان نوشته‌اند تا این تحقیق تازه و نورا کهنه و محصول فکر دیگران نشان بدهند!

و بزعم خودشان از ارزش آن بکاهند لیکن توجه باین ضرب‌المثل قدیمی ندارند که (با خرما گفتن دهان شیرین نمیشود.)

س - ص ۱۳۴ موشن. فقط لفظی است که آلمانی تلفظ میکند ناچار در زبان ما باید مونیخ باشد.

ج - موشن نام شهری آلمانی است و بنا بر این تلفظی که آلمانی برای شهر خودش بکار می‌برد صحیح‌تر است. جناب عالی بنویسید که آیا موشن غلط است؟! و مونیخ صحیح است!؟

س - ص ۱۵۴ درباره نوع کاغذ اوراق تورفان نوشته‌اند که کاغذ این کتابها

سمرقندی است . بکدام دلیل و کدام مآخذ از آثار مستشرقان که این ورقها را زیر و رو کرده اند چنین حکم می‌کنید؟! اگر مآخذ را نشان بدهید موجب نهایت امتنان و بهره‌وری همه خواهد بود.

ج - مگر این بنده نویسنده در کتاب نوشته است که مستشرقان چنان گفته‌اند که ایشان خواسته‌اند آثار مستشرقان را نشان بدهم؟! مگر در باره هر موضوعی فقط مستشرقان باید برای شرقی‌ها تکلیف معین کنند؟! آنها مستشرقند و من شرقی، آنها خاورشناسند و من خاوری! منقد! محقق کسی است که از روی آثار و قرائن و امارات و اسنادی که بدست دارد استنتاج و استنباط و استدراک کند و نظر بدهد. مآخذ من در این حکم . توجه به دواثر است. یکی نوشته کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب چاپ بارتلد ۱۹۳۰ لنین گراد . که در آنجا آمده است «سمرقند شهری بزرگ و آباد است با نعمت بسیار و اند روی خانگام مانویان است و از وی کاغذ خیزد که به همه جهان بمرند» و دیگری کتاب صورة الارض ابن حوقل است ص ۲۶۵ ج ۲ که میگوید:

«... و مردم سمرقند در ساخت کاغذ که از نظر خوبی و فراوانی در دنیا مانند ندارد شهره آفاقند» کتاب حدود العالم یک هزار و شانزده سال قبل تالیف گردیده و با اطلاعاتی که در زمان خود کسب کرده میگوید در سمرقند خانقاه مانویان است و کاغذ سمرقندی آنچنان معروف و فراوان است که به همه جهان می‌برند. و ابن حوقل نیز گفته او را تأیید کرده و گفته است که کاغذ سمرقند در خوبی و فراوانی در دنیا مانند ندارد و شهره آفاق است! با این تأیید باید دریافت که شهر سمرقند کارخانه‌های کاغذ سازی فراوان داشته و کاغذ سمرقندی در مرغوبی در جهان ممتاز بوده و با توجه به اینکه مانویان در زمان سلطنت پادشاهان ساسانی در سمرقند کاغذ سازی دائر کرده‌اند و اینکه تورفان نزدیک تر ب سمرقند بوده تا به چین و کاغذ سمرقندی از کاغذ خانیلیغ گذشته از مرغوبیت ارزان تر هم بوده است و با در نظر داشتن این نکته که اوراق مکشوفه در تورفان متعلق به مانویهای ایرانی است که خطوط آنها ب زبان پارتی و پهلوی ساسانی است و همین مانویها هم کارخانه کاغذ سازی در سمرقند داشته‌اند عقل و منطق حکم میکند که اوراق مکشوفه در تورفان از کاغذ سمرقندی باشد .

متأسفانه ضمن چاپ صفحات قبل پاسخ یکی از سئوالها از قلم افتاده که در اینجا متذکر آن میشویم .

س - ص ۲۵ - تا واریا کیست ؟

ج - بهمان علت و سبب و جهت که «جامع مفیدی» در مقاله «کتاب» بقلم جناب عالی - در ایرانشهر «جامع نصیری» شد به همان علت و جهت و سبب هم. تونگر در ذیل ص ۲۵ تا واریا شده است.

آقای ایرج افشار قسمت دوم نقدشان را اختصاص به جلد دوم کتاب داده اند و اینست که باید گفت جلد دوم کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران بنام «تاریخچه کتابخانه‌های ایران از صدر اسلام تا عصر حاضر» زمانیکه ایشان بر این کتاب نقد مرقوم فرموده‌اند هنوز نشر نیافته بوده است و این اقدام ایشان در تاریخ نقدنویسی بی‌سابقه است، که منقدهی در باره کتابی نقد بنویسد که اساساً نشر نیافته است! البته این اقدام ایشان برای بنده نویسنده موجب کمال خرسندی است زیرا نشانی از آن است که آثارم تا چه اندازه مورد توجه است که منقد محترم را آنچنان ذرا التهاب و بی‌تابی آورده که گریبان شکیباییشان دریده و کاسه صبرشان لبریز و سرریز گردیده تا آنجا که نتوانسته‌اند یکی دو ماه نیز با انتظار بگذرانند تا کتاب نشر یابد و پس از مطالعه کتاب دست بقلم ببرند و بنقد پردازند و نظرات دقیق و عمیق! و مستندشان را مرقوم فرمایند!

بدیهی است استناد ایشان در این اقدام اینست که قسمتی از این کتاب در مجله وزین هنر و مردم نشر گردیده (البته نباید گفت که مجله راهنمای کتاب نقد بر کتاب مینویسد نه بر مقاله مجلات) و گرنه چرا و بچه دلیل تا کنون درباره اینهمه مقالاتی که در مجله‌ها و هفتگی‌نامه‌ها نشر یافته نقد نوشته نشده است؟

بهر تقدیر بمطالبي که مطرح فرموده‌اند و عقیده‌ای که اظهار داشته‌اند پاسخ میدهم .
س - نوشته‌اند «دلیل کلی ایشان آنست که سنت و عرف حکم میکند که هر مدرسه‌ای کتابخانه داشته و به‌ضرس قاطع گفته‌اند «هیچ مدرسه‌ای در قرون گذشته بدون کتابخانه نبود» و بدنب هر يك کتابخانه‌ای بسته‌اند .

ج - در مقدمه کتاب «تاریخچه کتابخانه‌های ایران از صدر اسلام تا عصر حاضر» برای کسانی که همانند آقای ایرج افشار می‌اندیشند دلائل و اسناد لازم ارائه داده‌ام که بنابان اسناد و دلائل مدارس قدیمه ایران همه دارای کتابخانه بوده‌اند! و اینک برای آنکه به این حقیقت بدرستی واقف شوند به تحقیقات دوتن از محققان عالمقام معاصر اسناد میجویم .

۱- استاد علامه دانشمند عالمقام آقای بدیع الزمان فروزانفر در مقدمه ترجمه رساله قشیریه صحیفه ۲۱ مرقوم داشته‌اند «...هر يك از این مساجد و مدارس و خانقاها کتابخانه‌های بزرگ یا کوچک داشت که بانی آن (یا مردم) برای استفاده عموم وقف کرده بودند و غالباً مؤذن مسجد یا متولی مدرسه و خانقاه حفظ آن را برعهده داشت و بطلبه امانت میداد»

بطوریکه ملاحظه میفرمایند استاد علامه مرقوم فرموده‌اند که «هر يك از - مدارس و خانقاه‌ها» یعنی بدون استثناء

و اما تحقیق استاد عالیقدر آقای دکتر ذبیح‌الله صفار رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه

تهران در جلد اول کتاب ایران شهر (که این کتاب بی نهایت مورد علاقه و توجه آقای ایرج افشار است) طی مقاله ای تحت عنوان (مدرسه - تعلیمات عالیہ پیش از اسلام و تعلیمات عالیہ در ایران اسلامی) درباره چگونگی اداره امور مدرسه های ایران و وظائف آنها تحقیقات بسیار ارزنده ای بعمل آورده اند که بحق باید گفت ارزنده ترین مطالب کتاب ایران شهر مقالات ایشان است تحت عنوانهای (زبان - ادب - علم - مدرسه)

استاد محقق در مقاله مدرسه بر اساس تحقیقاتی که بعمل آورده اند با این بنده نویسنده در این اصل هم رای و هم عقیده اند که «مدرسه های قدیم ایران عموماً کتابخانه داشته و حتی مساجد و خانقاهها و برخی از مزارات و تکایا نیز کتابخانه داشته و مانند مدارس از آنها استفاده می شده است»

از آنجا که نمیتوانم مانند آقای ایرج افشار تصور کنم که آقای دکتر ذبیح الله صفا هم حماسه سرائی فرموده و یا ایشان هم خواسته باشند (تاریخ تراشی) بفرمایند لذا لازم دانستم بعنوان سند قسمتی از تحقیقات ایشان را برای اقناع آقای ایرج افشار بیاورم تا از این پس **بصرس قاطع** بپذیرند که هیچ مدرسه ای در قرون گذشته بدون کتابخانه نبوده است» و مدرسه هم دنب نداشته است که این بنده نویسنده بآن کتابخانه به بندد!!

در مقاله مدرسه ص ۷۱۶ ستون اول سطر از ۲۷ و ستون دوم از سطر ۱- ۲۴ چنین آمده است «... به همین جهت مدرسه را گاه مسجد و یا بالعکس مسجد را گاه مدرسه نیز می نامیدند و این اشتراك اسامی و خلط آنها بایکدیگر در تمام اعصار اسلامی معمول بود و حتی رباطها نیز برای استفاده از آموزش و پرورش بکار میرفتند و علاوه بر این چنانکه گفته ایم بیمارستانها و دارالشفاه یا بیت الادویهها هم عاده برای تعلیم پزشکی و دارو سازی و رصدخانهها برای تعلیم ریاضیات و نجوم مورد استفاده قرار می گرفتند. با این ترتیب ملاحظه میشود که مدرسه در تمدن اسلامی مفهوم کلی و عادی دارد که قابل انطباق بر اجزای مختلف و گوناگون است در عین حال از سده های چهارم و پنجم به بعد مدارس خاص کاملی نیز بوجود آمدند که ضمناً عاری از جنبه دینی هم بودند. در کتب تاریخ و رجال که ایرانیان دوره اسلامی نوشته اند بارها به مساجدی باز میخوریم که محل تعلیم علوم دینی و ادبی بود و مثلاً در سیستان یکی از فرمانداران عرب بنام عبدالرحمن سمیره (قرن اول هجری) مسجد آدینه ای ساخت که حسن بصری عالم معروف دینی قرن اول و قرن دوم مدتی در آنجا سرگرم تدریس و تعلیم مسائل دینی بودند و در بخارا که معروف به قبه الاسلام شده بود از چند مسجد برای تعلیم علوم شرعی استفاده می شد و ابن قتیبه در سیستان و بلخ و هرات مساجد زیادی را اسم می برد که در آنجا ققیهان برای تعلیم حاضر می شدند و در فارس نیز حلقه هایی در مسجد جامع عتیق تشکیل می یافت...»

اماد مورد مدارس و کتابخانه های آن درس ۷۱۸ ستون اول سطر ۱۹- ۲۴

مرقوم داشته اند..

«در دوره مقدم بر عهد نظام الملك مدارس دارای تشکیلات وسیع و انتظاماتی از قبیل وظائف استادان و شاگردان و خادمان و شعبی مانند کتابخانه‌ها و دارالشفاه و مستمری برای معلمان و طالبان علم و خدام و کارکنان دیگر نبود ولی در دوره نظامیه بنیاد بهمه این امور توجه کردند...»

و در ص ۷۳۱ ستون دوم سطر ۲-۱۰ مرقوم فرموده‌اند «مهمترین اثری که در مدارس بدان باز می‌خوریم وجود کتابخانه‌هاست و برخی از کتابخانه‌ها مانند کتابخانه نظامیه و مستنصریه و شاید بسیاری از کتابخانه‌های دیگر مدارس بر رسم کتابخانه‌های قدیم ایران دوره اسلامی از روی فن کتابداری مرتب و در دسترس محصلان گذارده می‌شد و آنها را خازنان و خادمانی معین بوده لزوم کتابخانه‌ها برای مدارس تاحدی بود که حتی در مدرسه سیار اولجاتیونیز صندوق‌های کتب را در اردو حمل می‌کردند!»

و در ص ۷۲۴ ستون اول سطر ۲۲ به بعد، «... همه مدرسی که در این عهد بیان کردیم دارای موقوفاتی بود و در غالب آنها کاریزهایی جریان داشت و کتابخانه‌های برخی از آنها با کتابهای متنوع مورد استفاده طالبان علم و دیگر فاضلان قرار می‌گرفت.» گذشته از این چند مورد که یاد کردیم در مقاله مذکور ضمن صفحات ۲۱۶-۲۱۷ ستون اول از سطر ۱-۲۲ و ۲۲۴ ستون ۲ از سطر ۱-۱۷ و ۷۲۵ ستون دوم از سطر ۲-۱۰ و ۲۲۱ ستون اول از سطر ۲-۱۰ و ستون دوم از سطر ۶-۱۴ و ۲۵-۳۲ و ۳۲-۳۱ ستون اول از سطر ۹-۱۵ درباره کتابخانه‌های مدارس شرح ممتعی آورده شده که اگر بخوانیم رانقل کند مطلب بیش از حد مورد نظر بطول می‌انجامد.

س-۲- نوشته‌اند. یا آنکه وجود يك نسخه تفسیر مشهور به جام را در مقبره شیخ احمد نامقی دلیل آن شمرده‌اند که ژنده پیل دارای کتابخانه بوده است»

ج- در ص ۷۸ جلد دوم «تاریخچه کتابخانه‌های ایران از صدر اسلام تا عصر حاضر» در باره خانقاه و آرامگاه شیخ جام چنین آمده «در خانقاه او که مدرسه‌ای برای اهل دل بوده است کتابخانه‌ای وجود داشته و اینک بوسیله کتابهایی که بر کتابخانه آرامگاهش وقف شده بوده است بدان آنگاه می‌شویم از جمله می‌توان تفسیر گرانقدر ابو بکر عتیق بن محمد نیشابوری سورآبادی هر وی را یاد کرد که در عهد سلجوقیان میزیسته است... این تفسیر نفیس اکنون در چهار مجلد درموزه ایران باستان نگاهداری میشود که تا سال ۱۳۱۶ در کتابخانه آرامگاه شیخ قرار داشته است در صفحات اول هر يك از مجلدات چهار گانه شیخ الاسلام ابوالفتح محمد بن شمس‌الدین مطهر بن نامقی جامی آنرا به کتابخانه آستانه شیخ ژنده پیل در نیمه رجب سال ۶۵۴ و وقف کرده بوده است»

بطوریکه خوانندگان ارجمند ملاحظه می‌فرمایند این بنده نویسنده بهیچوجه بمناسبت وجود يك نسخه تفسیر در آرامگاه شیخ احمد نامقی آنرا دلیل بر آن شمرده است که ژنده پیل

دارای کتابخانه بوده است بلکه. باستناد نوشته شمس الدین مطهر در آغاز هر جلد که تصریح دارد آنرا وقف کتابخانه آرامگاه زنده پیل کرده است آنرا سند و دلیل دانسته است که آرامگاه شیخ جام (نه خود شیخ جام) دارای کتابخانه بوده است. بگذریم از اینکه باستناد تحقیقات استادان فرزانه و ارجمند آقایان بدیع الزمان فروزان فرود کتر ذبیح الله صفا خانقاهها هم عموماً دارای کتابخانه بوده اند. بنا بر این بر هر خواننده منصفی محرز و مسلم میگردد که منقد محترم نوشته های کتاب را تحریف و بزعم خود آنرا توجیه کرده اند و حتی به عقیده خودشان هم مومن نیستند زیرا در سطور بعد مینویسند «نام آن کتابخانه هائی را میتوان ذکر کرد که در مأخذ پاست نسخ خطی آمده است»

از آقای افشار می پرسیم آیا اینکه در آغاز هر جلد از چهارمجله تفسیر سورآبادی نویسنده صریحاً قید کرده که آنها را وقف کتابخانه آرامگاه شیخ جام کرده است چگونه نباید پذیرفت که آرامگاه شیخ جام دارای کتابخانه بوده است و آیا این کتابخانه مشمول کتابخانه هائی نمی شده است که ناهشان در پشت نسخ خطی آمده است قطعاً خیر! چون برخلاف نظر ایشان بجای پشت نام کتابخانه در آغاز هر کتاب آمده است!!
یا للعجب!!

با توجه به تحقیقات استادان عالیقدر آقایان بدیع الزمان فروزان فرود کتر ذبیح اله صفا که بعنوان نمونه سطورى چند از نظراتشان را نقل کردیم اساساً دانشمندانیکه در معارف اسلامى صاحب اطلاع و مطالعه هستند نمیتوانند جز این بیاندیشند زیرا این يك «واقعیت» و «حقیقت» است - نه نظر! و نه عرف و عادت! هم چنانکه به تفصیل در جلد دوم کتاب شرح داده ایم مدرسه های قدیمه بدون کتابخانه مسجد بی محراب و منبر و بی سقف و ستون رامی مانسته است. اگر آقای ایرج افشار که به دلیل و منطق و سند توجه ندارند و معتقدند که «مرغ يك پادارد» از لحاظ آزادی عقیده مختارند هر گونه که میل دارند معتقد باشند لیکن آنچه مسلم است و جای بحث ندارد اینکه عقیده ایشان نمیتواند کوچکترین و کمترین اثری در تغییر واقعیت و حقیقتی که بوده و هست داشته باشد.

ایشان نخواسته اند توجه بفرمایند که در «تاریخچه کتابخانه های ایران از صدر اسلام تا عصر حاضر» که هنوز نشر نیافته است نوشته شده اگر در بعضی از کتب رجال و تاریخهای محلی و دیگر آثار احیاناً ذکرى از کتابخانه فلان مدرسه بمیان آمده نه از آن نظر بوده است که نویسنده آن اثر بقصد و عمد خواسته است از کتابخانه آن مدرسه بعنوان ثبت نام کتابخانه و تاریخ آن یاد کرده باشد بلکه همه این موارد بمناسبات دیگری است که نویسنده اثر برای بیان آن قصد و نظر خاص، نامی هم از کتابخانه مدرسه برده است (جز یاقوت) و مثال آورده ایم که ابن اسفندیار برای نوشتن اثرش از اینکه در کتابخانه شاهنشاه غازی درری اوراقی بدست

آورده بدان مناسبت از آن یاد کرده است و گرنه قصد و نظر ابن اسفندیار بدست دادن تاریخ و شرح کتابخانه نبوده است هم چنین عبدالجلیل قزوینی در النقص و وو. و ایشان اگر به توضیحی که داده شده توجه میفرمودند نمی نوشتند که «حرف بنده اینست که اگر این مدارس هم کتابخانه داشت چرا مولفان آن تواریخ! صریحاً ذکر نکرده اند؟»

ج - حرف این بنده نویسنده هم اینست: اگر نویسندگان (نه صاحبان) آن تاریخها و آثار دیگر از کتابخانه های مسجدها و خانقاهها - یاد کرده بودند لازم نمی آمد که به تحقیق و تجسس و جمع آوری آن پردازیم. و این تحقیق و تألیف وجود میداشت! اما این بنده نویسنده بهیچوجه برخلاف نوشته آقای ایرج افشار برای هر نویسنده ای که اسمای کتبی را در خطبه کتابش ذکر کرده کتابخانه تصور نکرده ام. در تمام کتاب ضمن ۸۳۰ کتابخانه فقط یک مورد است و آنهم دلائلی داشته که در کتاب نوشته ام.

اینکه نوشته اند این بنده نویسنده نیز بشیوه قدما گاه مطالبی طرح کرده ام که ارتباطی با موضوع نداشته است. صحیح نیست - زیرا ایشان تنها یک مورد را که در باره نام غزالی با تخفیف (ز) است نه یا تشدید نمونه آورده اند و باید گفت که این مطلب زیر نویس صفحه است و بدان مناسبت تذکر آن را لازم میدانستیم که ایشان پس از نشر کتاب (چون ملانقطی هستند) قلمفرسائی نفرمایند که «اینهم شیوه ای در نویسندگی دقیق! که نوشته غزالی (کذا) در صورتیکه همه میدانند (غزالی) است!

ضمناً تحقیق در نام و نسبت حجة الاسلام غزالی را چه عیب و نقصی برای کتاب میتوان بشمار آورد؟

اما در مورد چند نکته ای که اصلاحش را ضروری دانسته اند. قبلاً از این تذکر تشکر میکنم لیکن. این جاهم جای تأسف دارد. زیرا مرقوم فرموده اند که «کیان نرسورا (کیان)* (رسو) خوانده و به همین طرز چاپ کرده است»

آقای ایرج افشار قطعاً میدانند که این نام را از کتاب تاریخ یزد نویسنده نقل کرده است و بزعم ایشان اگر هم نمیتوانسته ام - درست بخوانم - قطعاً عیناً با دقت ناچار به تقلید از روی نوشته بوده ام؟؟ این يك امر طبیعی است که هر کس نتواند نامی و نوشته ای را بخواند آنرا عیناً نقاشی میکند! از ایشان می پرسم هنگامی که این بنده نویسنده مشغول استنساخ از تاریخ یزد بوده ام ایشان با علم (تله پاتی) بامغز اینجانب تماس گرفته و دریافته اند که این بنده هنگام رو نویس کردن این نام آنرا (کیان-رسو) خوانده و قهر آنچهره را خوانده ام نوشته ام!! البته این «علم» که ایشان «هم نوشته میخوانند و هم ناگفته میدهند» را مانند هم مسلکشان آقای دانش پژوه مبتکر و مخترع وسیله تشخیص آثار خطوط قدیمه و معمول شناختن آن از روی عکس، از ما بهتران فرا گرفته اند. بعید نیست، همه چیزی در جهان ممکن است. ناممکن وجود ندارد - بر منکر این موهبت های آقایان - لعنت! کور بادا هر که نتوانست دید!! و اما نکته شیرین دیگری که مرقوم

فرموده اند اینک: و بر خلاف همه نویسندگان و مولفان ایران مقاله‌ام را که در هنر و مردم‌درچاپخانه آنجا باید وسیله کارگران چاپخانه چیده و چاپ بشود - شخصا چیده و در ماشین چاپ کرده‌ام. چه اگر جز این بود نمی‌نوشتند «- به همین طرز چاپ کرده‌است!» البته ایشان به قصد و تعمد این چنین نوشته‌اند تا خواننده تصور نکند که مبادا این اشتباه از طرف حروف چین و یا چاپخانه رخ داده باشد - خیر، خواسته‌اند بخوانندگان توجه بدهند که آنرا نویسنده خود چیده و چاپ کرده و بنا بر این بحساب نویسنده‌است! خداوند همه را از لغزش برکنار بدارد! آمین! اما در کتاب مورد نقد (متأسفانه) کیا نرسو چاپ شده است!!

در تاریخچه کتابهای ایران از صدر اسلام تا عصر حاضر» ص ۷۷ در زیر عکس نوشته است - رصداخانه الغ بیک در سمرقند بنا بر این بحث در این مورد منتفی است.

در پایان نقدی که مرقوم داشته‌اند سرانجام نتوانسته‌اند نظر و قصد نهائی و غائی خود را از بهم بافتن مقداری مطالب (بی‌پایه و بی اساس و جمالتی که آنرا بنام نویسنده کتاب جعل فرموده‌اند) پنهان بدارند و اینک با نقل عین مطالب ایشان نظر و قصدشان را از انشاد این نقد عجیب! برای خوانندگان ارجمند فاش میکنم مرقوم داشته‌اند «... به عقیده من برای تدوین تاریخ کتابخانه‌های ایران فقط نام آن کتاب خانه‌هایی را میتوان ذکر کرد که در مآخذ یا پشت نسخ خطی آمده‌است. بمانند آنچه در کتاب ایران شهر در مقاله کتابخانه‌ها نقل و اشاره شده است».

ج - در تاریخچه کتابخانه‌ها جلد دوم - کتابخانه‌هایی فهرست شده که نام مالک آن در کتاب ذکر شده و مأخذ هم بدست داده شده است لیکن چون نظر آقای ایرج افشار اینست که بهر صورت و ترتیبی که ممکن است یادی از مقاله (کتابخانه) که در ایران شهر نوشته‌اند - بشود اینست که ناچار بوده‌اند برای انجام این قصد و نظر مستمسکی بتراشند و بهترین وسیله و مستمسک نقد نویسی بر کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی میتوانسته است باشد خوشبختانه در صفحات پیش - فهرست مطالب و مأخذ - مقاله (کتاب) که در ایران شهر بچاپ رسیده است آورده‌ایم از ایشان می‌پرسم - آیا ۹ صحیفه مطلب که تمام مطالب آن بدون هیچگونه توضیح ماخوذ از رساله آقای جواهر کلام و دائرة المعارف فرید و - جدی و خزائن الکتب القدیمه - گورکیس عواد است بر دو جلد کتابی که شامل فهرست نام و شرح حال ۸۳۰ باب کتابخانه‌است مرجع است ۱۹۹! مگر این شما نیستید که در همین نقد نوشته‌اید. «مؤلف کتاب از سه سال پیش به نشر دو کتاب و سلسله مقالاتی در تاریخ کتاب و کتابخانه در ایران اهتمام ورزیده و بدون «شبهه» اطلاعات مفیدی در سترس علاقه‌مندان قرار داده است» و یا... «باید به صراحت عرض

کنم که در این آثار مطالب مفید و مبتنی بر مدارك صحيح و اطلاعات تازه هم وجود دارد.» و یا «... ماهم استناد بدین ماخذ را تجلیل می کنیم و بی چون و چرا می پذیریم...».

پس چگو نه است که با این توصیف و تعریف معذالك يك مقاله ۹ صیغه ای بر چهار صد و پنجاه صیغه کتاب ترجیح داده شده است؟!؟!!

برای اینکه خوانندگان از نحوه تحریر و تنظیم و تحقیق مقاله کتاب در ایران شهری نصب نمایند نمونه ای چند از مطالب آنرا در اینجا می آوریم.

« روایت کرده اند که عمال عرب به امر عمر کتابخانه های ایران را سوزانیده اند اما در باب صجبه این خبر دلایل قاطعی نداریم!!» ص ۷۵۲
ملاحظه فرمایند تعصب عرب مآبی تاچه حد است که نویسنده ارجمند از اعمال عمر بمدافعه پرداخته و در مورد عمل زشتی که عمر کرد و مورخان عرب هم متذکر آن شده اند ایشان آن اقوال را قابل قبول نمیدانند (ومثل کاسه گرم تر از آتش را) مصداق داده اند!

و در باره قدیمترین کتابخانه های ایران مرقوم فرموده اند «قدیمترین کتب خانه یا خزانه در قلمرو حکومت های اسلامی که برای عموم بوده است منسوب به خالد بن یزید بن معاویه است!! پس از آن کتابخانه دارالحکمه که در عهد مأمون عباسی وسعت گرفت قابل ذکر است!!».

سپس نام ۲۸ کتابخانه را می شمارند بدون هیچگونه توضیح که نخستین آن کتابخانه شاپور بن اردشیر در بغداد و آخرین آن کتابخانه مسجد عتیق اصفهان است. و سپس شرح کتابخانه های شاه جهان رهند! و ترکیه! می پردازند! و از دوران قاجار سه کتابخانه برمی شمارند!

اینست ما حاصل تتبعات! و تحقیقات عمیق! و دقیق آقای ایرج افشار در مقاله (کتاب) که اینهمه آنرا در نوشته های مختلف به رخ این نویسنده و دیگران کشیده اند. بطوریکه مرقوم فرموده اند «باید نویسندگان و محققانی که میخواهند در باره کتاب» تحقیقی بکنند و اثری بنویسند آن اثر بی نظیر را الگوی کار خود قرار دهند و بخصوص متذکر شو ند که در اثر خود از نظرات و تحقیقات ارزنده و منحصر بفرد آقای ایرج افشار که در مقاله (کتاب) «نوشته شده در ایران شهر» مستفید شده اند تا بدین تدبیر از تیر تهمت و انتقاد مصون مانند و بجای نقد، راهنمای کتاب مقاله تبجیل آمیز نشر دهد و زحماتشان را در این (خدمت) بستاید!!

آقای ایرج افشار باید! توجه فرموده باشند که این بنده نویسنده هیچگاه نیاز ندارد که این چنین پروانه های مصونیت!! بدست آورد. زیرا معرفم اثرم است.»

در مورد کتیبه گند قابوس! در «تاریخچه کتابخانه‌های ایران» بهیچوجه نامی از گنبد قابوس در میان نیست آنچه در کتاب مذکور چاپ شده است چنین است «در باره کتیبه دو برج لاجیم و رسگت».

و همین مطلب نیز قبلا در کتاب ایران گاهواره فرهنگ جهان بخش دوم ص ۱۰ بچاپ رسیده است.

اگر در زیر نویس عکسی در مجله که تنظیم و چاپ آن از حدود نظارت این بنده بدور بوده است اشتباهی رخ داده چه ارتباطی با چاپ کتاب تاریخچه کتابخانه های ایران دارد؟؟ اما در اینکه ایران فرهنگی کهن سال دارد و مهد ادب و هنر جهان بوده است و از این سرزمین مقدس نور و روشنائی دانش بجهان تابیده و پرتوانوار ملوکوتی آن اهریمن تاریکی و جهل و نادانی را مقهور و مغلوب خود ساخته و آدمی زادگان از هر قوم و نژاد از آن بهره گرفته اند نباید بیش از این برای آقای ایرج افشار و هم مسلمانان ایشان مورد شك و تردید باشد و توصیه میکنم ایشان که مقهور و مجنوب نظرات فرنگیانند لااقل گزارش متن سخنرانیهای خاورشناسان کنگره اخیر باستانشناسی را مطالعه فرمایند «آخر مگر نه اینکه ایشان دانشمند ایران شناسند و خودشان در کنگره ایران شناسی صاحب مسند بوده اند؟؟» و در پابند آنچه را که تا کنون درباره تاریخ باستان از نظر گاه سامی ها و صیبهی نیست ها میدیده اند پندار بوده و تاریخی را که آموخته بوده اند (تاریخ تراشی بوده نه تحقیق)

و اینک از نظر آنکه باین نوشته بنظر حماسی ننگرند. توجهشان را به چند نکته از گزارشها باستان شناسانی که در کنگره شرکت داشتند در تائید آنچه نوشته ام جلب میکنم،
«پرفسور رابرت براید وود» استاد دانشگاه شیکاگو گزارش داشتند در اینکه «ایران در هفت هزار و پانصد سال پیش از صنعت پتروشیمی برخوردار بوده است»
«پرفسور وولفگانگ تز» گزارش دادند در اینکه ساختمان ستونها و سردرهای کاخ آپادانا با توجه به نقوش آسمانی ساخته شده و میرساند که دانشمندان ایران در عام هیات و ستاره شناسی اطلاعاتی عمیق داشته اند.

«پرفسور رابرت ویزون» استاد دانشگاه پنسلوانیا اعلام داشت «مبدأ تاریخ ایران تا پانزده هزار سال به عقب خواهد رفت» و این گفته پرفسور اسمیت که «ایرانیان بدون تردید نخستین آموزگار جهان بودند و آنچه ملل دیگر دارند از ایرانیان آموخته اند»
قطعا بنظر آقای ایرج افشار ایران شناس دانشمند، آنچه را دانشمندان باستان شناس در کنگره اظهار داشته اند (تاریخ تراشی!) و (حماسی!) و (طردالباب!) و برای دلخوشی افرادی امثال این بنده نویسنده بوده است ??

آنچه در این مقال توانم گفت اینکه:



کنانجام شخصی ایرج افشار

خوشبختانه کشور ایران اینک سیاست مستقل ملی دارد و زمانی فرارسیده است که تاریخ درخشان و فرهنگ جهانگیر خود را از قید و بند معاندان و دشمنان افتخارهای جاویدان خود برهانند و بیش از این اجازه ندهند در عرصه تاریخ او ترکتازی کنند!

حال اگر این نظرات مخالف عقاید آقای ایرج افشار و هم مسلمانان ایشان است باید خدمتشان عرض کنم «گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را»

تهران بیست و پنجم فروردین ماه ۱۳۴۷

کمترین - رکن الدین همایونفرخ



خواهشمند است اشتباه‌های چاپی زیر را تصحیح فرمایند

	<u>سطر</u>	<u>صفحه</u>
سیم وزری	۲۱	۸
اضافه شود « حمزه اصفهانی در کتاب سنی الملوك فصل دهم نوشته « طبرستان دارای نواحی بسیار بود که یکی از آنها سرزمین دیلم است	۱۱	۱۲
بنقل آن پردازم	۱۱	۱۴
التماره	۱۹	۱۶
است که	۲۷	۱۹
با اینکه	۱۷	۲۰
کاربن ۱۴	۲	۲۲
استرابون	۲۳	۲۹
چند صد	۷	۳۷
بیست و هفت تن	۲۴	۴۳
پوست گاوی	۶	۴۴
جستجو کرد نه	۱۳	۴۵
آفتاب گردان	۲۱	۴۷
هلنیستی	۱	۴۷
هلنیسم	۴	۴۹
نقیسشان	۲	۵۲
تضییع	۱۳	۵۶
مستشرقان	۴	۵۸

